

آگاهی‌های تازه درباره غلامان و کنیزکان در دوره صفوی بر پایه کتاب آداب سنیه

نوشته محمد صالح بن عبدالواسع خاتون آبادی (م ۱۱۲۶)
رسول جعفریان

درباره نویسنده

محمد صالح بن عبدالواسع خاتون آبادی (۱۰۵۸ - ۱۱۲۶ [۱۱۱۶] که در برخی مصادر آمده، اشتباه است)) از سادات حسینی خاتون آبادی و از علمای مبرز دوره شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی است. خاندان خاتون آبادی، یکی از خاندان‌های پرعالم دوره اخیر صفوی است که نگارشات حدیثی و اخباری آنان عمدتاً در قالب مکتب حدیثی - مذهبی علامه مجلسی است. از محمد صالح - که یکی از نام‌آورترین افراد این خاندان است - دست کم ۲۳ عنوان کتاب شناخته شده و نسخه‌های آن برجای مانده است.^۱ آثار وی به طور عمده، در احکام فقهی مانند نماز، آداب زیارت، تقویم شرعی، نوافل و شرعیات زندگی است. بیشتر این رساله‌ها به درخواست یا به نام دو سلطان معاصر وی، سلیمان و حسین نوشته شده و بنا به رسم زمان، گاه نام شاه وقت در ترکیب اسامی کتاب‌های وی آمده که از آن جمله، حدیقه سلیمانی و مدینه سلیمانیه است. یکی از آثار وی - که اخیراً بخشی از آن چاپ شده است - حدائق‌المقربین^۲ نام دارد. دو باب از حدیقه چهارم آن کتاب به علاوه حدیقه پنجم، در شرح حال

۱. فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران (دنا)، ج ۱۱، ص ۴۰۲
۲. تألیف در ۱۱۱۵، بنگرید: حدائق، ص ۲۵۳

عالمان به چاپ رسیده است.

آثار وی به طور عمده در چهارچوب نگارشات حدیثی این دوره بوده و همان طور که اشاره شد، وی از پیروان مکتب علامه مجلسی است. نزدیک بودن وی به مرحوم مجلسی که از یک سفر حج آغاز شد، سبب دامادی او نیز در همین خانواده شد.

محمد صالح اوائل در پی کتب حکمت و فلسفه بود و با ارشاد علامه مجلسی به سراغ کتب فقه و حدیث آمد. او درباره رابطه خود با علامه مجلسی می‌نویسد: این حقیر، کتب حدیث را در خدمت او خواندم و در سال ۱۰۸۵، اجازه‌ای برای این حقیر نوشت و همه مؤلفات خود و مؤلفات سایر علما را که از مشایخ عظام خود اجازه داشت، به این حقیر داد. حقوق او بر این حقیر، عظیم و نامتناهی است و حقوق ابوت و تربیت و ارشاد و هدایت بر این قاصر دارد. در اوایل حال، این قاصر، حریص بودم بر تحصیل علوم عقلی و اوقات خود را صرف کتب حکمت می‌نمودم تا آنکه به وسیله حج بیت الله الحرام، به خدمت او مربوط شدم و به برکت او هدایت یافتم و به تتبع کتب فقه و حدیث و علوم دینی مشغول شدم. و سی سال در خدمت او از فیوضات او بهره‌مند گردیدم.^۱ شاگردی او در فلسفه هم می‌تواند به تلمذ او نزد آقای حسین خوانساری (م ۱۰۹۸) مربوط باشد که درباره وی گفته است: و این حقیر، قریب به مدت بیست سال در خدمت او تلمذ می‌نمودم.^۲ همین طور به گفته خودش میرزای شیروانی (م ۱۰۹۸) هم از علمای اواخر قرن یازدهم «استاد این قاصر است و در خدمت او فنون حکمی و فقه و بعضی از کتب حدیث را خوانده‌ام».^۳

محمد علی روضاتی در باره وی نوشته است: نویسنده از بزرگان دانشمندان زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی و از خاندان معروف سادات خاتون‌آبادی اصفهان بوده که اعقابشان هنوز درین ولا معنون و مشهورند. وی ابتدا شاگرد ملا میرزای شیروانی، دانشمند محقق بوده و پس از فوت او در زمره شاگردان ممتاز پدر زن خود، جناب آخوند ملا محمدباقر علامه مجلسی، در آمده؛ پس از درگذشت علامه مجلسی، ریاست حوزه علمیه اصفهان و منصب امامت جمعه تا دو سالی پیش از فوت به او مفوض گردیده. عمری به عزت به سر برد و در سال ۱۱۲۶، بدرود زندگی گفت.^۴

پرونده‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. خاتون آبادی، محمد صالح، *حیات‌القریبین*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۲۲۴.

۲. همان، ص ۲۴۹.

۳. همان.

۴. فهرست کتب خطی اصفهان، ج ۱، ص ۸-۹. در مورد شرح حال وی، بنگرید: تکمله *امل الامل*: ۴۳۰/۵ و طبقات اعلام الشیعه، قرن دوازدهم، ص ۳۶۸ - ۳۶۹. شرح حال پسرش محمد که در اجلاس مغان در سال ۱۱۴۸ کشته شد، در تکمله *امل الامل*: ۱۵۵/۵ آمده است. محمد حسین، فرزند وی، شیخ الاسلام اصفهان بود و اعقاب این شخص تا سال‌ها، امام جمعه در تهران بودند، (بنگرید: *الکرام البرره*، ص ۳۸۳، شماره ۷۸۳).

نگارش آداب سنی به دستور شاه

رساله *آداب سنی* درباره فقه بندگان^۱ یا به اصطلاح فقهی آن کتاب العتق نوشته شده و یکی از آثار جالبی است که در دوره صفوی در این باره تألیف شده است. با توجه به اشاره مؤلف به اینکه شاه سلطان حسین بر اساس مبانی دینی عمل می‌کند، تألیف رساله حاضر را هم به دستور وی در باره فقه بردگان، اعم از غلامان و کنیزکان نوشته است.

نویسنده با اشاره به اینکه حکمت عملی شامل سه علم اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مَدُن است، ضمن آنکه موضوع تدبیر منزل را «عبارت از معرفت کیفیت سلوک اهل یک منزل و ساکنان یک خانه با یکدیگر» می‌داند، از توجه شاه سلطان حسین به آنکه «مالک رقاب پیر و جوان، فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان، ملجأ صغار و کبار، مَطَوَّق اعناق عبید و احرار، رونق افزای کون و مکان، برهم شکن طاق کسری و خورنق نمان» است و «مصدق کلمه طیبه السَّلطان ظلَّ الله» از توجه او «به ترویج جمله معارف و علوم و کسب همه آداب و رسوم» یاد کرده و اینکه توجه خاصی به سیاست مدن دارد و «امور متعلقه به علم ثالث [سیاست مدن] را که ضوابط ملکی و قوانین سلطنت و شهریاری است و صلاح حال عباد و انتظام اوضاع بلاد در تمشیت و تدبیر آنهاست، پیوسته نصب العین خاطر خورشید مظاهر گردانیده، دقیقه‌ای آنها را مورد غفلت نمی‌سازند، و تعویق و تسویف آنها را جایز نمی‌شمارند.» اینک به این بحث یعنی مسئله بندگان توجه کرده و «در این وقت، مراسم علم ثانی [تدبیر منزل] و فن باقی از آن فنون ثلاثه را مکتون ضمیر منیر والا ساخته، خاطر خورشید اعتلا به معرفت تفصیلی آنها به نحوی که از اخبار و احادیث ائمه ابرار - علیهم صلوات الملك الجبار - و کلمات علمای اخبار - رضوان الله علیهم - معلوم و مستفاد می‌گردد متعلق و به این جهت این بنده قلیل البضاعه و فرو مایه عدیم الاستطاعه، به نگارش مُعظم مباحث آن [علم] که معرفت طریق سلوک با ممالیک و عبید و اماء است، مأمور گردید؛ لهذا این بنده مطیع، اطاعهً للامر الأعلى، به تحریر این رساله شافییه پرداخت و چون خواست که فایده آن اتم و اکمل و منفعت آن اعم و اشمَل بوده باشد، به بعضی از تحقیقات و تدقیقات که مناسب این مقصد اقصی بود نیز اشاره نمود، و آن را به **آداب سنی** موسوم و بر سه مقاله مرتب ساخت؛ و من الله التوفیق و الهدایه.» این داستان تألیف کتاب، از نظر خاتون آبادی است.

نخستین بار نسخه این رساله در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های اصفهان، (ج ۱، اصفهان، ۱۳۸۸ش) معرفی شد. این نسخه که شخصی بود، نسخه‌ای زیبا و کهن با تاریخ رمضان ۱۱۲۰ به خط مؤلف

۱. در زمان ما کلمه بردگی به جای بندگان رایج شده است. این در حالی است که بردگی در ادبیات جهانی، معنایی متفاوت با بندگی در تمدن اسلامی یا تاریخ شرق اسلامی دارد. این تفاوت در چندین جهت است که از آن جمله، تلقی بردگی در اروپا و آمریکا به معنای کسانی است که روی زمین‌های کشاورزی کار می‌کردند یا بردگانی که در دوره استعمار برای انواع کارها از آفریقا و نقاط دیگر به اروپا و آمریکا منتقل شدند. طبیعی است که مشترکاتی هم میان این دو وجود دارد، اما تفاوت آن اندازه هست که ما کلمه بردگی را برای آنان و بندگی یا بندگان را برای این طرف به کار ببریم.

است و نوشته حاضر بر اساس آن تهیه شده است.^۱ نسخه‌ای دیگری از این اثر به خط نستعلیق و با خط خوردگی فراوان در کتابخانه مرعشی ش ۳۶۱۱ (که گفته شده آن هم به خط مؤلف است) و نسخه سومی در مشهد، شیخ علی حیدر، ش ۱۳۵۹ به خط نسخ با تاریخ ۱۱۲۸ موجود است.^۲ نسخه مرعشی در اختیار ما بود و نشان می‌داد که سیاهه‌ای است که مؤلف در آغاز نوشته و سپس آن را پاک‌نویس کرده که می‌بایست پاک‌نویس شده باید همان نسخه‌ای شخصی باشد که در اصفهان در اختیار آقای سید محمدعلی روضاتی است.

اشارتی به پیشینه کتاب العتق

اخبار تاریخی از صدر اسلام، حکایت از آن دارد که نظام بندگی میان اعراب رواج داشته و بیشتر بندگان، از میان سیاهانی بوده‌اند که از بخش‌های مختلف آفریقا به جزیره العرب و شامات منتقل شده و در قالب تجارت، دست به دست می‌شده‌اند. داشتن بنده امری عادی بوده و به عنوان بخشی از ساختار سخت افزاری جامعه عربی شناخته شده بوده است. در این میان، نخستین برخورد اسلام با آن، باز کردن راه و توصیه به آزاد کردن بندگان به عنوان کفاره گناهان یا یک امر مطلوب و دارای ثواب بوده است.

این توجه سبب شده است تا از دیر باز در کتاب‌های فقهی، «باب العتق و التدبیر و المکاتبه» اختصاص به بحث آزاد کردن برده و شرایط آن داشته است [قدیمی‌ترین مورد در کتاب‌های فقهی شیعی را بنگرید در: فقه الرضا، ص ۳۰۵]. در المقنع صدوق، (ص ۴۶۰) علاوه بر سه عنوان بالا، تعبیر «ولاء» نیز به آن افزوده شده است. وظیفه این باب، بیان احکام آزادی بردگان و بالتبع، دیگر احکامی بوده که به بندگان مربوط می‌شده است.

هر سه عنوان به نوعی، آزادی برده را هدف گرفته است؛ گرچه همه احکام بندگی، در این موضوع نبوده و بسیاری از آنها سایر احکام مربوط به تعامل میان جامعه آزاد و بندگان از قبیل مسائل کار کردن، ارث، اجرای حدود، مشارکت در جهاد، حجاب [برای کنیزان] فرزندان آنها و مسئله مهم خرید و فروش آنان بوده است. با این همه، غلبه بحث «عتق» سبب شده است تا باب عتق، مفصل‌تر از همه مباحث دیگر باشد. در عناوین پیش‌گفته فقهی، عتق به معنای آزاد کردن، تدبیر به معنای نوعی تعهد مولی برای آزاد کردن بنده بعد از وفات خود، و مکاتبه، نوشتن قراردادی برای آزادی برده توسط مولی در قبال شروطی خاص است. در قرآن با وجود آنکه بر انسان و کرامت ذاتی او تأکید شده است، آیه‌ای که اساس بندگی را نفی کرده باشد، وجود ندارد، اما در روایات و قرآن، بر آزاد کردن برده و ثواب آن تأکید شده و اصل بر حریت گذاشته شده است. این در حالی است که اساساً شروع بندگی در فقه اسلامی، از اسارت کفار در جنگ است و بدین

۱. فهرست کتب خطی اصفهان، ۱/۱ - ۱۵.

۲. فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران (دنا)، ج ۱، تهران، کتابخانه مجلس، ۱۳۸۹، ص ۳۹.

ترتیب «کفر»، نقش اساسی در آن دارد. با این حال، وقتی یک کافر تبدیل به ملک شد، قواعد ویژه‌ای دارد که در چهارچوب تبادلات مالی قرار خواهد گرفت و هرچند اگر بنده مسلمان شود باز ملک است، اما درست اینجاست که آزاد کردن بنده مسلمان به عنون بزرگ‌ترین ثواب مطرح می‌شود.

به هر روی، اهمیت ورود مبحث عتق در کتاب‌های فقهی، از آن روست که در قرآن، در چندین مورد از عتق به عنوان کفاره برخی از گناهان یاد شده است: *وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٌ*: نساء، ۹۲، و بنگرید: مائده، ۸۹؛ مجادله، ۳. بیان این حکم فقهی و چگونگی‌اش، نیازمند آن بود تا فقیهان، مبانی آن را در کتاب‌های خود نشان دهند.

اشاره شد که حتی در قرآن، احکام «عبد» تنها به بحث آزادی بر نمی‌گردد، و احکام دیگری هم دارد که در قرآن، به ویژه به مورد قصاص می‌توان اشاره کرد: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ*: بقره، ۱۷۸.

در اخبار و احادیث، احکام فقهی مربوط به عبد، بیشتر و گسترده‌تر است، زیرا وجود بردگان در ساختار اجتماعی، الزاماً مسائل حقوقی خاصی را در باره مالکیت آنها و بسیاری از جوانب دیگر مطرح می‌کرد که شرع باید به آنها پاسخ می‌داد. بسیاری از این احکام در باب العتق و برخی هم به مناسبت، در موارد دیگری مطرح می‌شد.

اما به جز عبیدی که به طور عادی در ساختار نظام بنده‌داری آن روزگار حضور داشتند، بحثی هم در باره بردگان جدید - به جز راه خریداری - مطرح شد. در این باره در قرآن، نسبت به اسرای جنگ، سه راه کشتن آنان - در زمانی که هنوز آتش جنگ روشن است - و پس از آن منت نهادن برای آزاد کردن یا گرفتن فدیة و آزاد کردن تأکید شده است. [سوره محمد، ۴]. اما بر اساس اخباری که در باره اسارت زنان و کودکان بنی قریظه، آن هم بعد از کشتن مردان آنان مطرح شده، علاوه بر آزاد کردن و فدیة گرفتن، از بنده کردن نیز بحث شده است؛ البته این سه راه، تنها اختصاص به زنان و کودکان نداشت - که از اول هم کشتن آنان ممنوع بود - و مربوط به مردان بالغ اسیر شده هم می‌بود. فقه‌های سنی - برخلاف فقه‌های شیعه - راه حل چهارمی را هم پذیرفتند که حق کشتن اسیران بود. از کشتن که بگذریم، برده کردن اسیر جنگ به عنوان یک رویه پذیرفته شد، با اینکه روشن نیست پیامبر (ص)، به جز آنچه مربوط به زنان و کودکان بنی قریظه یا خیبر اتفاق افتاده، مردان را هم به بندگی گرفته باشد، اما بلافاصله پس از رحلت پیامبر (ص) بحث برده گرفتن مردان مطرح شد. این مسئله ابتدا در باره اعراب مخالف طرح شد؛ عمر با برده گرفتن عرب مخالفت کرد و آنان نیز که گرفته و برده شده بودند، با آغاز خلافت وی آزاد شدند، اما بنده گرفتن از ایرانیان و رومیان و سپس اقوام دیگر آغاز شد. از این پس به جز خرید و فروش، فتوحات نیز منبعی برای تأمین بردگان در جامعه بود. این مباحث در کتاب *الجهاد* مطرح شده است.

۱. [برای این تفاوت میان شیعیان و سنیان، بنگرید: منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ترجمه محمود صلواتی، ۱۳۷۹، ص ۶۶۱ - ۶۶۳]

مهم آن بود که این جریان در حقوق اسلامی وارد شد. در واقع، فتوحات بر توسعه ساختار نظام بنده‌داری که از قبل بوده، افزود و حقوق اسلامی نیازمند آن بود که قواعد فقهی روشنی را برای تعامل با بندگان، اعم از مردان و زنان مطرح کند. به همین دلیل بود که گفتیم مسائل حقوقی بردگان، علاوه بر کتاب *العق* و عناوین دیگر متعلق به آن، در کتاب *جهاد* و کتاب *کفارات* و بسیاری از ابواب دیگر که به مناسبت برخی از احکام مربوط به مالک و عبد بود، مطرح شد.

به طور کلی باید گفت، مانند بسیاری از مباحث فقهی، سیر بحث در این مربوط به بنده‌ها در آثار فقهی، در ابتدا اندک بود، اما به تدریج، فروع فقهی آن توسعه یافت و بسیار بیشتر شد. مقایسه آنچه در کتاب‌های علامه حلی (م ۷۲۶) در این باره آمده، با آثار پیشین و همین طور آثاری مانند کتاب *الدروس* شهید اول در دوره بعد، نشان از این دارد که این فروع بیشتر و بیشتر شده است.

رساله میرزا عبدالله افندی در باره خواجه کردن بندگان

فقه بندگان یا کتاب *العق*، در دوره صفوی مثل سایر ادوار ادامه یافت و بحث مزبور بیشتر در موسوعه‌های فقهی دنبال شد. با این حال، و به رغم آنکه فقها به این موضوع که با زندگی رومزه در هم آمیخته شده بود، کمتر به طور مستقل توجه کردند، اما دو رساله یکی همین *آداب سنیه* و دیگری رساله‌ای از میرزا عبدالله افندی بر جای مانده که قابل توجه است.

میرزا عبدالله افندی، از شاگردان محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰) و به احتمال در گذشته در سال‌های فتنه افغان (۱۱۳۵ - ۱۱۴۲) است. رساله وی در باره مسئله تنکیل و تمثیل، نقش آن در آزادی بندگان و رابطه بریدن بیضه‌های بندگان در ارتباط با مسئله تنکیل و تمثیل است. این رساله به نوعی اشاره این بحث فقهی است که آیا کندن یا کوبیدن بیضه‌های غلامان که امری رایج در شرق بود، مصداق تنکیل که منجر به آزادی بندگان می‌شود، هست یا نیست. طبعاً در این مسئله که تمثیل یا تنکیل مانند اینکه بنده توسط صاحبش، دستش یا پایش قطع شود، جبراً آزاد می‌شود، تردیدی وجود ندارد. در اینجا تردید یا به عبارتی سؤال شاه سلطان حسین از افندی این بوده است که آیا خواجه کردن بنده، سبب آزاد شدن وی به اجبار خواهد شد یا خیر.

افندی این رساله را - مانند رساله ما - در پاسخ به پرسش شاه نوشته است: بعد از حمد حضرت اله و صلوات بر رسول حلیم اوامه و اهل بیت هادین مه‌دیین، به عرض اقدس ارفع همایون اعلی می‌رساند، کمترین صوفی زادگان درگاه خلایق پناه عبدالله که در باب مسئله آزادی خواجه سرایان به علت خواجه گردیدن که به مسماع عزّ و جلال حجاب بارگاه عرش اشتباه رسیده، علمای شیعه را در این مسئله سخنان چندی به جهات متعدده می‌باشد...^۱

۱. رساله آزادی خواجه سرایان (ترجمه بخش کتاب *العق* از کتاب گم شده میرزا عبدالله افندی در فقه با عنوان وثیقه النجاة)، چاپ در مجموعه رسائل فارسی، دفتر چهارم، ص ۲۶۴ - ۳۲۳، مشهد، ۱۳۷۴، بر اساس نسخه ملک، (ش

بر اساس گزارش افندی، شمار زیادی از فقهای برجسته سه دهه اخیر قرن یازدهم، مانند ملامحمد تقی مجلسی، ملامحسن فیض کاشانی و محمد باقر خراسانی، معتقدند که خواجه کردن، منجر به آزادی بنده خواهد شد. افندی در مقصد سیم از نظر خود که ترجیح این فتواست که خواجه کردن بنده، سبب آزادی او نمی‌شود را مطرح و به رد نظر دیگران پرداخته است.^۲ جدا از مباحث فقهی در این باره، این فتوای میرزا عبدالله، برای اشراف دولت صفوی - از جمله خود شاه - که شماری از غلامان، حتی غلامان بلند پایه را که اخته شده بودند، در اختیار داشتند، همچنان در مالکیت صاحبان آنها می‌داند. شگفت آنکه وی این حکم را از روی احتیاط می‌داند که در شرایط غیبت بهتر است همه «به تخصیص امثال ملوک و سلاطین نافذ فرمان و صاحب اختیار کل را که دسترس ایشان به همه چیز ممکن می‌تواند شد» به آن عمل کنند. حاصل آنکه «در ظاهر حکم بر بندگی مطلق خواجه سرایان خواهیم کرد و مانعی از خرید و فروختن ایشان نخواهد بود تا جهتی برای آزادی ایشان به هم رسد.^۳ هر چند در مسئله مزبور، یعنی اینکه اخته، زمینه آزادی می‌شود یا نه، جای این فرض را باقی می‌گذارد که اگر این کار به قصد عقوبت از طرف مالک یا به دستور او توسط دلاکی صورت گرفته باشد، آزادی او وجهی دارد.^۴ نتیجه آن است که در کل بندگان خواجه سرا «خود را در مرتبه بندگان دانسته و در اموری که محتاج به رخصت صاحب باشد، بدون اذن صاحب مرتکب آن امر نشوند». از نظر افندی، بهتر این است که در این موارد صاحب آنها، «خواجه سرایان را به نهج شرعی آزاد نموده» تا بریء الذمه شوند و به علاوه «حج و میرات و بعض طاعات و اعمال دیگر ایشان که موقوف به اذن صاحب می‌باشد، کما هو حقه به عمل آورند». این تعابیر در پایان رساله نشان می‌دهد که رساله یاد شده، دقیقاً برای حل یک مشکل برای خواجه سرایان نوشته شده است.

در باره آداب سنیه در ادامه بحث خواهیم کرد.

بحث‌های جدید فقهی

مباحث مربوط به بنده‌داری در فقه نو، از مواردی است که نوگرایی در آن تأثیر جدی گذاشته است. در این زمینه، در مصر و ایران و نیز بسیاری از کشورهای دیگر، پژوهش‌هایی در این باره شده و از منظر حقوق اسلامی تلاش شده است تا دیدگاه‌های گذشته تعدیل یا به طور کلی کنار گذاشته شود.^۵

۱۸۵۳، کتابت در ۱۱۰۹). نسخه دیگری از این در کتابخانه مجلس: ۱۰۱۹۲ (کتابت در ۱۱۰۸).

۱. همان، ص ۲۷۰ - ۲۷۲، ۲۸۱.

۲. همان، ص ۳۰۰ و بعد از آن.

۳. همان، ص ۳۲۰ - ۳۲۱.

۴. همان، ص ۳۲۱ - ۳۲۲.

۵. همان، ص ۳۲۲.

۶. برخی از این آثار در زبان فارسی عبارتند از: فرامرزی، احمد، بردگی در جهان، تهران، ۱۳۴۷ (یکی از مفصل‌ترین بحث‌ها را در باره اسلام و بردگی و تمایل اسلام به حذف آن ارائه کرده است). نیازمند، یدالله، تاریخ بردگی، تهران،

آگاهی‌های تازه درباره غلامان و کنیزکان در دوره صفوی / رسول جعفریان

اشکال عمده بر سر راه این مباحث، نوعی توافق عمومی و اجماعی است که در کتب فقهی در این باره وجود داشته و به طور نادر آرای مخالف با آنها در آثار کهن دیده می‌شود.

در این باره در ایران، کتاب‌ها و مقالاتی نوشته شده و تمایل کلی آنها این است که نشان دهند از همان آغاز، حقوق اسلامی به سمت آزادی بردگان پیش می‌رفته است. بخشی از این دیدگاه‌ها که همچنان محافظه کارانه به فقه می‌نگرند، تلاش کرده‌اند دست کم، بنده شدن از طریق جنگ را امری عادی نشان داده و بگویند که فقه اسلامی، پس از آن تلاش کرده است تا زمینه آزادی این افراد را که به ناگزیر به اسارت درآمده‌اند - و این امری عادی در میان سایر ملل نیز بوده - فراهم سازد.

اما دیدگاه دیگری، با مرور بر سیره عملی پیامبر (ص)، برده کردن اسیر جنگ را نیز امری کاملاً موقتی دانسته (مثل تقسیم زنان و کودکان بنی قریظه میان خانواده‌های مدینه) و بر این باور است که رویه مزبور از زمان خلیفه دوم و هم‌زمان با توسعه فتوحات، به عنوان یک ضرورت آغاز شده و پس از آن حقوق اسلامی به اجبار قواعدی برای این رویه پدید آورده است. در عین حال، با توجه به آموزه‌های کلی در قرآن و حدیث در باره آزادی بندگان، تلاش شده است که راه‌های آزادی آنان هموار شود.

آنچه مهم است، اینکه به تدریج رویه بنده‌داری در ساختار زندگی اجتماعی و اقتصادی مسلمانان استوارتر شد و امکان حذف آن از میان رفت. طبیعی است که این مدل در میان اقوام شرقی، بسیار محدودتر از آن چیزی که در روم قدیم یا حتی اروپای قرون وسطی در رابطه میان بردگان و مالکان زمین وجود داشته، بوده است.

برده‌داری را به نوعی می‌توان با اصل جنگ مقایسه کرد که به رغم آنکه اساسش نادرست است، همواره بشر در تلاش بوده است یک نظام حقوقی بر آن سوار کند تا ضرر و زیان آن برای بشر کمتر باشد، اما حذف آن میان بشر دشوار و تنها صورت آن تغییر می‌کند؛ به هر روی، مرور بر دیدگاه نوگرایان مسلمان در باره توجیه این مسئله، پژوهش مستقلی است که باید در جای دیگری به آن پرداخت.

مطالعات تاریخی درباره نقش غلامان در ایران

مباحث مربوط به بردگی میان ملل مختلف و از جمله مسلمانان و به طور خاص ایرانیان دنبال شده و به ویژه در *دایرة المعارف اسلام* و همین طور *دانشنامه جهان اسلام* (ذیل مدخل بردگی) مورد بحث قرار گرفته است. تاریخ بندگی در ایران در دوره ایلخانی تا صفوی و از آنجا تا لغو بردگی، در مقاله فلور در *ایرانیکا*^۱ از چندین زاویه مورد بحث قرار گرفته است. همان جا از خواجگان یا غلامان دربار و همین طور سربازان برده

۱۳۳۰ (بحث فقهی بردگی را به طور کامل آورده است). گرامی، محمدعلی، نگاهی به بردگی، قم، ۱۳۵۰؛ حسینی طباطبائی، مصطفی، *بردگی از دیدگاه اسلام*، تهران، ۱۳۷۲؛ موسوی زنجانی، ابوالفضل، *اسلام و مسئله آزادی، بردگی، ربایخواری*، قم، ۱۳۵۲؛ ورداسبی، ابوذر، *پیکار اسلام با بردگی* (مقاله چاپ شده در پایان کتاب مالکیت و ملکداری)، مشهد، (بی تا).

۱. و ترجمه آن در *دانشنامه جهان اسلام*: ۶۳/۳ - ۷۰

سخن گفته شده است. در این باره مجموعه‌ای چند پژوهش در کتابی با عنوان *Slaves of The Shah*, *New Dlaves of Safavid Iran* از سوسن بابایی، کاترین بابایان، و Ina Baghdiantz-McCabe و معصومه فرهاد (لندن، ۲۰۰۴) منتشر شده است.

اما به طور خاص، در باره آزادی بردگان در دوره صفوی و قاجاری که طبق یک رسم کهن بر اساس ثبت آزادنامه‌چه صورت می‌گرفت^۱ چند مقاله منتشر شده است. مقاله سه *سند آزادی‌نامه بردگان از دوره صفوی*، به کوشش سیمین صیدیه چاپ شده در پیام بهارستان، دفتر اول و دوم، پاییز ۱۳۸۷؛ مقاله *چند نمونه از آزادی‌نامه بردگان در عصر صفوی*، از مرضیه مرتضوی، پیام بهارستان، دفتر ششم، زمستان ۱۳۸۸، ص ۹۷ – ۱۰۶، مقاله *سرخط آزادی*، رسول جعفریان، نامه بهارستان، ش ۱۵، ص ۲۳۹ – ۲۴۰، و گفتاری در باره آزاد نامه در کتاب *پژوهشی در باره مکتوبات تاریخی فارسی ایران و ماوراءالنهر*، توکیو، ۱۳۸۵، ص ۱۱۰ – ۱۱۶. در باره الغای بردگی و سرگذشت آن، از یک سو با توسعه قدرت روسیه در قفقاز و زان پس فشار انگلیس در خلیج فارس و قراردادهایی که با دولت قاجاری بسته شد، علاوه بر آنچه در مقاله پیش گفته فلور در ایرانیکا آمده، دو اثر قابل توجه است: *اعراب و تجارت برده در خلیج فارس*، جان بارت کلی، توماس ام ریکس، ترجمه حسن زنگنه، شیراز، نوید، ۱۳۸۰، *اسناد برده داری از دوره قاجار*، به کوشش نرجس علیپور که در کتابخانه مجلس در دست انتشار است.

منابع تأمین غلامان و کنیزکان در دوره صفوی

حضور غلامان و کنیزان در دوره صفوی، عمدتاً منحصر به خانواده‌های اشراف، از خانواده‌های سلطنتی گرفته تا یکی دو درجه پایین‌تر بود. این در حالی بود که اساساً مردمان متوسط و پایین‌تر از آن، از چنین تجربه‌ای برخوردار نبودند.

در باره نقش غلامان در دربار و همین طور ارتش، کارهای پژوهشی چندی انجام شده است که نمونه روشن آن کتاب *غلامان شاه* است، اما در سطح پایین‌تر، به خصوص در باره مسائل مربوط به خرید و فروش یا زندگی عادی بندگانی که در خانه‌ها مشغول کار بودند، اطلاعات مفصلی تاکنون عرضه نشده است. یکی از بحث‌های رساله *آداب سنیه* که تازگی دارد، اشاراتی است که به منابع تأمین بردگان شده است. این بحث با نظمی جالب، اما نه چندان مفصل، مورد توجه قرار گرفته و به نظر می‌رسد این نکته، مهم‌ترین امتیاز رساله حاضر باشد.

به طور کلی در دوره صفوی، بندگانی از نقاط مختلف به ایران وارد می‌شدند. این نقاط همان طور که در این رساله هم آمده، منطقه قفقاز، مناطق حوالی استرآباد تا خوارزم، همین طور هند، و آفریقا بود. بیشترین بندگانی که از طریق جنگ به اسارت درآمده و بنده می‌شدند، مربوط به گرجستان و عمدتاً مربوط به نیمه

۱. این منبعث از یک حدیث و سنت شیعی از دوره امام صادق (ع) بود، بنگرید: صدوق، *المقنع*، ص ۴۵۹؛ مفید، *المقنع*، ص ۵۴۸

نخست دولت صفوی است. این رویه از دوران شاه اسماعیل آغاز و تا دوره شاه عباس ادامه می‌یابد. بعدها در دوره آقامحمدخان قاجار نیز در یک مرحله تکرار می‌شود. بندگان مرد یا به اصطلاح غلامان، بیشتر در ارتش و کنیزکان در خانه‌ها و دربار قرار می‌گرفتند. در این باره اشارات تاریخی چندی در متون صفوی وجود دارد که لازم است با دقت مورد بازبینی قرار گرفته و جنبه‌های تبلیغاتی آن از جنبه واقعی تفکیک شود. به طوری که می‌دانیم، بخشی از منطقه قفقاز به عنوان یک منطقه کافرکیش شناخته شد و از دوره ترکمانان، مورد تهاجم بود. بعدها رومیان و صفویان در هوای تسلط بر این نقطه بودند. عنوان کفر، زمینه‌ای برای این حملات بود و نتایج آن در بخش جنگی، اسیرانی بود که به عنوان غنایم برده می‌شدند. از زمان شاه اسماعیل و پس از آن، بخش مهمی از این منطقه در اختیار دولت ایران بود، وضعیتی که تا بیش از دو قرن ادامه یافت. در جنگ‌های نخست، طبعاً اسرایی به دست آمدند که شماری از آنان به عنوان بنده به داخل ایران منتقل شدند، اما با تثبیت وضعیت این ناحیه، چنین رویه‌ای متوقف گردید و آنان به عنوان شهروندان ایرانی شناخته شده و بسیاری از آنان در دربار صفوی به مناصب بالایی رسیدند. گزارش‌های مورخان عصر نخست صفوی، اشاره به وضعیت نخست دارد.

روملو می‌نویسد: گفتار در لشکر کشیدن شاه دین پناه نوبت سیم به گرجستان و قلع و قمع متمردان بی‌ایمان... بنا بر آن، شاه دین پناه با خیل و سپاه به قصد جهاد با کفار نابکار و ملاعین سیاه روزگار گرجی به مقتضای مؤادی *يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ* غلغله و لوله در طاق مقرنس گردون انداخت. از بلاد شکی ایلغار فرمودند و غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار فجار را احاطه فرمودند و هر کوه و کمر که گریزگاه آن قوم گمراه بود، از لگدکوب دلاوران با هامون یکسان شد و یک متنفس از آن مشرکین از دایره قهر و کین و *اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ* جان به سلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال و اسباب به ارث شرعی از مقتولان به قاتلان انتقال نمود. خوبرویان گرجی نژاد و پری‌وشان آدمیزاد که هر یکی چون خال رخسار خود بر روی روزگار یگانه بودند، بر مثال دل عشاق پریشان که مقید زلف مهوشان باشد، از دستبرد حوادث لیل و نهار، مقید عبودیت و پرستاری شدند... و در دره تومک گبران بر جاهای بلند و مغاره‌ها رفته بودند و جمعی سواران و پیادگان بر مثال خیال صایب حکمای ریاضی‌دان بر معارج آن کره فلک‌سان صعود می‌کردند و بر درهای غارها و مغاره‌ها جهت غارت و تاراج چون سپاه مگس انگبین بر در بیت النحل شیرین ازدحام می‌کردند و دست تملک و غارت بر مخزونات مغارات متناول نمودند و گروه‌گروه غلامان پری‌سیما که از هراس اسیری در اکناف و اکنان مغاره‌ها بر مثال نطفه در بطون امهات ثانیاً متواری شده بودند، بعضی از تشنگی به جان رسیده، به پایان آمدند.^۱

اما علاوه بر جنگ، کنیزکان و غلامانی از اینجا توسط اشراف حاکم، به عنوان هدیه به شاه یا درباریان داده می‌شد. در واقع یکی از هدایایی که امرا و سلاطین اطراف برای یکدیگر می‌فرستادند، همین غلامان بودند. روملو می‌نویسد: در روز شنبه، تخماق سلطان ولد شاهقلی سلطان استاجلو که در زمان شاه دین

۱. احسن التواریخ، ج ۳، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴ش، ص ۱۳۴۴ - ۱۳۴۸

پناه به رسالت روم رفته بود و سلطان مراد تبرکات موفور و تنسوقات غیر محصور از غلامان پری‌وش با خیمه‌های زرکش و اسبان تازی و بادپیمایان شامی و حجازی و خرگاه چهل سری و بارگاه [اطلس] ششتری و صندوق‌های سیم و زر و کتب نفیسه و اقمشه شریفه بر وی عنایت کرده بود، با چاوش سلطان مراد، به درگاه عالم پناه آمد و به وسیله امرا به پای‌بوس حضرت اعلی مشرف گشت.^۱

روشن است که در باره گرجستان آگاهی‌های فراوانی هست که اینجا مجال مرور بر آنها نیست. در کنار قوم گرجی، غلامانی هم از چرکس‌ها در ایران بودند. تعبیر به «غلامان چرکس» به وفور در منابع تاریخی دوره صفوی از عهد شاه عباس به بعد به کار رفته است.^۲ همین طور تعبیر به «غلامان گرجی و چرکس»^۳ در کنار غلامان گرجی، از غلامان هندی نیز یاد شده است. یک نکته کم‌نظیر از ملاصالح قزوینی در قرن یازدهم درباره غلامان گرجی و هندی چنین است: «و مثل آن حال که اول اسلام، عرب را بود، امروز عجم راست به اعتبار گرج و ترک. و کنیزان مؤطاه در این عهد غالباً از این دو فریق باشند. و احياناً اولاد ایشان را طعن کنند و اولاد حرایر خود را بر ایشان ترجیح دهند؛ و مع ذلک بسیاری از آن اولاد به نجابت و شهامت و فطانت نزدیک‌تر باشند؛ سیم اولاد گرج که ایشان را امتیاز عظیم واضح باشد. و هر فرزند که عجم از کنیزان هندی بیاورند، خبیث و شریر و ناقابل باشند و این حکم در ایران و هند کمتر تخلف کند.»^۴ در عبارت دیگری از غلامان روسی و قلماقی هم در کنار دیگر غلامان یاد شده است. نویسنده عالم آرای شاه اسماعیل، ضمن هدایایی که برای شاه اسماعیل فرستاده شده، از غلامان منسوب به شهرهای مختلف چنین یاد کرده است: «قریب هفتاد هزار تومان از جواهر و اقمشه و طلا آلات و سمور و زربفت و متاع چینی و خطائی و مشک و از کنیزان و غلامان قلماقی و روسی و گرجی و چرکس و خواجه سرایان گرجی و هندی و اطعمه و اشربه از پی هم به خدمت نواب گیتی ستان فرستاده.»^۵

در جای دیگر از همان کتاب از «خلخال و یاقوت فرنگی و کنیزان چینی و قلماقی» یاد شده است.^۶ همچنین در منتخب التواریخ یا تاریخ بلاؤنی هم که در هند نوشته شده، از «غلامان و کنیزان حبشی و هندی و چرکسی» یاد شده است.^۷

در باره اسیران رومی هم اشاراتی در منابع هست. اینکه اسیران مسلمانی که در جنگ با عثمانی‌ها گرفته می‌شدند، برده هم می‌شدند یا نه، باید مورد تحقیق قرار گیرد. تا آنجا که می‌دانیم، این افراد غالباً با اسرای ایرانی معاوضه می‌شدند. اسکندر بیک پس از شرح جنگ جفال اوغلی در حمله به تبریز و مقابله شاه عباس

۱. همان، ص ۱۵۳۲.

۲. برای نمونه: تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲ش، ص ۸۸۴.

۳. احسن التواریخ، ج ۳، ص ۱۱۰۶.

۴. نوادر، ملاصالح قزوینی، (به کوشش احمد مجاهد، تهران، ۱۳۷۱) ص ۸۵.

۵. عالم آرای شاه اسماعیل، به کوشش اصغر منتظر صاحب، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۹.

۶. همان، ص ۳۹۴.

۷. منتخب التواریخ، ج ۲، به کوشش توفیق سبحانی، مولوی احمد صاحب، تهران، انجمن مفاخر، ۱۳۷۹ش، ص ۲۳۸.

با رومیان نوشته است: امراء نامدار و مقربان و مخصوصان بارگاه سپهر مقدار که سعادت حضور داشتند بساط انبساط گسترده، مجلس عیش و نشاط آراستند. معرکه رزم با محفل بزم توأم گردید. رومی نژادان صبیح، الوجه و غلامان غلمان صورت فرنگی و روسی که غازیان اخترمه و غنیمت آورده بودند، بر حسب فرمان، ساقی آن بزم رزم آئین گشته، اقداح راح ریحانی به گردش درآوردند. مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز در آن بزم دلکش که در معرکه رزم اتفاق افتاد، عشاق وار در پرده مخالف نوای فتح و نصرت بدین ترانه می‌سرودند...^۱

همان طور که آگاهییم، این اسرا اغلب در جریان معاوضه با اسرای ایرانی نگهداری شده و ظاهراً به صورت غلام و بنده در نمی‌آمدند. ممکن است برخی از بردگان فرنگی موجود در لشکر عثمانی، در ایران نیز تبدیل به بنده می‌شدند. خواهیم دید که رساله ما نه تنها در باره مسلمانان تأکید دارد که اساساً ممکن نیست اسرای آنها تبدیل به برده شوند، بلکه راجع به اهل ذمه هم همین باور را به طور مؤکد دارد.

شاه عباس غلامان فراوانی از این جنگ‌ها برای خود داشت که طبق وصیت نامه‌ای که نوشت، همه را آزاد کرد. در وقف نامه‌ای که در کتاب از شیخ صفی تا شاه صفی آمده، ضمن آنکه شاه عباس، اموال شخصی خود را وقف کرده - و مفصل خبرش در منبع مذکور درج شده - آمده است: و چون جمیع غلامان و کنیزان بندگان اعلی آزادند و بر خود عهد فرمودند که در سر کار خود بنده نگه ندارند، بدین واسطه در این وقفیه، وقف نمودن ایشان مذکور نشد و جواهر و طلا آلات که به کنیزان و غلامان داده شده، به انعام ایشان مقرر است، پادشاه وقت در آنها به هیچ طریق دخل ننماید. و از ایشان نخرد کسی را روکش نکند که بخرد و اگر خواهند که بفروشند به هر کس خواهند بفروشند و اگر پادشاه وقت در آنها مدخل نماید، در خون حضرت امام حسین - علیه السلام - شریک باشد.^۲

اسرای فرنگی که به دست عثمانی‌ها می‌افتادند، در کشور عثمانی به نوعی غلام نظامی و بدین ترتیب لشکری از غلامان را تشکیل می‌دادند، امری که در ایران نیز به احتمال با تأثیر از عثمانی، در دوره عباس اول تجربه شد. جریان غلامان عثمانی به گونه‌ای نبود که به ایران مربوط باشد؛ یعنی آن غلامان مانند قرون قبل برای فروش در بازار عرضه شوند؛ با این حال، اخبار آن در ایران انعکاس داشت. در یک متن تاریخی - ادبی که فتح‌نامه‌ای است که شاه طهماسب برای شاه سلیمان عثمانی نوشته و در باره پیروزی‌های او در اروپاست، [سال ۹۷۵] داستان گرفتن غلامان و کنیزکان فرنگی، به صورت رؤیایی در اشعاری که در این فتح آمده، با آب و تاب نقل شده است.

در واقع، کنیزکان و غلامان فرنگی که از اروپا به عثمانی می‌رسید، برای خیال شاعران ایرانی، حکم همان غلامان و کنیزکان ترک و چینی را داشت که در قرن سوم و چهارم در اشعار و سپس در نقاشی‌ها

۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۰.

۲. تاریخ سلطانی (چاپ شده با عنوان از شیخ صفی تا شاه صفی)، به کوشش احسان اشراقی، تهران، علمی، ۱۳۶۶، ص ۱۳۷

از آنها یاد می‌کردند.

در جریان پیروزی شاه سلیمان عثمانی در اروپا که همانجا نیز مریض شده و درگذشت و فرزندش سلیم را جانشین خود کرد، شاه طهماسب به رسم تهنیت پیروزی و جانشینی سلیم، هیئتی را همراه فتح‌نامه‌ای که مشحون از نظم و نثر در ستایش سلیمان عثمانی بود، برای وی فرستاد. قاضی احمد قمی که همراه پدرش در کار نگارش آن متن فعال بود، فتح‌نامه مزبور را آورده است.^۱ در ضمن اشعار، جایی به غنایم اشاره شده و از جمله به غلامان و کنیزان فرنگی پرداخته شده و تصویری رؤیایی از آنان به دست داده شده که نمونه‌ای از آن اشعار چنین است:^۲

گرفتند آن لشکر ارجمند	غنیمت به چندان که گویند چند
ز زرینه آلات و سیمین ظروف	نه چندان که یابد برو کس وقوف
ز زیبا غلامان حلقه به گوش	ز زیبا کنیزان زربفت پوش
بهشتی و شان، رشک غلمان و حور	چو خورشید رخسارشان پر ز نور
به قامت چو سرو و سمنبو همه	به طلعت چو ماه و سخن گو همه
همه لعبتان فرنگی نتاج	ستانده ز خوبان چینی خراج
فرنگی غلامان خورشید روی	بسان گل سرخ در رنگ و بوی
به بالا به کردار آزاده سرو	به رخ چون بهار و به رفتن تذرو
بیسته مرصع کمرهای زر	طلا دوز خلعت فکنده به بر
به رخ هر کدامی چو بدر منیر	به زلف دو تا کرده خلقی اسیر
کنیزان سیه چشم و پاکیزه روی	گل اندام و شکر لب و مشک‌بوی
به رخ همچو ماهی بر آراسته	ز خوبی به نوعی که دل خواسته
خرامنده قدی چو سرو بلند	مسلسل دو گیسو چو مشکین کمند
به خوبی پری و به پاکی گهر	به پیکر چو مهر و به چهره قمر
رخش بر بنفشه گل انداخته	بنفشه نگهبان گل ساخته
ز سیمین زنج گویی انگیکخته	بر او طوقی از غنغب آویخته
ز مه طوق برده ز خورشید گوی	بدان طوق و گوی آن بت مهرجوی
نه چندان غنیمت به لشکر رسید	که اندازه‌ای آید آن را پدید
رسید از غنیمت به هر انجمن	به خروارها زر جواهر به من

۱. قمی، قاضی احمد، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران، ۱۳۸۳ش، ص ۴۷۸

۲. همان، ص ۴۹۹

و در ادامه آمده است: و اسیران بسیار و غلامان و کنیزان بی‌شمار که هر یک از ایشان در عرصه حسن و خوبی آیتی و در کشور لطافت و زیبایی آفتی بودند، از آن قلعه و مملکت و دیار به دست سپاه ظفر کردار افتاده:

همه کافر دلان عیسوی کیش	به دست آمد اسیر بیش از بیش
گرو برده ز ترکان خطایی	فرنگی لعبتان در دلربائی
شکست آورده در خوبان چینی	ز چین زلفشان از نازینینی
کنیزان هر یکی ابرو هلالی	غلامان هر یکی صاحب جمالی
همه خورشید طلعت ماه سیما	غلامان پری رخسار زیبا
به دام افتاده چون وحشی غزالان	به باغ سرکشی نازک نهالان
به رخ نازک‌تر از گلبرگ رعنا	کنیزان سهی قد سمن‌سا
به رعنایی چو سرو گلشن راز	در اقلیم سخن شد سحرپرداز
نموده خاطر جمعی پریشان	ز جعد عنبرین مشک افشان

بعد از آن غلامان سیمین عذار که از مدلول *يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ* استدلال به صورت حال ایشان توان نمود و کنیزان ماه رخسار که *حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ* در شأن ایشان می‌توان گفت، به نظر همایون گذرانیدند. شعر:

همه گلچهره‌ها و مه عذاران	غلامان و کنیزان صد هزاران
لباس نازشان در بر سراسر	فرنگی زاده‌های نازپرور
مزین چون صنم‌های مرصع	همه از مخمل الوان مخلع
همه شیرین صفت در عشوه و ناز	همه چون خسرو پرویز ممتاز
همه در عین خوبی و لطافت	همه بی‌مثل در حسن و ملاحظت
همه در کشور خوبی سرآمد	ز خط و خال و زلف و عارض و قد
چو سرو بوستان در جلوه و ناز	غلامان سهی قد سرافراز
بلای جان و آشوب جهانی	به گاه جلوه هر یک دلستانی
جهانی را به یک ساعت بسوزند ^۱	ز تاب می‌چو عارض بر فروزند

موقعیت کنیزان در ایران عصر صفوی به روایت شاردن

توضیح کوتاه زیر نیز می‌تواند گوشه‌ای از نگرش مردمان این دوره را به کنیزان نشان دهد. این توضیح

۱. خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۹۹ و ادامه اشعار تا ص ۵۰۵

از شاردن و از دوره سلیمان صفوی (م ۱۱۰۵) است: در آغاز تشریح مراسم زناشویی در ایران، باید بگوییم که اصولاً مردان ایران در امر زن گرفتن مانند دیگر شیعیان حضرت علی، به سه طریق عمل می‌کنند: یا می‌خرند- کنیز- یا اجاره می‌کنند- متعه- و یا به زنی می‌گیرند. طبق دستورات شرع، هر سه طریق مجاز و در حکم واحد است، چه طبق مقررات شرع کودکانی که از این زنان به دنیا بیایند همه فرزند قانونی و شرعی پدر خود می‌باشند. برای توضیح بیشتر، اگر پدري از کنیز زر خرید خود پسری به دنیا بیاورد که از نظر سن مقدم بر پسر زن دائمی وی باشد، آن پسر فرزند ارشد شناخته می‌شود و از مزایای شرعی و قانونی آن بهره‌مند می‌گردد، مگر اینکه زن دائمی شوهر، شاهزاده خانمی از دودمان سلطنت، و خون شهریاران در بدنش روان باشد. به همین سبب، فضیلت و نجابت و شرافت از پدر به پسر منتقل می‌شود. زنان زر خرید را کنیز می‌خوانند. هر مرد مجاز است چندان که بخواهد و قادر به فراهم آوردن نفقه آنان باشد، کنیز داشته باشد. و چون در سراسر مشرق زمین حکم بر این جاری است که مالک کنیز نسبت به وی اختیار مطلق دارد، هیچ یک از مقامات رسمی و شرعی در روابط و مناسبات کنیز و مالکش مداخله نمی‌کند. آنان که کنیزان باکره دارند، مجازند به دلخواه خود از آنها متمتع شوند و نه تنها مالک شرافت و حیثیت و عفت و عصمت آنان می‌باشند، بل که صاحب امتیاز جانشان نیز می‌باشند. بنا به رسم مردم مشرق زمین، اگر کنیزی زن مالک خود شود، نه تنها حرمتش نمی‌کاهد، بلکه مایه مزید آسایش و سربلندی و عزت اوست، زیرا مالک پس از متمتع شدن از کنیز، برای او خانه جدا از محل تجمع کنیزان دیگر مهیا می‌کند، برایش لباس‌های نو و زیبا می‌خرد، خدمتگر به خدمتش می‌گمارد، و حقوق و مقرری برایش معلوم می‌کند، و اگر صاحب فرزند شد، مقامش از آنچه بود بالاتر می‌رود و از آن پس در شمار کنیزان به حساب نمی‌آید، بلکه مادر طفلی است که به حق، وارث قانونی خانواده است.^۱

رساله آداب سنیّه و نکات تازه آن

در باره رساله یا کتاب آداب سنیّه و نسخه آن، توضیحاتی دادیم. اکنون لازم است تا از جایگاه این اثر و ویژگی‌های کلی و موردی آن سخن بگوییم:

اثر حاضر از یک سو در ادامه مباحثی است که در کتاب‌های فقهی مسلمانان، تحت عنوان کتاب العتق وجود داشت. آن کتاب‌ها احکام فقهی مربوط به غلامان و کنیزکان را مورد بحث قرار می‌دادند و سامان آن بحث‌ها در آن آثار و این رساله بسیار به هم نزدیک و مسائل درونی آن هم تقریباً همسان است. جهت گیری کلی آنها در چارچوب کلیات فقه اسلامی و در قالب مفاهیمی چون حرام و حلال، مالکیت، مشروع و نامشروع، تعیین حدود و مسائلی از این قبیل است.

در کلیت مباحث مربوط به عتق و بیشتر آنها، آنچه در این رساله آمده، با آنچه در کتاب العتق [های] در کتب فقهی قدیم آمده، به لحاظ مسائل مهم بحث عتق تفاوتی ندارد، اما نوع تقسیم بندی و به ویژه افزودن

۱. سفرنامه شاردن، ج ۱، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس، ۱۳۷۲ش، ص ۴۳۷

برخی از مطالب، تفاوت‌هایی دارد که در ادامه مرور خواهیم کرد. خود وی در مقدمه اشاره دارد که «و بعضی از تحقیقات شافیه که در کتب دیگر مذکور نیست، از خصایص این رساله است».

نکته دیگر این است که رساله حاضر یک مدل رساله اخباری - اجتهادی است؛ یعنی مؤلف دارای نوعی نگرش احتیاط‌آمیز اخباری است. در این روش، برخلاف آنچه در آثار فقهی مکتب حله و پس از آن مکتب شهیدین و محقق کرکی و دیگران دیده می‌شود، روال در بیان احکام، ارائه احادیثی است که گاه اظهار نظرهای اجتهادی هم که ناشی از ترجیح برخی از روایات در هنگام تعارض برخی از اخبار یا اعمال دیدگاه احتیاطی - اخباری است، دیده می‌شود.

از سوی دیگر، ویژگی رساله حاضر آن است که نویسنده آن را به درخواست شاه نوشته است، اما چنین درخواستی جنبه صوری نداشته و به نظر می‌رسد که ناظر به مسائل خاص غلامان در عصر صفوی بوده است. خاتون آبادی تلاش کرده است تا وضعیت آنان را بر اساس فقه شیعی مورد بررسی قرار دهد. در بیشتر موارد و طبق معمول در بحث‌های فقهی، گرایش وی به ارائه مباحث در همان قالب‌های سنتی است، اما در موارد خاصی، مطالب وی ناظر به وضعیت غلامان و کنیزکان است.

مقایسه ساختار داخلی این کتاب با آثاری که در موسوعه‌های فقهی تحت عنوان کتاب العتق نوشته شده، نشانگر آن است که هم تفاوت در روال عادی بحث دارد و هم افزایش برخی از عناوین جدید، دو نکته‌ای که نسبتاً اهمیت دارد. اگر تفاوت در برخی از آراء فقهی را نیز بیفزاییم، در آن صورت امتیازات این رساله را بیشتر خواهیم شناخت.

در زمینه ساختار، نخستین نکته آن است که چهارچوب بحث بسیار منظم و مطالب در قالب سه مقاله و هر کدام در ابوابی چند سامان یافته است. شاید یکی از دلایل آن این است که اثر حاضر در قالب یک رساله مستقل نوشته شده است. اما بیش از آن، از آن روی که این رساله برای شاه نوشته شده و هدف آن تفهیم مسائل در قالبی آسان‌تر و همه فهم‌تر بوده، این ساختار سهل و آسان انتخاب شده است.

افزوده شدن برخی از ابواب جدید، بلکه مسائل تازه هم، دقیقاً ناشی از همین است که این رساله، برای مقام سلطنت و بالاتر برای مقام اجرا و به هدف کاربرد عملی‌تر نوشته شده است. این درست است که فقه اصولاً برای عمل است، اما رساله حاضر در این هدف جدی‌تر است.

کتاب‌های فقهی «کتاب العتق» را از بحث آزادی بندگان آغاز می‌کنند، در حالی که این رساله از آن رو که یک رساله مستقل است، وظیفه خود دیده است تا مسئله رق و بردگی را از ابتدا، یعنی از اینکه اصولاً برده چطور پدید می‌آید، آغاز کند. در آثار فقهی، مبحث برده شدن به تناسب در کتاب *الجهاد*، بخش مربوط به اسرای جنگ مطرح می‌شود.

چند مسئله مهم در این رساله هست که نیاز به تأمل بیشتری دارد؛ اینها مسائلی است که مردم آن روزگار درگیرش بوده‌اند. یکی بحث اهمیت کفر و ایمان، حربی و غیر حربی و ذمی و غیر ذمی در باره بندگان است که از راه‌های گوناگون وارد ایران می‌شدند و دیگر بحث شیعه و سنی است که تازگی ندارد، اما دست کم از جهت تأکیدی که وی در عدم فرق بین آنها در احکام مورد نظر دارد، جالب است. در هر دو بحث، نویسنده

ما سخت جانب احتیاط را گرفته و تلاش کرده تا خود را فردی آزادمش نشان دهد. در مقایسه با برخی از کتب فقهی معاصر وی، برای مثال *کشف اللثام فاضل هندی* / ج ۸، ص ۳۳۹ - ۵۳۵، رساله حاضر، فروعات فقهی کمتری را در باب عتق مطرح کرده است. این به آن دلیل است که وی تنها آنچه را مورد نیاز در زندگی عادی می‌دیده، مطرح کرده، در حالی که یک اثر فقهی جامع مانند *کشف اللثام*، طبیعی است که دقایق حقوقی مسائل مربوطه را بر اساس آنچه در کتب فقهی پیشین بوده، طرح کرده است تا اثری جامع به شمار آید.

ساختار کتاب آداب سنیه و ابواب و آراء مهم آن

آرای نویسنده ما در باره مسائل مربوط به عتق، آرای اجتهادی است و چنین نیست که گرایش خاصی در آن منظور باشد. وی بر اساس روایات و همین طور فتاوی علمای پیشین، سعی می‌کند بحث خود را پیش ببرد. در عین حال، همان طور که اشاره شد، نکات تازه‌ای در شیوه نگارش او و برخی از آراءش یافت می‌شود.

کتاب در سه مقاله تنظیم شده است. مقاله اول با چهار باب، در باره کلیات مربوط به اسیر و برده شدن است. کدام اسیر را می‌توان برده کرد، بردگان موجود از کجا می‌آیند و اینکه چه تعداد از مادران ائمه، امّ ولد بوده‌اند.

مقاله دوم با هفت باب، در خصوص حقوق مملوکان و به عبارت فقه مناسبات متقابل میان آنان و صاحبشان از نظر کار و زندگی است.

مقاله سوم با دوازده باب در باره مباحث مربوط به عتق و آزادی بردگان است.

با توجه به پراکندگی بحث‌های طرح شده در مقاله اول در کتاب‌های فقهی، به نظر می‌رسد رساله حاضر، از نظر ساختار بر آنان ترجیح دارد. وی مبحث بردگان را موضوعی مستقل فرض کرده و همه احکام آن را از آغاز تا پایان، ذیل مطلب آورده است.

باب اول از مقاله اول، در باره مواردی است که بنده کردن کفار جایز است. توجه داریم که در فقه اسلامی، کفر و ایمان، مرز بسیاری از مسائل است. اسیر کردن یک مسلمان به قصد بردگی پذیرفته نیست. اسیر کردن یک کافر ذمی از اهل کتاب نیز ممکن نیست. اسیر کردن یک کافر غیر اهل کتاب هم در صورتی که تعهدی را با دولت اسلامی دارد، هم روا نیست، اما در باره کفار حربی، اعم از آنکه اهل کتاب باشند یا نباشند، اسارت و بندگی وجود خواهد داشت. این خلاصه دیدگاهی است که مؤلف در باب نخست مقاله اول به آن پرداخته است.

کافر حربی گرفتن یعنی اینکه اولاً کفار به مسلمانان حمله کنند و مسلمانان غلبه نمایند و شماری را اسیر بگیرند که اینان برده خواهند شد. در صورتی که مسلمانان به بلاد کفار روند و اسیر بگیرند، باز همین سرنوشت در انتظار اسرا خواهد بود. اما کافرانی که اهل ذمه هستند و با «پادشاهان اسلام، هر چند شیعه اثناعشری نباشند یا جابر باشند، خراج مملکت و مال وجهات از ایشان گیرند و ایشان را رعیت خود دانند و

حمایت ایشان نمایند»، هیچ‌گاه اسیر گرفته نخواهند شد. به نظر وی نظر کسانی که اسارت این جماعت را جایز می‌دانند، «صریح در مدعا نیست و احوط اجتناب است».

بر اساس این توضیحات وی در باب بعدی، در مورد بردگانی که از مناطق مختلف به ایران آورده می‌شوند بحث کرده و سعی کرده است این معیارها را با اینکه بندگی آنان درست است یا نه، تطبیق دهد. بندگانی که برای وی شناخته شده بودند، سواحلی، هندی، ترکمانی و گرجی هستند.

حیثی‌ها که همان غلامان سیاه بودند، برخی از طایفه امهره و برخی زنگی بودند که از نظر وی بردگی‌شان به دلیل آنکه نه مسلمانند و نه اهل ذمه، رواست. اما گروهی که سواحلی هستند، به دلیل اینکه حاکمشان زیر نظر عثمانی است، «بلاد ایشان حکم بلاد اسلام دارد» و اسارت و طبعاً بردگی آنان نادرست است.

در باره هندی‌ها نیز شرحی داده و باز معیار همین است که اگر طوایفی هستند که زیر نظر پادشاهان هند - که مقصود می‌تواند دولت مغولی هند یا دولت‌های مسلمان جنوب مانند قطب شاهیان و دیگران باشد - امکان اسارت آنان نیست؛ اما جز آنان، کسانی که دولت‌های مستقل کفر دارند، اسارتشان ممکن است. طوایف مختلفی که در نواحی خوارزم تا قفقاز هستند، موارد دیگرند. قلماق‌ها چون کافر و زیر سلطه پادشاه روس هستند، امکان اسیر گرفتن و طبعاً برده کردنشان رواست، اما گروهی از قلماق‌ها و ترکمان‌ها از «جماعت نَقّی و ترکمان می‌باشند» که «هر دو مسلمان و سنی مذهب‌اند» و نیز «اکثر ترکمانان در نواحی استرآباد و خوارزم و قلیلی از ایشان در هشترخان ساکنند؛ و گویند که بعضی از ایشان در میان اروس نیز هستند» اسیر کردن آنان نارواست، زیرا «به جهت آنکه مسلمانند، بنده نمی‌شوند». کفاری که تحت سلطه دولت روس هستند، امکان بندگی‌شان هست، اما «در ولایات ایشان گروه تاتار که سنی مذهب‌اند و گروه دیگر نیز از اهل سنت هستند»، چون مسلمانند، اسارتشان معنا ندارد. چرکس‌ها نیز امکان اسارتشان هست، زیرا والی ایشان کافر است؛ با این حال «گویند که از اهل آن ولایت اسیر نمی‌آورند». مردم داغستان «مسلمان و سنی مذهب‌اند و جماعت داغستان اهل این ولایات را اسیر می‌نمایند و گاهی خود با یکدیگر منازعه می‌کنند و از یکدیگر اسیر می‌گیرند و می‌فروشند» اما درست نیست «و بنده نمی‌شوند».

گرجی‌ها مورد بعدی هستند که وی به طور نسبتاً مفصل در باره مناطق آنان و اینکه کدام بخش زیر سلطه دولت ایران یا عثمانی است، توضیح می‌دهد تا حکم مسئله روشن شود. دو منطقه کارتیل و کاخت «در تصرف اولیای دولت قاهره» اند. از این مناطق گاه اشراف و اعیان مناطق، کسانی را اسیر کرده و می‌فروشند. گاهی هم می‌دزدند و می‌فروشند؛ مناطق دیگری هم مانند باشی آچوق، دادیان، کوریان، آبخاز و آخسقه مناطقی است که «در تصرف روم»، یعنی عثمانی است. از این مناطق گاه اسرای گرفته یا دزدیده شده و فروخته می‌شوند. بیشتر این مردم نصرانی و گاه یهودی هستند، اما سکنه «آخسقه، در زمره مسلمانان درآمده‌اند». به گفته مؤلف «این ولایات خمس که در تصرف روم است، سوای آخسقه اغلب اوقات با یکدیگر منازعه و مجادله دارند و از یکدیگر اسیر می‌گیرند و گاهی رومیان نیز بر آن ولایات تاخت می‌کنند و اسیران می‌گیرند و می‌فروشند و گاه به جبر فرزندان رعایا را از پدران ایشان می‌گیرند».

در اطراف و اکناف این نواحی، گاه کفاری هم یافت می‌شوند که تابعیت هیچ دولتی را ندارند. وی پس از این توضیحات گوید: «این است آنچه بر این قاصر از تتبع کتب *مسالك الممالک* و کتب سیّر و اخبار معطلین ظاهر شده». نتیجه‌ای که وی در زمان خود گرفته، این است: «از آنچه ایراد نمودیم از احوال گرجیان، مفهوم می‌شود که اکثر اصناف طایفه گرجی» از گروهی هستند که امکان اسیر گرفتن و برده کردن آنها «محلّ خلاف و اشکال است». این به ویژه در باره مسلمانان چرکسی صادق است که اسیر کردن آنان «جایز نیست».

این مطالب مربوط به اسارت در جنگ یا آوردن اشخاص کافر از مناطقی است که شرایط لازم را برای اسارت دارند، اما کسانی که در اصفهان زندگی می‌کنند و بندگان را برای فروش به آنان عرضه می‌شود، چه باید بکنند؟ آیا باید در این باره اطمینانی در کار باشد یا صرف اینکه کسی را برای فروش عرضه کردند، می‌توان اطمینان کرد و او را خرید. باب سیم مقاله اول اختصاص به این بحث دارد و در کل نظر وی همین است که در هر نوع مالکیتی تصرف، دلیل مالکیت است. «هرگاه فروشنده، غلام یا کنیزی را که فروشد، گوید ملک اوست و او به حسب واقع مسلمان زاده باشد و بنده کسی نبوده باشد یا بنده باشد و آزاد شده باشد، در این صورت نیز جایز است خریدن او و حکم بنده دارد، و سخن او به هیچ وجه در این باب مسموع نیست، مگر در صورتی که آن مملوک بالغ و عاقل باشد و دعوی آزادی کند و به بیّنه و گواهان، مسلمان زاده بودن یا آزاد شدن خود را ثابت نماید». به نظر وی «همه فرزندان آدم، آزادند و حکم به بندگی ایشان نمی‌توان نمود»، مگر در چند صورت که حاصل آن این است که بنده در اختیار مالکش باشد و دعوی بندگی او را بکند. در این صورت، بنده جز با گواه، نمی‌تواند آزادی خود را ثابت کند. در این باره «میان غلام و کنیز و خواجه‌سرا و میان آنکه آن بنده را خریده باشد یا به او بخشیده باشند، یا به میراث به او رسیده باشد» فرقی نیست. طبیعی است که اگر ثابت شود کسی، فرد آزادی را گرفته و فروخته، حکم سارق را دارد و جزای او سخت خواهد بود.

در اینجا باب مفصلی به معرفی مادران برخی از امامان که از کنیزان بوده و به محض آنکه فرزندان شدند، ام ولد خوانده می‌شدند پرداخته است. از امام کاظم به بعد، مادران آن حضرات همگی ام ولد بودند. وی روایات مربوط به آنان را از منابع گرفته و ترجمه فارسی آنها را در باب چهارم مقاله اول آورده است. مقاله دوم این رساله در «آداب خریدن ممالیک و کیفیت سلوک و طریق معاشرت با ایشان و حقوقی که مولی را بر ایشان و حقوقی که ایشان را بر مولی هست». این بخش بر اساس روایاتی است که توصیه‌های فقهی و اخلاقی در خریدن غلامان و کنیزان دارد. بیع و شراء بندگان، باید مثل مبیعات دیگر، بر اساس صیغه خواندن باشد. اشارت وی، قیمت یک بنده را نشان می‌دهد: «صیغه چنین است که بعد از تعیین قیمت که ده تومان باشد، مثلاً و تعیین وصف زری که می‌دهد که جدید الضرب باشد...».

حقوق متقابل مولی و مالک در رعایت حال یکدیگر، از مسائلی است که در باب سیم تا ششم مقاله دوم آمده است. این حقوق در عین اینکه کار کردن بنده و تعهد او را به مالک تأیید می‌کند، از مالک می‌خواهد که مراعات حال بنده را بنماید. در این زمینه، احکام کنیزان نیز جای می‌گیرد که مسائل ویژه خود

را دارد: «از تتبع احادیث معلوم می‌شود که ائمه کرام - علیهم السّلام - کنیزان خود را در حضور شیعیان می‌طلبیده‌اند و خدمات سفر فرموده‌اند، و اکنون در مجالس شرفای مکه معظمه نیز شایع است که کنیزان حبشی حاضر می‌شوند و به حضار مجلس، قهوه می‌دهند». مقاربت با کنیز بدون عقد جایز است و این نکته‌ای است که در قرآن نیز آمده است: «مقاربت او نیز بدون عقد و صیغه جایز است و این اعظم انتفاعاتی است که حق تعالی در باب کنیزان قرار داده. و حکمت در این است که چون مردان محتاجند به طرفی که دفع شهوت خود به آن کنند. و ایضاً باید که بنی‌آدم بی‌خلف و بی‌عقب نباشند و از ایشان اولاد و احفاد به هم رسد که در زمان حیات مُمد و معاونِ ایشان و بعد از وفات، طلب مغفرت به جهت ایشان کنند و سبب آمرزش ایشان باشند. و همه ایشان را میسر نیست که زن دایمی به جهت خود خواستگاری نمایند، لهذا خداوند حکیم - جَلّت حکمته - چنین قرار داده که هر که کنیزی را مالک شود، بر او مباح باشد تا این معنی موجب سهولت امر بر او شود و حجت بر او تمام باشد و هرگاه با وجود این مرتکب زنا شود، در دنیا مستحق حد زنا و در آخرت مستوجب عقاب».

در اینجا باب تازه‌ای را می‌گشاید که ضمن آن تأکید دارد که اگر مالک بخواهد با کنیزش مقاربت کند، بهتر است «او را آزاد کند، آن‌گاه متعه نماید و مقاربت کند». این مسئله در موردی که کنیزکان از طوایفی باشند که شبهه‌ای هم در مورد اسارت و بندگی آنان باشد، بیشتر است. در اینجا نویسنده، به دفاع از نظریه اخباریان محتاط پرداخته و نظر آنان را در رعایت احتیاط در دین، بهتر از کسانی از اصولی‌ها می‌داند که بر اساس قواعد کلی فقه عمل می‌کنند. تفاوت دیدگاه این دو در باره برخی از مصادیق روشن است «اول طهارت اشیا مانند نان و طعام اهل بازار و روغن و کشک و ماست و پنیر الوار و اکراد و شکر و مریبات اهل هند، و امتعه و اقمشه که در هند گزاری می‌نمایند، و آب‌ها که در سفر مکه اعراب از چاه‌ها می‌کشند، و امثال آنها از چیزها که بعد از تفحص علم به نجاست حالیا حاصل می‌شود. دویم اموال ظلمه و متغلبه که بعد از تفتیش حرمت آنها معلوم می‌گردد. سیم تزویج زنانی که گویند که شوهری ندارند یا شوهر ایشان وفات یافته یا طلاق گفته، و عدّه منقضی شده».

در این موارد باید رعایت احتیاط کرد، زیرا شرعاً خلاف اینها عمل کردن گناهی ندارد، اما اگر واقع امر برخلاف ظاهر باشد، آثار وضعی خود را روی اشخاص دارد. در اینجا حکایتی هم از شیخ بهایی نقل می‌کند: «مؤلف گوید که، یکی از ثقات نقل نمود از عالم ربّانی شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی - قدس الله روحه - که می‌فرموده است که در یکی از اسفار، وارد هرات شدم و زنی را متعه کردم و بعد از آنکه مقاربت واقع شد، زن گفت که من هرگز متعه نشده بودم، مگر متعه شخصی که چند سال قبل از این شده بودم. از او پرسیدم احوال آن شخص را، معلوم شد که والد من شیخ حسین بن عبدالصمد بوده است. پس آن زن را مرخص کردم و گفتم تو بر من حرام بوده‌ای و به نادانی با تو مقاربت کرده‌ام.»

چنین است در باره کنیزکان که اسارت و بندگی آنان شبهه‌ناک است، بنابراین مالکین آنها بهتر است آنان را آزاد کرده و عقد نمایند. این بر اساس «مسلك جماعت اهل ورع و متقیان [است] که مراعات امور واقعی می‌نمایند و در وقوع صفای باطن و حصول ربط کامل به جناب اقدس الهی، اجتناب از شبهات را

دخیل می‌دانند». مقصود از اینکه در این موارد، اثر وضعی عدم رعایت این قبیل امور روی شخص باقی خواهد ماند، این است که «ارتکاب اموری که به حسب ظاهر شرع جایز و مباح باشد، لیکن به حسب واقع و نفس الامر خواص بد داشته باشد، اگر چه موجب اثم و گناه نیست، اما به حسب عادت مستلزم آن مفاسد عظیمه هست و اگر حق تعالی درباره مرتکب آن امور خرق عادت نکند، آن آثار بد ظاهر می‌گردد... یکی از ثقات نقل می‌نمود که در زمان نواب خاقان گیتی ستان - انارالله برهانه - شخصی از اتراک و ارباب مناصب، فرزندان بسیار داشت. یکی از فرزندان او در غایت صلاح و سداد بود و او را همسایه‌ای بود از اهل علم و ورع و تقوی و او نیز فرزندان بسیار داشت و یکی از آن فرزندان جاهل و فاسق و بی‌سعادت بود. روزی آن ترک به آن مرد صالح گفت: چه عجیب است که از من چنین فرزندی و از تو چنان فرزندی به هم رسیده است؟ مرد صالح گفت: عجب نیست، زیرا که من طعام تو را خورده‌ام و از طعام شبهه‌ناک تو نطفه این فرزند به هم رسیده است و تو طعام مرا خورده و از طعام حلال من نطفه این فرزند صالح تو به هم رسیده است».

این موضع وی، نشانگر عنایت وی به روش اخباریان است که این زمان رو به گسترش بودند، اخباریان محتاطی که به نظر مؤلف «اهل ورع و تقوی و طالبان قرب و رضا خوشنودی جناب اقدس حق تعالی از علمای اخبار در همه ازمنه و اعصار پیوسته صاحب این مسلک بوده‌اند و از شبهات اجتناب تمام می‌نموده‌اند». بدین ترتیب «هر گاه معلوم شد که مسلک دویم، اولی و ارجح است، معلوم می‌گردد که هرگاه مولی کنیز خود را آزاد و به عقد متعه درآورد، مراعات امور واقعی نموده و فرزندی که او را به هم رسد، بی‌شبهه خواهد بود، و الله الموفق». در اینجا باز اشاراتی در باره امهات اولاد مادران ائمه دارد و این مسئله را بررسی می‌کند که آیا آنان نیز پس از آزادی عقد شده‌اند یا به صورت ملک یمین بوده‌اند.

در باب ششم از حقوق بندگان بر مالک بحث شده و در این باره تفصیل زیادی با نظر مساعد نسبت به بندگان ابراز شده است. بنده یک انسان است که خداوند به طبیعت انسانی کرامت داده است. ثانیاً اینکه اگر مسلمان باشد، حقوق مضاعفی دارد. در اینجا به صورت مفصل، به بیان مورد به مورد حقوق بندگان پرداخته است. تعلیم دین، استفاده از وقت برای انجام واجبات شرعی و دادن غذا و لباس در حد متعارف، از آن جمله است. اجازه انجام واجباتی مانند حج نیز از جمله حقوق بندگان است. عدم تحمیل کارهای سخت و دادن وقت آسایش و استراحت از موارد دیگر است، حتی اینکه «در ایام تابستان در وقت قیلوله او را بگذارد که استراحت کند». یکی از کارهای رایج، تنبیه بندگان بود که در اینجا نیز مؤلف تأکید زیادی دارد تا از شدت تنبیه بکاهد. وی سپس نمونه‌هایی از رفتار امامان (ع) را با بردگان بیان کرده است. نکته دیگر اینکه «اگر غلام باشد، او را رخصت دهد که زنی برای خود خواستگاری نماید و مهر آن زن را از مال خود بدهد، یا کنیز خود را به عقد او درآورد؛ و اگر کنیز باشد و خود با او مقاربت نکند، او را به شوهر دهد».

باب هفتم مقاله دوم در باره تأدیب و سیاسات شرعی بندگان است که امری رایج بود و از قدیم در فقه توصیه‌ها و فروع فقهی خاصی برای آن وجود داشت.

مقاله سوم کتاب در باره آزادی بندگان است، بحثی که اساساً کتاب العتق برای آن نوشته می‌شد. استحباب عتق مورد تأکید زیاد است، و از نظر مؤلف فرقی نمی‌کند که شیعه اثناعشری باشد یا بنده

سنّی: «علما گفته‌اند که مجرد اسلام کافی است و اگر آن بنده سنّی یا از سایر فرقه‌های شیعه بوده باشد نیز جایز است آزاد کردن او، بلکه سنّت نیز هست». سپس به بیان شرایط بنده برای آزاد کردن او پرداخته است. مثلاً اینکه «از عهده معیشت خود بیرون آید». آزاد کردن بندگان در روزهای خاص نیز ثواب بیشتری دارد. در این باره روایات متعددی در باره آزاد کردن بندگان توسط امام سجاد (ع) در روزهای عید آورده است. روزهای خاص عبارتند از: «لیالی اربع، یعنی شب اول ماه رجب، و شب نیمه ماه شعبان، و شب عید ماه رمضان که در این حدیث مذکور بود، و شب عید قربان و مانند ایام اعیاد، یعنی عید رمضان و عید قربان و عید غدیر و روز جمعه از همه ایام سال و مانند ایام اربعه یعنی روز عید آل محمد که معروف است به عید بابا شجاع الدّین و روز مولد و روز مبعث آن حضرت و روز دحوالارض و مانند روز مباحله و روز تصدّق خاتم و سایر ایام و لیالی متبرّکه که به سبب ولادت یکی از ائمه کرام ... و این حقیر همگی آنها را به تفصیل در کتاب تقویم المؤمنین ایراد نموده‌ام.» البته مواردی هم وجود دارد که بهتر است بنده‌ای آزاد نشود. مانند آزاد کردن بنده بیماری که نمی‌تواند زندگی خود را جمع کند.

آزاد کردن بندگان، طبق یک روایی که جنبه حقوقی هم داشت، انجام می‌گرفت. بنده باید آزادنامه‌ای در اختیار داشت که کسی مدعی بندگی او نشود. برای این کار یک متن حقوقی تنظیم می‌شد که نخستین آن از امام صادق (ع) نقل شده و در کتاب‌های حدیثی آمده است. صیغه آزادی هم این است که بگوید: «تو را آزاد کردم برای رضای حق تعالی». در این آزاد کردن باید قصد قربت باشد و قید شود که لله است. نکته جالب آن است که چون اسامی بندگان خارجی بود و تلفظ آن مشکل، نویسنده تأکید می‌کند که «بدان که اسامی غلامان و کنیزان، اکثر به لغت غیر عربی و اعراب آن اسامی به حسب قواعد عربیت محل اشتباه است، لهذا اولی و احوط آن است» نوعی از صیغه آزادی را انتخاب کند که لازم نباشد اسم در آن به کار رود. مثلاً اینکه مخاطب باشد و خطاب به او گفته شود که تو را آزاد کردم. وی سپس با نقل آزادنامه‌ای که از امام صادق نقل شده، تأکید دارد که در آزاد نامه، خصوصیات عتق قید شود.

بخش خاصی از عتق برای کفاره است که در این باره هم، مؤلف موارد آن را که نوعاً در آثار فقهی مفصل آمده، بیان کرده است. در اینجا باز تأکید می‌کند که حتی برای کفاره هم «مجرد اسلام او کافی است» و لازم نیست حتماً شیعه اثنا عشری باشد.

مواردی هم وجود دارد که بنده خود به خود آزاد می‌شود، مثل اینکه نابینا شود یا مواردی دیگر. تشکیل یا تمثیل یکی از این موارد است، اینکه مالک، دست بنده یا پای او را قطع کند.

اما ارث باقی مانده از بنده آزاد شده به چه کسی خواهد رسید؟ در این باره آراء مختلفی وجود دارد. حکم بنده‌ای که مالک او را برای رضا خود آزاد کرده، با بنده‌ای که به خاطر کفاره آزاد شده، تفاوت دارد. یک قول در باره بنده آزاد شده با کفاره که وارث ندارد، این است که اموالش متعلق به امام معصوم است. این قول شیخ طوسی است، در حالی که ابن جنید می‌گفت اموالش به بیت المال منتقل می‌شود. اما بر قول طوسی، مال امام معصوم را به چه کسی بدهند؟ «اگر غایب باشد، مانند این زمان برای او ضبط می‌نمایند و به یکدیگر وصیت می‌کنند تا هنگام ظهور امام - علیه السلام - و اگر از تلف شدن مال ترسند، در زمین

دفن می‌نمایند تا چون امام - علیه السّلام - ظاهر شود به الهام حق تعالی آن را بیرون آورد و تصرف نماید». ابن بابویه گفته است اگر امام غایب است، «به اهل بلد آن میت می‌دهند». مؤلف را عقیده بر آن است که «بدان که اشهر میان علما آن است که مال امام - علیه السّلام - را در زمان غیبت واجب است که به فقرا و مساکین رسانند، زیرا که امام خود در آن مال تصرف نمی‌تواند نمود، و ضبط آن تا زمان ظهور امام - علیه السّلام - موجب تضييع آن مال است».

این بود گزارش مختصری از این کتابچه که در رمضان سال ۱۱۲۰ نوشته شده است. طبیعی است که احکام فراوان دیگری در باره غلمان و کنیزان هست که در این رساله نیامده، اما در مجموعه‌های فقهی مبسوط‌تر آمده است. به هر روی همان طور که گذشت، این رساله از جهاتی ناظر به برخی از مسائل جاری بوده و به لحاظ نظم، اثری قابل توجه و برای فارسی‌زبانان آن روزگار، سودمند بوده است.

آداب سنیه

از محمد صالح خاتون آبادی

به کوشش رسول جعفریان

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست رساله شریفه موسومه به *آداب سنیه*^۱

این رساله مشتمل است بر سه مقاله است:

مقاله اول و آن چهار باب است:

باب اول در بیان کفاری که جایز است استرقاق و حلال است بنده کردن آنها و در این باب مذکور می‌شود که طریق اسیر نمودن سه صورت دارد، و در صورت اول و دویم بلاخلاف بنده می‌شوند، و در صورت سیّم میان علما خلاف است و حکم به بندگی در این صورت محل اشکال و خلاف احتیاط است.

باب دویم در تفصیل طوایف اسیران که در این ازمنه اسیر می‌شوند و بیان آنکه هر یک از این طوایف در کدام صورت از آن صور ثلاث داخل است؛ و در این باب مذکور می‌شود مجملی از ولایاتی که از آنها اسیر می‌گیرند و بعضی از احوال ولایات گرجستان.

باب سیّم در بیان آنکه واجب نیست تفتیش حال مملوکی که به وجه شرع به آدمی منتقل می‌شود. و در این باب مذکور می‌شود حکم شخصی که، مملوک دیگری یا آزادی را فروخته باشد.

باب چهارم در ذکر امّهات اولادی که مادران بعضی از امامان - علیهم السّلام - بودند و در این باب مذکور می‌شود بعضی از احوال شریفه ایشان و آنکه ایشان هفت بزرگوارند.

۱. این فهرست، در نسخه مرعشی نیامده است.

مقاله دوم و آن هفت باب است:

باب اول در بیان آداب خریدن غلامان و کنیزان و وظایف واجبه و مستحبّه آن و در این باب مذکور می‌شود و ادعیه و صیغه بیع و شرای ایشان.

باب دوم در بیان مسائل دیگر که متعلق است به خرید و فروش مملوکین؛ و در این باب مذکور می‌شود حکم تفریق میان فرزند و مادر و برادر و خواهر و احکام دیگر ایشان.

باب سیم در بیان حقوق مولی و آقا بر ممالیک و در این باب مذکور می‌شود حکم آنکه ثواب عبادت ایشان بیشتر است از ثواب عبادت آزادان و حکم گریختن ایشان و حکم تحلیل که آقا کنیز خود را به دیگری حلال کند که با او مقاربت نماید و صیغه آن.

باب چهارم در بیان آنکه اولی در باب کنیزی که مولی خواهد با او مقاربت نماید این است که او را آزاد کند، آن‌گاه متعه نماید و مقاربت کند و در این باب مذکور می‌شود وجوه ترجیح این مسلک، و بعضی از تحقیقات شافیه که در کتب دیگر مذکور نیست و از خصایص این رساله است. و مذکور می‌شود احکام استبرا و آنکه آن در چند صورت ساقط می‌شود.

باب پنجم در بیان حال امهات اولاد بعضی از ائمه طاهرین - سلام‌الله علیهم اجمعین - که ملک یمین بودند یا به حباله نکاح در آمده بودند و در این باب مذکور می‌شود، ترغیب و تحریم بر ملک یمین که در اخبار و احادیث شده، و نکته آنکه به چه جهت آن بزرگواران کنیزان را اختیار نمودند و سادات و اشراف را به حباله خود در نیاوردند، و آنکه آن امهات اولاد، همگی نجیب و بزرگ‌زاده و بعضی پادشاه زاده بودند.

باب ششم در بیان حقوق ممالیک بر مولی، و در این باب مذکور می‌شود پنج حق از حقوق واجبه و دوازده حق از حقوق مستحبّه ایشان، و مذکور می‌شود و آنکه در بعضی موارد که ائمه ما - علیهم‌السلام - و اهل ورع و تقوی از تقصیرات بندگان خود عفو می‌نموده‌اند.

باب هفتم در بیان تأدیبات و سیاستات شرعی بندگان و در این باب مذکور می‌شود کیفیت تأدیبات ایشان که چند تازیانه است، و در بعضی احوال جایز است مقید ساختن ایشان و هرگاه جنایتی به احدی کرده باشند، سیاست شرعی آن چیست و اگر دیگری به ایشان جنایتی نموده باشد، حکمش چیست.

مقاله سیم و آن دوازده باب است:

باب اول در بیان استحباب عتق و فضیلت و ثواب آن و در این باب مذکور می‌شود آنکه جایز نیست آزاد کردن بنده کافر.

باب دوم در بیان آنکه عتق بنده سنّت مؤکد می‌شود، هرگاه شروطی چند یافت شود و در این باب هفت شرط مذکور می‌شود.

باب سیم در بیان ازمنه که وقوع عتق و آزادی در آن ازمنه افضل است و در این باب مذکور می‌شود حدیث آزاد نمودن حضرت امام زین العابدین - علیه‌السلام - بندگان خود را در شب عید رمضان و ازمنه متبرکه دیگر، و آنکه امکنه متبرکه نیز این حکم دارد و عتقی که در آنها واقع شود نیز افضل است، و آنکه سزاوار این است که هر کسی سعی نماید در اکتار عتق و اینکه حضرت امیرالمؤمنین - صلوات‌الله و سلامه

آگاهی‌های تازه درباره غلامان و کنیزکان در دوره صفوی / رسول جعفریان

علیه - هزار بنده آزاد فرمود.

باب چهارم در بیان آنکه در بعضی احوال عتق مرجوح می‌شود.

باب پنجم در بیان آنکه در برخی از احوال، فروختن بنده و تصدق نمودن قیمت آن اولی است از آزاد نمودن او و در این باب مذکور می‌شود و حالت که مقتضی افضلیت تصدقات و حکایت غریبی در باره غلام و وکیل حضرت امام حسن عسکری - علیه‌السلام.

باب ششم در بیان شروطی که واجب است تحقق آنها در معتق و در این باب شش شرط مذکور می‌شود؛ و اینکه عتقی که از کافر صادر شده باشد، چه صورت دارد.

باب هفتم در بیان صیغه عتق. و در این باب مذکور می‌شود انواع مختلفه صیغه که متفق علیه کلّ علما است.

باب هشتم در بیان آنکه سنت است که معتق بعد از عتق ایقاع مجله بنویسد و گواهان بگیرد و به او دهد. و در این باب مذکور می‌شود و صورت آزادنامه که حضرت امام جعفر صادق - علیه‌السلام - از برای غلام خود نوشت.

باب نهم در مسایل دیگر که متعلق است به عتق. و در این باب مذکور می‌شود حکم به سرایت که در عتق واقع می‌شود و حکم مالی که بنده آزاد داشته باشد و حکم بنده را که مدبر ساخته باشند که بعد از وفات آقا آزاد باشد، و صیغه تدبیر که به چه نحو گفته می‌شود.

باب دهم در بیان عتقی که به جهت کفاره واجب می‌شود. و در این باب مذکور می‌شود اموری که موجب کفاره می‌شود و آنها دوازده امر است.

باب یازدهم در انعتاقی که بدون اختیار مولی واقع می‌شود. و در این باب مذکور می‌شود اسبابی که سبب این آزادی می‌شود و آنها شش چیز است و حکم خواجه‌سرایان که بیع و شرا آنها چه حال دارد.

باب دوازدهم در بیان میراث بنده که آزاد شده باشد. و در این باب مذکور می‌شود اقسام آزادی سنت و واجب، و حکم میراث هر یک، و اقوالی که علما در این باب اختیار نموده‌اند، و حکم مال امام (ص) که در زمان غیبت او در چه مصرف صرف می‌شود و به اینجا ختم می‌شود این عجاله کثیرالفایده. و الحمد لله تعالی و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و اله خیره الوری. تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله مالک الرقاب و محررها بفضل من الیم العقاب و الصلاة علی محمد و أهل بیته الأکرام الأخیار الذین بولا یتهم یحصل العتق من النار و باطاعتهم یتستحق الفوز فی دارالقرار.

و بعد گوشه‌نشین زاویه عبودیت و بندگی و معتکف صومعه دعاگویی، المذنب الخاطی **محمد صالح بن عبدالواسع الحسینی** - جعلهما الله علیق لطفه و رحمته و طلیق عفوه و مغفرت - اثرنگار صفحه ذکر مطلب و چهره‌پرداز شاهد عرض، مدعا می‌گردد که چون علم حکمت عملی که معرفت آن و عمل نمودن به آن، سرمایه فوز به سعادات جاودانی است، منقسم به سه فن است:

فن اول علم تهذیب اخلاق که عبارت است از تصفیه باطن و معالجه نفس به تحلیه آن از صفات ذمیمه و تجلیه آن به اخلاق حمیده،

و **فن دوم** علم تدبیر منزل است که عبارت از معرفت کیفیت سلوک اهل یک منزل و ساکنان یک خانه با یکدیگر است،

و **فن ثالث** علم سیاست مدنیه است که علم سلوک با اهل بلاد و متوطنان مدینه‌های شهرها [کذا] از بندگان و عباد است،

و همواره خاطر قدسی مظاهر شهنشاه گیتی ماه انجم سپاه، مهبط فیوضات الهی، مظهر فتوحات نامتناهی، سایه مرحمت ربّانی، خورشید افق جهانبانی، مالک رقاب پیر و جوان، فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان، ملجأ صغار و کبار، مُطَوَّق اعناق عبید و احرار، رونق افزای کون و مکان، برهم شکن طاق کسری و خورنق نعمان، عتبه جلالش پناه خسروان هفت اقلیم، سده سنیه اقبالش بوسه‌گاه سروران با تخت و دیهیم، زینده تاج و تخت کیانی، وارث ملک سلیمانی، نسیم گلشن عدل و انصاف، برق خرمن جور و اعتساف، شمع افروز محفل دانش و بینش، روشنی بخش کلبه تاریک آفرینش، رایض توسن مراد، فارس مضمار عدل و داد، در عهد مالک رقایبش سرو آزاد، طوق قمری به زر می‌خرد، و در اوان مسکین نوازش خامه مرحمتش، خط آزادی بر جبهه احوال پیر و جوان می‌کشد، کمند سطوتش رقاب گردن‌کشان را به طوق اطاعت بسته و زنجیر معدلتش تارک نوشیروان را در حلقه خجالت در آورده، مصداق کلمه طیبیه **السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ**، منظور نظر همت والانهتمش الشَّفَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ، أَعْنَى السُّلْطَانِ الْأَعْظَمِ وَالْخَاقَانِ الْأَفْخَمِ، مالک رقاب التُّرک و الدیلم، سلطان الخافقین و خاقان المشرقین، السُّلْطَانُ بْنُ السُّلْطَانِ وَالْخَاقَانُ بْنُ الْخَاقَانِ **الشَّاهِ سُلْطَانِ حَسَنِ الصَّفْوَى الْمَوْسَوَى الْحَسَنِی** بهادرخان - لازالت رأیات دولته مرفوعه منصوره، و آیات مدحته مذکوره مشهوره - به ترویج جمله معارف و علوم و کسب همه آداب و رسوم متعلق است.

و بحمدالله تعالی نفس نفیس و دل معدلت تأسیس آن اعلی حضرت، به تمامی صفات حمیده و ملکات پسندیده که خلاصه علم اول است، مزین و محلی گردیده، و به مقتضای جبلت حسنه و فطرت مستحسنة که اقتضای شفقت بر خلق الله می‌نماید، امور متعلقه به علم ثالث را که ضوابط ملکی و قوانین سلطنت و شهرداری است و صلاح حال عباد و انتظام اوضاع بلاد در تمشیت و تدبیر آنهاست، پیوسته نصب العین خاطر خورشید مظاهر گردانیده، دقیقه‌ای آنها را مورد غفلت نمی‌سازند، و تعویق و تسویف آنها را جایز نمی‌شمارند، و در این وقت مراسم علم ثانی و فن باقی از آن فنون ثلاثه را مکنون ضمیر منیر والا ساخته، خاطر خورشید اعتلا به معرفت تفصیلی آنها به نحوی که از اخبار و احادیث ائمه ابرار - علیهم صلوات الملک الجبار - و کلمات علمای اخیار - رضوان الله علیهم - معلوم و مستفاد می‌گردد، متعلق و به این جهت این بنده قلیل البضاعه و فرو مایه عدیم الاستطاعه، به نگارش معظم مباحث آن [علم] که معرفت طریق سلوک با ممالیک و عبید و اماء است، مأمور گردید.

لهذا این بنده مطیع، اطاعه للامر الأعلى، به تحریر این رساله شافیه پرداخت. و چون خواست که فایده آن اتم و اکمل و منفعت آن اعم و اشمَل بوده باشد، به بعضی از تحقیقات و تدقیقات که مناسب این مقصد

اقصی بود نیز اشاره نمود و آن را به **آداب سنّیه** موسوم و بر سه مقاله مرتب ساخت؛ و من الله التوفیق و الهدایه.

مقاله اول در بیان فرق عبید و اِماء که قبول رقیّت می‌نمایند؛ و چه تعداد امّهات طاهرات بعضی از ائمه کرام - علیهم السّلام - و این مقاله مشمل است بر چند باب.

باب اول

در بیان کفاری که جایز است استرقاق آنها و حلال است بنده کردن آنها

بدان که حق تعالی دین اسلام را شریف گردانیده و مسلمانان را به سبب اختیار اسلام شرف داده، و در دنیا عزیز و در آخرت وعده بهشت داده و کافران را به جهت اختیار کفر و ترک دین اسلام، در دنیا ذلیل و در آخرت وعید به جهنّم داده. و بر مذلتّ دنیوی کافران، آثار بسیار مترتب می‌شود و از جمله آن آثار این است که اهل اسلام بر ایشان تسلّط دارند و خون ایشان و مال ایشان و فرزندان ایشان، بر مسلمانان مباح است. لیکن چون غرض حق تعالی، هدایت یافتن خلائق است و می‌خواهد که همگی فرزندان آدم به دین اسلام درآیند و به سعادت ابدی فایز گردند؛ و اهل کتاب از قوم‌های کفار، به هدایت اقرّبند از کفار دیگر، لهذا خداوند حکیم - جلّ شأنه - بر ایشان جزیه قرار داده که در میان مسلمانان سکنا نمایند و آیات قرآنی و احادیث را از مسلمانان بشوند و اوصاف حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله و سلّم - را که در کتب ایشان مذکور و مسطور است، از مسلمانان تحقیق و تفتیش نمایند و شرایع محکمه و ضوابط و قوانین متقنه دین اسلام را که هر ذی عقلی، حکم به نیکی آنها می‌کند، مشاهده نمایند و از تکریر مشاهده و تکثیر معاینه آنها، علم به حقیّت دین اسلام به هم رسانند و به دین اسلام درآیند.

و مراد از اهل کتاب، یهوداند که تورات موسی دارند، و نصارا که انجیل عیسی دارند و مجوسان که شبه کتاب دارند، زیرا که حق تعالی بر ایشان پیغمبری فرستاد با کتابی که در دوازده هزار پوست گاو نوشته می‌شد، و ایشان پیغمبر را کشتند و کتاب را سوختند. پس زردشت به عوض کتاب ایشان، زّند و پازند را برای ایشان نوشت و مجوسان آن را کتاب خدا می‌دانند.

و بدان که این حکم که در باب اهل کتاب ذکر نمودیم، در صورتی جاری است که ایشان به شرایط ذمه عمل نمایند؛ و اگر عمل نمایند، ایشان نیز حکم کافران حربی دارند.

و غیر اهل کتاب، از بت‌پرستان و غیر ایشان از کفار دیگر، چون بسیار دورند از قبول دین اسلام و کتابی که شاهد بر حقیّت دین اسلام باشد ندارند، بر ایشان جزیه قرار نداده و حرب ایشان را جایز و خون ایشان و مال و فرزندان ایشان را مباح گردانید، مگر^۱ در هنگامی که حاکم مسلمانان مصلحت داند و گروهی از ایشان را امان دهد که داخل بلاد مسلمانان شوند، خواه به عوضی که بر ایشان قرار داده باشد یا بدون عوض که

۱. در اصل: و مگر.

در این صورت این کافران نیز مانند اهل کتاب، از قتل و اخذ مال و اسیر کردن اولاد، محفوظ خواهند بود.^۱

[اسیر کردن کفار در چه صورتی جایز است؟]

و بالجمله جایز نیست اسیر کردن اهل کتاب، هرگاه به شرایط ذمه و جزیه عمل نمایند؛ و همچنین اسیر کردن کافران دیگر که به سبب امان یا شبه امان، به نحوی که در کتب علما مذکور است، داخل بلاد اسلام شده باشند، بلکه اسیر کردن کفار و بندشدن ایشان، مشروط است به شروطی چند و مباح و حلال نیست، مگر در چند صورت:

صورت اول آنکه کفار بر سر مسلمانان آیند و با ایشان جنگ کنند و مسلمانان بر ایشان غالب شوند و ایشان را اسیر نمایند، خواه کافران حربی باشند یا اهل کتاب و خواه جنگ ایشان در بلاد کفر باشد یا بلاد اسلام. چنانچه به سند صحیح منقول است که عیص بن القاسم گفت: پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق (ص) از گروه مجوس که خروج کردند بر جماعتی از مسلمانان در زمین، آیا حلال است مقاتله با ایشان؟ فرمود: بلی، و حلال است اسیر کردن ایشان.

و در حدیث دیگر مروی است که محمد بن عبدالله گفت: پرسیدم از حضرت امام رضا - علیه السلام - که گروهی از کفار خروج کردند و جمعی از مسلمانان را کشتند و مساجد را خراب کردند. پس هارون الرشید لشکری فرستاد و ایشان را گرفتند و به قتل رسانیدند و زنان و کودکان ایشان را اسیر کردند. آیا حلال است خریدن ایشان و جایز است مقاربت کردن با آن کنیزان؟ فرمود: باکی نیست به خریدن متاع ایشان و اسیران ایشان.

صورت دوم آنکه به بلاد آن کافران روند و بر ایشان غارت کنند و اسیر گیرند یا زنان و فرزندان ایشان را بدزدند و به بلاد اسلام آورند. و این صورت، مخصوص کافران حربی و مخصوص بلاد کفر است که در آنجا کافران حربی را اسیر کنند. چنانچه به سند صحیح منقول است که رفاعه برده فروش گفت: عرض کردم به حضرت امام موسی کاظم - علیه السلام - که گروه مسلمانان غارت می‌کنند بر جماعت سقالبه و نوبه و می‌دزدند فرزندان ایشان را از کنیزان و غلامان، و غلامان را خصی و خواجه می‌کنند، و می‌فرستند به بغداد، و به نزد تجار؛ چه می‌فرمایی در باب خریدن ایشان و حال آنکه ما می‌دانیم که غلامان و کنیزان را دزدیده‌اند و ایشان را غارت کرده‌اند، بی‌آنکه حربی و جنگی میان ایشان واقع شده باشد. فرمود: باکی نیست در خریدن ایشان، زیرا که ایشان را بیرون آورده‌اند از بلاد شرک، به دار اسلام.

و در این صورت خلافتی میان علمای شیعه نیست، و احادیث بسیار نیز دلالت بر جواز هر دو صورت می‌کند. و علما گفته‌اند که در این دو صورت فرقی نیست میان آنکه مسلمانی اسیر کند یا کافری، و در صورت دوم به محاربه بگیرند یا به سرقه، یا آنکه از پدر و مادر و شوهر و خویشان یا سرکردگان خریداری نمایند. و بالجمله به هر وضعی که ایشان را به دست آورند، مالک می‌شوند.

۱. نویسنده شاهد بوده است که شماری از هندیان بت پرست در شهرهایی چون اصفهان و کاشان به تجارت مشغول بوده‌اند. طبعاً این افراد، مصداق همین گفته او هستند.

و بدان که در صورت محاربه، غنایمی را که از ایشان می‌گیرند، امام زمان، شیعیان را در باب حصّه خود مرخص ساخته که بعد از انتقال به وجه شرعی بر ایشان مباح باشد، و فرزندى که به هم رسانند، حلال‌زاده باشد.

و بعضی از علما گفته‌اند که چون رخصت مخصوص شیعیان است، لهذا این اسیران بر سنیان حرام است و فرزندان ایشان حرامزاده می‌شوند، و اگر از شیعه به ایشان منتقل شود، دور نیست که بر ایشان مباح گردد، و الله تعالی یعلم.

صورت سیم آنکه کافران حربی در بلادی که احکام اسلام در آن بلاد جاری باشد، به امان یا شبه امان، سکنا کرده باشند و اطاعت حکام اسلام نمایند و پادشاهان اسلام هر چند شیعه اثناعشری نباشند یا جایز باشند، خراج مملکت و مال و جهات از ایشان گیرند و ایشان را رعیت خود دانند و حمایت ایشان نمایند، و مسلمانی، فرزند ایشان را بدزدد یا خود به مسلمانی بفروشد و مسلمان او را در همان بلد نگاه دارد یا به بلد دیگر ببرد، در این صورت علما خلاف کرده‌اند.

جمعی از ایشان را عقیده این است که چون این کافران به امان یا شبه امان در بلاد اسلام سکنا نموده‌اند، خون ایشان و همچنین مال و اولاد ایشان محفوظ است و جایز نیست ریختن خون ایشان و گرفتن مال ایشان و اسیر کردن اولاد ایشان. و هرگاه به رضای خود، اولاد خود را فروشند نیز به سبب آنکه به امان یا شبه امان به بلاد اسلام آمده‌اند، بنده نمی‌شوند.

و بعضی را گمان این است که در این صورت نیز مانند دو صورت سابق، بندگی ایشان جایز است. و این گروه علما در این باب مستند شده‌اند به دو حدیث که سند آنها صحیح نیست و صریح در مدعا نیست و احوط اجتناب است، و الله تعالی یعلم.

تتمه

بدان که کافری که مسلمان شده باشد و مرتد شود، فرزندان او بر دو قسمت است:

اول فرزندانى که در حال اسلام آن، نطفه آنها منعقد شده؛ و آنها حکم مسلمانان دارند، خواه آن مرتد، مرتد فطری باشد یا مرتد ملی.

دویم فرزندانى که پدر و مادر ایشان هر دو مرتد باشند و در حال ارتداد ایشان، نطفه آنها منعقد شده. و این فرزندان موافق مشهور میان علما، حکم مرتد دارند و هرگاه احدی آنان را اسیر کند یا بخرد، خلاف است که بنده می‌شوند یا نمی‌شوند. و اشهر و اقوی این است که بنده نمی‌شوند. و بعضی از علما گفته‌اند که اگر میان کافران حربی باشند، بنده می‌شوند و اگر در بلاد اسلام باشند، بنده نمی‌شوند.

۱. یعنی اسلام آن کافر.

باب دوم

در تفصیل طوایف اسیران که در این ازمینه اسیر می‌شوند، و بیان آنکه هر یک از این طوایف، در کدام صورت از آن صور ثلاث داخل است

بدان که غلامان و کنیزان و خواجه‌سرایان را که در این زمان اسیر می‌کنند، چند طایفه‌اند:

طایفه اول: طایفه حبشی، و این طایفه سه صنف‌اند:

اول امهره^۱

دویم زنگبار که غلامان و کنیزان زنگی را از آنجا می‌آورند و این دو صنف در بلاد کفر سکنا دارند، و در تحت مملکت دو پادشاه‌اند که مذهب ایشان، مذهب نصرا است.

سیم گروهی که در ولایتی ساکنند که آن را **سواحل** می‌نامند،^۲ و در آن ولایت پادشاهی از جانب قیصر روم^۳ تعیین می‌شود، و به این جهت بلاد ایشان حکم بلاد اسلام دارد.

و دو صنف اول از این اصناف ثلاثه، در صورت دویم، و صنف ثالث در صورت سیم داخلند.

طایفه دوم: طایفه هندی، و این طایفه دو صنف‌اند:

اول صنفی که اسیر می‌شوند از ولایت کفر که در تصرف راجه‌هاست و والیان ایشان از جانب پادشاهان هند منصوبند و مطیع آن پادشاهانند.

دویم صنفی که اسیر می‌شوند از ولایات راجه‌ها که والیان ایشان مطیع پادشاهان هند نیستند، مانند ولایت ولد سیوا و امثال آن از راجه‌های متمدین. و اغلب اسیران این طایفه از صنف اولند، و ممالیک صنف اول در صورت سیم، و ممالیک صنف ثانی در صورت دویم داخل‌اند.

طایفه سیم: قلماق^۴ که کافرند و والی ایشان کافر است، و فی الجمله اطاعتی به پادشاه اروس

۱. Amhara نام قبایلی ساکن در ارتفاعات شمال غرب اتیوپی که عمدتاً مسیحی ارتدوکس هستند.

۲. امروزه عنوان سواحلی برای زبان مردم تانزانیا به کار می‌رود، زبانی که حدود پنج میلیون نفر با آن صحبت می‌کنند، گرچه بیش از پنجاه میلیون نفر از آن به عنوان زبان دوم استفاده می‌کنند. این منطقه در شرق آفریقا قرار دارد و مراودات همیشه با منطقه جنوبی ایران داشته است.

۳. مقصود، سلطان عثمانی است.

۴. در کتاب *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم* (ص ۵۸۸) آمده است: «از سوانح این سال، آمدن ایلچی قلماق به درگاه آسمان جاه شهریار به استحقاق بود. کلک مانوی نیرنگ به تقریب شرح محاربه خان فیروز جنگ حاجی منوچهر خان بیگلریگی دارالمؤمنین استرآباد بر اوراق بیان نگاشت که طایفه طاغیه قلماق در نظر حقیقت بین از خویشاوندان نزدیک بهایم و سیاع و برادر خوانده‌های دد و دام بیابان ابداع‌اند و از زمان سلطنت و پادشاهی چنگیز خان و مدت‌ها پیش از آن در صحرای دور از انتهای دشت قیچاق جا و مکان گزیده، نه نام مذهب و ملتی شنیده‌اند و نه روی طهارت و پاکیزگی دیده، آن دشت بی‌انتهای از کثرت زاد و ولد ایشان، صحرای رنج و عنا شده و از راه مشابهت صوری که با بنی نوع انسان دارند، گاه گاه چون بالای ناگهان و قضای آسمان، بر خلق جهان نازل می‌گردند و پیوسته ولایات روس و ترکستان و ولایت ایشان از تعدی و دست‌انداز این قوم بی‌امان در فریاد و فغان‌اند.»

آگاهی‌های تازه درباره غلامان و کنیزکان در دوره صفوی/رسول جعفریان

می‌نمایند، و ممالیک این طایفه در صورت دویم داخل است.

و در میان ممالیکی که قلماق می‌نامند، جماعت نُقی و ترکمان می‌باشند و هر دو مسلمان و سنی مذهب‌اند، و اکثر ترکمانان در نواحی استرآباد و خوارزم و قلیلی از ایشان در هشرخان ساکنند. و گویند که بعضی از ایشان در میان اروس نیز هستند و این دو گروه در هیچ یک از آن سه صورت داخل نیستند. و به جهت آنکه مسلمانند، بنده نمی‌شوند.

طایفه چهارم: طایفه اروس که کافرند و در بلاد کفر سکنا دارند و پادشاه ایشان کافر و عیسوی مذهب‌اند و این طایفه در صورت دویم داخلند. و در ولایات ایشان گروه تاتار که سنی مذهب‌اند و گروه دیگر نیز از اهل سنت هستند، و مسموع نمی‌شوند که از این دو گروه، اسیری بگیرند.

طایفه پنجم: طایفه چرکس^۱ که والی ایشان کافر است و ولایات ایشان به غایت وسیع است و آنچه از آن ولایات در سمت اروس^۲ واقع است، سکنه آن تابع پادشاه اروس و مذهب ایشان را که مذهب نصاری است، ایشان نیز دارند. و گویند که از اهل آن ولایت، اسیر نمی‌آورند.

و آنچه در طرف داغستان واقع است، مسلمان و سنی مذهب‌اند و جماعت داغستان اهل این ولایات را اسیر می‌نمایند و گاهی خود با یکدیگر منازعه می‌کنند و از یکدیگر اسیر می‌گیرند و می‌فروشند. و گروه اول این طایفه در صورت دویم داخلند، و گروه دویم از اهل اسلام‌اند و در هیچ یک از آن سه صورت داخل نیستند و بنده نمی‌شوند.

طایفه ششم: طایفه گرجی و ولایت گرجستان، هفت ولایت است، و دو ولایت در تصرف اولیای دولت قاهره و پنج ولایت در تصرف قیصر روم است. اما آن دو ولایت:

اول: کارتیل^۳ است که آن چهار روزه راه است و شهر آن که والی نشین است، موسوم است به تفلیس، و سه قلعه دارد. قلعه مبارکه تفلیس و قلعه صفی‌آباد،^۴ و قلعه سُرْم^۵ و ابتدای آن تفلیس و انتهای آن ده‌ال^۶ است، و رعایای آنجا گرجی و بعضی ارمنی و قلیلی یهودی‌اند.

دویم: کاخت که رعایای آن نیز مانند کارتیل، گرجی و ارمنی و قلیلی یهودی‌اند، و در بعضی از نواحی

۱. نام قوم و منطقه‌ای در قفقاز شمالی، واقع در فدراسیون روسیه.

۲. روس / روسیه

۳. از مناطق تاریخی گرجستان به مرکزیت تفلیس است که در منابع فارسی، به همین نام خوانده شده است. صورت گرجی آن کارتیل (Kartli) که برگرفته از نام قوم کارتول (Krtvel) است. جالب توجه است که گرجیان نیز خود را کارتولی می‌نامند.

۴. این قلعه در ۶۰ کیلومتری غرب تفلیس و در مرکز شهر گوری (Gori)، زادگاه استالین قرار دارد.

۵. تلفظ گرجی آن سورام (Surami) است که رشته کوه موجود در آن گرجستان را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می‌کند.

۶. احتمالاً داریال (Dryal/Daryal) است که در شمال گرجستان قرار دارد و مهم‌ترین گذرگاه ارتباطی شمال به جنوب قفقاز است. داریال، صورت تغییر یافته واژه فارسی «در آلان» است.

آن محلی است که آن را **توش**^۱ گویند، و آن محل از توابع کاخت و در تصرف والی آنجاست، و اسیران که از کارتیل و کاخت می‌آورند، بعضی به این وضع است که والیان فرزندان **تاوادان**^۲ و **ازناوران**^۳ را که قابل پیشکش باشند، از ایشان می‌گیرند و به درگاه معلی ارسال می‌دارند. و آنچه سایر الناس نیز توانند گرفت، می‌گیرند و به این حدود می‌فرستند.

و برخی به این وضع است که **تاوادان** از رعایای خود می‌گیرند و می‌فروشند. و بعضی چنان است که به عنوان دزدی جماعتی از ایشان می‌گیرند. و گاهی چنان است که میان لزگیان^۴ داغستان و اهل کاخت، منازعه و مجادله می‌شود و لزگیان از ایشان اسیر می‌گیرند و بعضی را نگاه می‌دارند، و برخی را می‌فروشند. و اما آن پنج ولایت که در تصرف روم است:

اول: باشی آچوق^۵ است که رعایان آن گرجی و ارمنی و نادری یهودی‌اند، و رومیان برای آن ولایت، والی تعیین می‌نمایند. و یکی از ثقات اخبار نمود که در این اوان یکی از تاوادان و سرکردگان آنجا که ایشان را اباشیره^۶ می‌نامند، متمرّد و یاغی شده و با والیان آن ولایت منازعه و مجادله می‌نماید، و گروهی از رعایای آن محل و توابع، تابع او شده‌اند و گویند که اغلب اسیران که به این حدود می‌آورند، در ولایت باشی آچوق، بیع و شرا می‌شود. و بعضی را از پدران و برخی را از رؤسا و سرکردگان می‌خرند و پاره‌ای را به عنوان دزدی دستگیر می‌نمایند. و در اطراف و نواحی باشی آچوق، محلی است که آن را **زاچه** می‌نامند؛ و محلی دیگر که آن را **سُرُون** می‌گویند. و این دو محل، از توابع باشی آچوق و در تحت تصرف والی آنجاست و سکنه هر دو محل، نصرانی‌اند.

۱. Tusheti. در شمال شرقی گرجستان است که در دامنه جنوبی کوه‌های قفقاز و در همسایگی جمهوری‌های داغستان و چچن قرار دارد.

۲. به معنی بزرگان و اشراف‌زادگان می‌باشد.
۳. تلفظ گرجی آن Aznaur- به معنای «آزاد؛ نجیب‌زاده؛ اشراف» است که در منابع مختلف گرجی از سده ۵ م کاربرد گسترده‌ای دارد. این کلمه برگرفته از واژه پارسی āznā به معنای (معروف، مشهور، شناخته شده و نجیب‌زاده) است که به زبان‌های گرجی، ارمنی و داغستانی نیز راه یافته است. در متون صفوی، از دو مفهوم تاوادان و ازناوران به عنوان اعیان و اشراف گرجستان یاد می‌شود. در کتاب ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (ص ۱۱۴) آمده است: «... ارقام استمالت به اسم ازناوران و تاوادان و سایر اکابر و اعیان گرجستان، مشعر بر اطاعت فرمان رستم خان که وارث ملک است، به عزّ نفاذ رسید».

۴. نام قومی در داغستان است که در منابع فارسی به صورت لگز نیز آمده است.
۵. بخشی از گرجستان غربی است که در سلطه عثمانی قرار داشت و شهر کوتائیس (Kutais). دومین شهر بزرگ گرجستان، مرکز آن است.

۶. Abashidze یک خانواده اشرافی از منطقه آباشا است که از قرن پانزدهم میلادی به بعد، بخش‌هایی از جنوب غرب گرجستان را در اختیار داشتند. در باره آنها بنگرید به ویکی‌پدیای انگلیسی، ذیل همین مدخل.

دویم: دادیان^۱ که گرجیان آن را اوویش^۲ و سکنه و مردم آنجا را مکرنی^۳ - به فتح میم و سکون کاف فارسی و فتح راء - می‌نامند و رعایای آنجا گرجی و ارمنی‌اند. و ثقه‌ای اخبار نمود که در این اوان، جمعی از ایشان تابع اباشزه شده‌اند.

سییم: کوریا^۴ - به ضم کاف فارسی - که والی آن را کوریایی می‌گویند، و رعایای آن گرجی ارمنی‌اند. **چهارم: آبخاز**^۵ - به فتح همزه و سکون باء - و اهل آن در ازمنه سابقه، مذهب نصاری داشته‌اند و اکنون اغلب ایشان مذهب مشخصی ندارند و تابع ملتی از ملل نیستند؛ و گویند که حاکم آن ولایت و نادری از سرکردگان ایشان نصرانی مذهب‌اند.

پنجم: آخسقه^۶ - به فتح الف ممدوده و کسر خاء معجمه و سکون سین مهمله - که رومیان آن را چلدیر^۷ - به کسر جیم فارسی و سکون لام و کسر دال مهمله - و گرجیان آن را سمسخه^۸ می‌خوانند. و آن ولایت پاشا نشین و از جانب قیصر برای آنجا پاشا تعیین می‌شود. و به این جهت تاوآدان و اغلب مردم آنجا مسلمان و سنی مذهب شده‌اند. و مابقی به دستور گرجی و ارمنی و قلبلی یهودی‌اند.

و این ولایات خمس که در تصرف روم است، سوای آخسقه، اغلب اوقات با یکدیگر منازعه و مجادله دارند و از یکدیگر اسیر می‌گیرند و گاهی رومیان نیز بر آن ولایات تاخت می‌کنند و اسیران می‌گیرند و می‌فروشند، و گاه به جبر فرزندان رعایا را از پدران ایشان می‌گیرند.

و ولایت آخسقه چون سکنه آن در زمره مسلمانان در آمده‌اند، پاشایان آنجا ممانعت می‌نمایند از اینکه اسیر از ایشان گرفته می‌شود.

و بدان که در کوه البرز^۹ نیز طوایف بسیار و فرقه‌های مختلفه سُکنا دارند و مذاهب ایشان معلوم نیست، و اطاعت احدی از ملوک و پادشاهان نمی‌نمایند. و معتمدی نقل نمود که آن طوایف مشرکند و هر روزه

۱. نام منطقه و خانواده‌ای با سابقه طولانی در شمال غرب گرجستان. برای اطلاعات بیشتر بنگرید: ویکی‌پدیا انگلیسی، ذیل مدخل Dadiani

۲. صورت گرجی آن Odishi است که امروز به نام منطقه منگرلی در شمال غرب گرجستان شناخته می‌شود.

۳. همان واژه منگرلی/مینگرلی است.

۴. Guria منطقه‌ای در غرب گرجستان، در ساحل دریای سیاه است و مرکز آن شهر ازورگتی (Ozurgeti) است.

۵. منطقه‌ای در شمال غربی گرجستان که مرکز آن شهر سوخومی است. آبخازها یکی از شاخه‌های اقوام ایرو-قفقازی محسوب می‌شوند و زبان مخصوص به خود دارند.

۶. صورت گرجی آن آخال‌تسیخه (Akhaltzikhe) به معنای قلعه جدید است. این شهر در جنوب غرب گرجستان قرار دارد و مرکز استان سامتسخه-جاواخت (Samtskhe-Javakheti) است.

۷. چلدیر/چیلدیر

۸. سامتسخه (Samtskhe)

۹. منظور کوه‌های بزرگ قفقاز است که این منطقه را به دو قسمت قفقاز شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند. برخی از محققان البرزی که در شاهنامه و سایر منابع تاریخی آمده است را همین البرز می‌دانند. در زبان‌های روسی، گرجی و اروپایی به صورت البروس (Elbrus) خوانده می‌شود و قله البروس با ارتفاع ۵۶۲۱ متر که از بزرگترین قله‌های اروپا به شمار می‌آید در همین رشته کوه قرار دارد.

بامداد و شام، شیطان لعین را سجده می‌کنند و بعضی از آن طوایف گاهی از محال خود به محال دیگر نقل حرکت می‌نمایند. و یکی از آن طوایف که ایشان را اوس می‌نامند، گاهی به ولایت کارتیل می‌آیند و در حدود آن سکنا می‌نمایند. و گویند که از این طایفه و طوایف دیگر ایشان اسیری گرفته نمی‌شود، مگر در بعضی احيان که جماعت چَراکسه^۱ با ایشان مجادله نمایند و قلیلی از ایشان را اسیر کنند، و این بسیار نادر است. این است آنچه بر این قاصر از تتبع کتب مسالک الممالک و کتب سیر و اخبار مطلعین ظاهر شده.^۲ و در بعضی از تواریخ مسطور است که طایفه‌ای از گرجیان، در حوالی باشی آچوق قریب به ولایت چَرس ساکن و همگی ایشان کافران حربی‌اند. و خاقان گیتی‌ستان - انارالله برهانه - در هنگام محاربه گرجستان، فوجی از عساکر منصوره را به محاربه ایشان فرستاد و قلاع بسیار از قلاع ایشان را خراب نمودند و جعی کثیر از ایشان را اسیر کردند.

و یکی از ثقات نقل نمود که در قدس خلیل و شام و حلب و انطاکیه، گروه بسیار از نصاری ساکنند و کشیشان ایشان را برزین [؟ = سریان] می‌نامند و اکثر آن کشیشان، به لغت فرنگی و گرجی و ترکی و عربی عارفند، [و از] پادشاه فرنگ وظایف دارند که مردم را به دین نصاری دلالت نمایند. و همچنین در بلاد دیگر روم، طایفه آرامنه بسیار هستند، و آن گروه گاهی اولاد و اقوام خود را به رومیان می‌فروشدند و رومیان آن اسیران را به سمت ایروان و گنجه و تبریز می‌آورند.

و از آنچه ایراد نمودیم، از احوال گرجیان مفهوم می‌شود که اکثر اصناف طایفه گرجی داخلند در صورت سیم که بنده شدن آنها محلّ خلاف و اشکال است. و برخی در هیچ یک از آن صور ثلاث مندرج نیستند، و از اهل اسلامند و بندگی ایشان مانند نقی و ترکمان، بلکه چرکس نیز اگر اسلام ایشان واقعی باشد، جایز نیست؛ والله تعالی يعلم حقایق الامور.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. جمع چرکس. امروزه چرکس‌ها در جمهوری قره‌چای چرکس که از جمهوری‌های خودمختار روسیه است ساکن هستند. پایتخت آن هم شهر چرکسک و جمعیت آن حدود پانصد هزار نفر است.
۲. بردن غلام و کنیز گرجی از این منطقه برای پادشاهان دیگر، از پیش از عصر صفوی نیز مرسوم بود. در باره ذوالقدرها آمده است: علاء الدوله ذوالقدر که مرد زرپرست و دنیا دوست بود، هدایای گرانبها فرستاده، او را وادار کردند که ذخایر عثمانیان که در بعض بلاد او واقعه در سر راه، بچاپد و تاراج کند، و علاوه بر سایر هدایای گرانبها، دو یست رأس غلام و کنیز گرجی و ترکمان از برای سلطان مصر که ملک اشرف قانصوی غوری بود، ارسال داشته، عرض اتحاد کرده، از برای جلوگیری عثمانیان استمداد نمودند (انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام، ص ۱۶۲). زمانی هم که شاه اسماعیل در سال ۹۲۰ وارد روستان رنان اصفهان شد، یکی از اشراف این شهر که به او رئیس یوسف می‌گفتند: «در ساعت دو سه کنیز گرجی با دو خواجه‌سرا و چند توپ زربفت و مرصع‌آلات بسیار به قریب هزار تومان پیشکش به خدمت فرستاد» (عالم آرای شاه اسماعیل، ص ۸۳)

باب سیم

در بیان آنکه واجب نیست تفتیش حال مملوکی که به وجه شرعی به آدمی منتقل می‌شود

بدان که علما گفته‌اند که هر که غلامی یا کنیزی را متصرف باشد و دعوی نماید که بنده اوست، جایز است خریدن او و لازم نیست تفتیش حال آن مملوک که از چه طایفه و کدام صنف آن طایفه است، و در کدام ولایت بوده و او را اسیر کرده‌اند یا پدر و مادر و خویشان فروخته‌اند.

و اگر آن مملوک، خود به وضعی گوید و تقریر نماید که به آن تقریر، بندگی او محل خلاف باشد یا بلاخلاف، جایز نباشد قول او، و ادعای او شرعاً مسموع نیست، بلکه به ظاهر شرع، ملک مشتری می‌گردد، و احکام ممالیک، بر او جاری می‌شود. و هرگاه مملوک کنیز باشد، مقاربت او بر مشتری مباح و حلال است، و فرزندی که از او به هم می‌رسد، حلال‌زاده است، هرچند به حسب واقع از طوایفی باشد که بنده نشوند. و همچنین هرگاه فروشنده، غلام یا کنیزی را که فروشد، گوید ملک اوست و او به حسب واقع مسلمان‌زاده باشد و بنده کسی نبوده باشد یا بنده باشد و آزاد شده باشد، در این صورت نیز جایز است خریدن او و حکم بنده دارد، و سخن او به هیچ وجه در این باب مسموع نیست، مگر در صورتی که آن مملوک بالغ و عاقل باشد و دعوی آزادی کند و به بیینه و گواهان، مسلمان‌زاده بودن یا آزاد شدن خود را ثابت نماید.

و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق - علیه‌السلام - منقول است که حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - می‌فرمود که، همه مردمان آزادند، مگر بنده که اقرار کند به بندگی خود و بالغ باشد، خواه غلام و خواه کنیز و همچنین بنده‌ای که گواهی دهند گواهان به بنده بودن او، خواه صغیر و خواه کبیر. و در حدیث معتبر دیگر مروی است که عیص بن القاسم از حضرت امام جعفر صادق - علیه‌السلام - پرسید که مملوکی ادعا می‌نماید که آزاد است، و بیینه و گواهی ندارد. آیا جایز است که بخرم او را؟ فرمود: بلی.

و در حدیث دیگر منقول است که حمزه بن حرمان عرض کرد که به بازار می‌روم و می‌خواهم کنیزی بخرم و او می‌گوید آزادم. فرمود: او را بخر، مگر آنکه بیینه و گواهان بر آزادی خود داشته باشد. و در حدیث صحیح دیگر مروی است که علی بن جعفر عرض کرد به حضرت امام موسی کاظم - علیه‌السلام - که، مردی کنیزی را دزدیده و فروخته است، آیا حلال است مقاربت او بر آن شخصی که او را خریده است؟ فرمود: اگر فروشنده خبر دهد که او را دزدیده است، حلال نیست، و اگر نگوید و مشتری نداند، باکی نیست.

مؤلف گوید که از جمع میان این احادیث و احادیث دیگر که در این باب وارد شده است، مفهوم می‌شود که همه فرزندان آدم، آزادند و حکم به بندگی ایشان نمی‌توان نمود، مگر در چهار صورت:

اول آنکه آن بنده صغیر باشد و به حد بلوغ نرسیده باشد و در تصرف شخصی باشد که دعوی مالکیت او نماید.

دویم آنکه بالغ باشد و بر بنده بودن خود اقرار نماید.

سیم آنکه بالغ باشد و به بیینه و گواهان ثابت شود بنده بودن او، هرچند انکار کند بندگی خود را و اقرار ننماید.

چهارم آنکه بالغ باشد و شخصی که متصرف اوست، دعوی بندگی او نماید. خواه او به بندگی خود اقرار داشته باشد یا مدعی آزادی باشد و به بیّنه و شهود، آزادی خود را ثابت ننماید.

و در همه این چهار صورت، جایز است به حسب ظاهر شرع، خریدن آن بنده، هر چند به حسب واقع بنده نباشد؛ زیرا که احکام دین مبین و شرایع حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله الطیبین - مبتنی بر ظاهر است که هر که مالی را متصرف باشد و بلا معارض دعوی مالکیت او می‌نماید، هر چند به حسب واقع چنین نباشد.

و بدان که در این صورت‌ها فرقی نیست میان غلام و کنیز و خواجه‌سرا، و میان آنکه آن بنده را خریده باشد یا به او بخشیده باشند، یا به میراث به او رسیده باشد.

تذنیب

از آنچه بیان نمودیم، معلوم می‌گردد که مادام که آزادی ثابت نشود، جایز است خریدن مملوک و حلال است مقاربت او، هر چند به حسب واقع آزاد باشد، و همچنین در صورتی که ملک دیگری باشد و مشتری نداند.

و هرگاه بعد از خریدن معلوم شود که ملک دیگری بوده یا آزاد بوده و بایع او را دزدیده و فروخته، جایز نیست بعد از حصول این علم تصرف در او بدون انتقال شرعی از مالک به او در صورتی که ملک دیگری بوده؛ و واجب است که او را مطلق العنان سازد در صورتی که آزاد بوده، و هر یک از این دو صورت بر بایعی که او را فروخته، حکمی لازم می‌شود.

اما صورت اول:

پس حکم شخصی که آزادی را فروخته باشد، آن این است که مملوکی را که فروخته، صغیر و نادان است یا کبیر و دانا، و هرگاه کبیر باشد، او را در حالت خواب یا بیهوشی یا امثال این احوال دزدیده یا به خدعه او را دستگیر کرده؛ و در هریک از این شقوق ثلاثه، فروشنده حکم سارق دارد، و دست او را می‌برند. و اگر در غیر آن احوال و بدون خدعه گرفته باشد، حکم سارق ندارد، زیرا که به جهت آنکه بزرگ و دانا بوده، قدرت داشته که خود را محافظت نماید و دستگیر نشود. دستگیر نمودن چنین کسی، حکم سرقه و دزدی ندارد.

و اما صورت دوم:

پس آن به زعم جمعی از علما حکم سرقه ندارد و دست سارق را نمی‌برند، زیرا که شخص آزاد مالی نیست که دزدیده باشند، و به اعتقاد جمعی دیگر دست او را می‌برند نه به اعتبار و دزدی، بلکه به جهت آنکه فساد در زمین کرده. و اکثر این گروه را عقیده آن است که دست او را در صورتی می‌برند که صغیری را دزدیده باشد. و بعضی گفته‌اند که کبیر نیز این حکم دارد. این است اقوال علما در این مسئله.

و در حدیث وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - فرمود که شخصی را به خدمت حضرت امیرالمومنین (ع) آوردند که آزادی را فروخته بود. پس آن حضرت فرمود تا دست او را ببرند. و در حدیث دیگر منقول است که عبدالله بن طلحه به خدمت حضرت صادق - علیه السلام - عرض

کرد که دو کس یکدیگر را می‌فروشنند و هر یک از شهری به شهر دیگر می‌گریزند و این او را و او این را می‌فروشد و اموال مردم را نیز می‌دزدند. این چه صورت دارد؟ فرمود که دست هر دو را می‌برند، زیرا یکدیگر را و اموال مردم را دزدیده‌اند.

و در حدیث دیگر مروی است که راوی از آن حضرت پرسید که مردی زن آزادی دزدیده و به شخصی فروخته. فرمود که در اینجا چهار حد واجب می‌شود:

اول آنکه او دزدی کرده، دست او را می‌برند.

دویم آنکه اگر با او مقاربت کرده، حد زنا بر او می‌زنند.

سیم آنکه مردی که او را خریده، اگر دانسته باشد که آزاد است و با او مقاربت کرده باشد، او نیز زنا کرده. اگر زنا یا زنا محصن باشد، او را سنگسار می‌کنند و اگر زنا غیر محصن باشد، او را تازیانه می‌زنند، و اگر به نادانی با او مقاربت کرده باشد، حدی بر او واجب نمی‌شود.

چهارم آنکه آن زن آزاد نیز اگر راضی شده باشد به مقاربت، او را حد زنا می‌زنند و اگر راضی نشده باشد و به جبر با او مقاربت کرده باشند، حدی بر او واجب نمی‌شود.

باب چهارم

در ذکر امهات اولادی که ارحام مطهره ایشان، اصداغ گوه‌های فاخره، بعضی از ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - گردیده^۱ و بیان بعضی از احوال شریفه ایشان. و آنها هفت بزرگوارند:

اول مادر حضرت امام زین العابدین - علیه‌السلام - یعنی شهربانویه - رضی الله عنها - که دختر یزدجرد پادشاه عجم بود^۲ و در زمان خلافت عمر - علیه‌اللعنه - او را اسیر کردند. به سند معتبر از حضرت امام محمدباقر - علیه‌السلام - منقول است که چون دختر یزدجرد را به نزد عمر آوردند، دختران مدینه برای دیدن او بر بامها برآمدند و چون او را به مسجد در آوردند، مسجد از نور روی او روشن شد. پس عمر - علیه‌اللعنه - اراده کرد که روی او را ببیند. او روی خود را پنهان کرد و پوشید و گفت بی روز بادا هُرمز که فرزند او اسیر تو گردد. عمر چون این سخن را شنید، گفت: این کبرزاده مرا دشنام می‌دهد، و اراده کرد که به او اذیتی رساند. پس حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - فرمود: ای عمر! او بزرگزاده است و تو را نمی‌رسد که با او چنین سلوک نمایی.

و به روایت دیگر فرمود که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده است که کریمان و بزرگان هر گروهی را گرامی دارید. پس فرمود که ای عمر! او را مخیر کن هر که را که از مسلمانان که

۱. [حاشیه: مادران ائمه که کنیز بودند]

۲. [حاشیه: مادر حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام]

خواهد اختیار کند و او را به غنیمت آن کس حساب کن. عمر به فرموده آن حضرت عمل کرد و او را مخیر گردانید. پس آن سعادت‌مند به هر یک از گروه حاضرین نظر کرد. آن‌گاه دست خود را بر سر مبارک حضرت امام حسین - علیه السّلام - گذاشت. پس حضرت امیرالمؤمنین - علیه السّلام - از او پرسید که چه نام داری؟ گفت: جهان شاه. حضرت فرمود بلکه باید که نام تو شهربانویه باشد و به حضرت امام حسین - علیه السّلام - فرمود: ای ابوعبدالله! از این دختر از برای تو فرزندی به هم خواهد رسید که بهترین اهل زمین باشد. پس حضرت امام زین‌العابدین از او به هم رسید. و به این سبب آن حضرت را ابن‌الخیرتین می‌گفتند؛ زیرا که برگزیده خدا از میان عرب، هاشم بود، و برگزیده عجم فارس بود و نسب شریف آن حضرت به هر دو می‌رسید.

و به روایت دیگر فرمود که چون دختر یزدجرد آخر پادشاهان عجم را برای عمر آوردند و داخل مدینه کردند، دختران مدینه همگی به تماشای حسن و جمال او بیرون آمدند، و مسجد مدینه از شعاع روی آن ماه تابان، روشن شد. پس عمر اراده کرد که روی او را ببیند. آن خورشید انور، خورشیدوار از دیدن جمال با کمال خود مانع شد، و گفت: سیاه باد روز هرمز که تو دست به فرزند او دراز می‌کنی. عمر گفت: این کبرزاده مرا دشنام می‌دهد، خواست که او را آزار کند. پس حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - فرمود که سخنی را که نفهمیدی، چه دانستی دشنام است؟ پس عمر امر کرد که منادی در میان مردم ندا کند و او را بفروشد. حضرت فرمود که جایز نیست فروختن دختران پادشاهان، هر چند کافر باشند.

پس فرمود که عرض کن بر او که یکی از مسلمانان را اختیار کند، و او را به او تزویج کن و مهر او را از عطایای بیت‌الامال او حساب کن. عمر قبول کرد و گفت: یکی از اهل مجلس را اختیار کن. آن سعادت‌مند آمد و دست بر دوش مبارک حضرت امام حسین - علیه السّلام - گذاشت.

مؤلف گوید که ظاهر این روایت آن است که فرزندان پادشاهان هرگاه اسیر شوند، جایز نیست فروختن آنها، هر چند کافرزاده باشند. و مشهور میان علما این است که فرقی میان اولاد پادشاهان و غیر آنها در این باب نیست.

و ممکن است که منع آن حضرت بنا بر این باشد که در زمان امامت ائمه - علیهم السّلام - جهادی که مسلمانان می‌کردند و غنایمی که از کفار می‌گرفتند، خواه غلام و کنیز و خواه اموال دیگر، آنچه نفایس آنها بود، تعلق به امام زمان داشت؛ به این جهت آن اسیر که به حسب نسب و حسب حسن و جمال و کمال، درّه یکتا و بی‌همتا بود، تعلق به امام آن عصر یعنی امیرالمؤمنین - علیه السّلام - داشت. لهذا آن حضرت منع فرمود از فروختن او. و در این صورت ممکن است که آن حضرت او را آزاد کرده باشد و به حضرت امام حسین - علیه السّلام - تزویج نموده باشد. و الله تعالی یعلم.

و در حدیث دیگر منقول است که پیش از آنکه لشکر مسلمانان بر سر پادشاهان عجم روند، شهربانو در خواب دید که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - با حضرت امام حسین داخل خانه او شدند، و حضرت رسالت او را برای آن حضرت خواستگاری نمود و به او تزویج فرمود. شهربانو گفت: چون صبح شد، محبت آن خورشید فلک امامت در دل من جا کرده بود و همیشه در خیال آن حضرت بودم. چون

شب دیگر به خواب رفتم، حضرت فاطمه زهرا - صلوات الله علیها - را در خواب دیدم که به نزد من آمد و اسلام را بر من عرضه کرد، و من در خواب به دست آن حضرت مسلمان شدم. پس فرمود که در این زودی لشکر مسلمانان بر پدر تو غالب شوند و تو را اسیر می‌کنند، و به زودی به فرزند من حسین - علیه السلام - می‌رسی، و حق تعالی نمی‌گذارد که احدی دستی به تو رساند تا وقتی که به فرزند من برسی. پس شهربانو فرمود که خدا مرا محافظت کرد که هیچ کس به من دستی نرساند تا آنکه مرا به مدینه آوردند. و چون امام حسین - علیه السلام - را دیدم، شناختم که همان بزرگواری است که در خواب با حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - نزد من آمده بود و آن حضرت مرا به عقد او در آورده بود، و به این سبب او را اختیار کردم. **دویم** مادر حضرت امام موسی کاظم - علیه السلام - که ام ولد بود و او را حمیده حمیده بربریه^۱ می‌گفتند، و بعضی اندلیسه گفته‌اند و در حدیث معتبر وارد شده که این عکاشه اسدی به خدمت حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - آمد و حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - در خدمت پدر بزرگوار خود ایستاده بود، و آن حضرت او را اعزاز و اکرام نمود. و انگوری برای او طلبید. در اثنای سخن، این عکاشه عرض نمود که یابن رسول الله! چرا جعفر را تزویج نمی‌نمایی، به حد تزویج رسیده است. و همیان زری نزد آن حضرت گذاشته بود. فرمود که در این زودی، برده فروشی از اهل بربر می‌آید و در خانه میمون فرود می‌آید، و از این زر از برای او کنیزی خواهیم خرید. راوی گفت: بعد از چند روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتم. فرمود که می‌خواهید خبر دهم شما را به آن برده فروش، اکنون آمده است بروید، و به این همیان از او کنیزی بخرید. چون به نزد برده فروش رفتیم، گفت کنیزانی که داشتیم فروخته‌ام و نمانده است نزد من مگر دو کنیز، و یکی از دیگری بهتر است. گفتیم بیایر ایشان را تا ببینیم. چون آورد، گفتیم: آن کنیز که نیکوتر است، به چند می‌فروشی؟ گفت قیمت آخرش هفتاد اشرفی است. گفتیم: به ما نیکی کن و از قیمت چیزی کم کن. گفت: هیچ کم نمی‌کنم. گفتیم: تا به آنچه در این کیسه است، می‌خریم. مرد محاسن سفیدی حاضر بود؛ گفت: بگشایید مهر همیان را و بشمارید. برده فروش گفت: به عبث مگشایید که اگر یک حبه از هفتاد اشرفی کم باشد، نمی‌فروشم. پیر گفت: بگشایید و بشمارید. چون شمردند، هفتاد اشرفی بود نه زیاد و نه کم. پس آن کنیز را گرفتیم و به خدمت آن حضرت آوردیم و حضرت امام جعفر - علیه السلام - نزد آن حضرت ایستاده بود. پس آنچه میان ما و برده فروش گذشته بود، به عرض رسانیدیم. آن حضرت ما را حمد کرد و از جاریه پرسید که چه نام داری؟ گفت: حمیده. فرمود که پسندیده در دنیا و ستایش کرده خواهی بود در آخرت. بگو که بگری یا ثیب؟ گفت: باکره‌ام. فرمود چیزی به دست نخاسان نمی‌آید که او را فاسد نکنند، چگونه شده است که تو باکره مانده‌ای. گفت: مکرر نخاس اراده می‌کرد و چون به نزد من می‌آمد و اراده مقاربت می‌نمود، حق تعالی مرد سفید مویی را بر او مسلط می‌ساخت که طپانچه بر روی او می‌زد و مانع او می‌شد، و مکرر این روی داد و هر مرتبه آن مرد پیر، مانع او می‌شد. پس آن حضرت به فرزند بزرگوار خود حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - فرمود: ای جعفر! این کنیز را متصرف شو که

۱. کذا.

از تو است و از این فرزندی به هم خواهد رسید که بهترین اهل زمین باشد.

و به روایت دیگر منقول است که حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود که حمیده پاک و پاکیزه است از هر چرک و عیبی مانند شمش طلایی خالص، و پیوسته ملائکه به امر حق تعالی او را حراست کردند که دست بیگانه به او نرسد تا به دست من آمد برای بزرگواری من و بزرگواری حجت بعد از من. و به روایت دیگر حمیده پیش از آنکه حضرت او را بخرد، خواب دید که ماه در دامن او فرود آمد.

مؤلف گوید که بعضی از علما گفته‌اند که آن مرد سفید مو که مانع مقاربت نخاس می‌شد، جبرئیل (ع) بود و بعضی گفته‌اند که آن مرد محاسن سفید که در مجلس بیع حاضر بود و ترغیب به بیع می‌نمود نیز جبرئیل - علیه‌السلام - بود و گفته‌اند که حمیده از جمله اشراف و بزرگواران عجم بوده است، و الله تعالی یعلم.

سیم مادر حضرت امام رضا - علیه‌السلام - که ام ولد بود و او را تکتّم و نجمه و اروی و سُکن و سَمَان و امّ النین می‌نامیدند، و بعضی خیران و صقر و شقر نیز گفته‌اند. و به سند معتبر منقول است که مادر حضرت امام موسی کاظم (ص) کنیزی خرید و او را تکتّم نام کرد، و آن جاریه سعادت‌مند بهترین زنان بود، در عقل و دین و حیا و خاتون خود حُمیده را بسیار تعظیم می‌نمود، و از روزی که او را خرید، هرگز نزد او نمی‌نشست به جهت تعظیم و اجلال او. پس حمیده روزی با حضرت امام موسی - علیه‌السلام - گفت: ای فرزند گرامی! تکتّم جاریه است که از او بهتر ندیده‌ام در زیرکی و محاسن اخلاق و می‌دانم که هر نسلی که از او به وجود آید، پاکیزه و مطهر خواهد بود. او را به تو می‌بخشم و از تو التماس می‌کنم که رعایت حرمت او بکنی. چون حضرت امام رضا - علیه‌السلام - از او به وجود آمد، او را به طاهره مسمی گردانید و حضرت امام رضا - علیه‌السلام - شیر بسیار می‌آشامید. روزی طاهره گفت که مرضه دیگر به هم رسانید که مرا در شیر دادن یاری کند. گفتند مگر شیر تو کمی می‌کند؟ گفت: دروغ نمی‌توانم گفت. به خدا سوگند که شیر من کم نیست، ولیکن نوافل و اورادی که پیشتر داشتم و به آنها عادت کرده بودم به سبب شیر دادن کم شده است، و به این سبب معاون می‌خواهم که اوراد خود را ترک ننمایم.

و به سند معتبر دیگر منقول است که چون حمیده، نجمه مادر حضرت امام رضا - علیه‌السلام - را خرید، شبی حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - را در خواب دید و آن حضرت به او گفت که ای حمیده! نجمه را به فرزند خود موسی تملیک نما که از او فرزندی به هم خواهد رسید که بهترین اهل زمین باشد. و به این سبب حمیده، نجمه را به آن حضرت بخشید و او باکره بود.

و به سند معتبر دیگر از هشام، مروی است که گفت روزی حضرت امام موسی - علیه‌السلام - از من پرسید که آیا خبر داری که کسی از برده فروشان مغرب آمده باشد؟ گفتم: نه. حضرت فرمود بلکه آمده است. بیا تا برویم به نزد او. پس حضرت سوار شد و من در خدمت آن حضرت سوار شدم. و چون به محل معهود رسیدیم، دیدیم که مردی از تجار مغرب آمده و کنیزان و غلامان بسیار آورده. حضرت فرمود که کنیزان خود را بر ما عرض کن. پس او نه کنیز بیرون آورد. و هر یک را حضرت می‌فرمود که نمی‌خواهم. پس فرمود که دیگر بیاور. گفت: دیگر کنیزی ندارم. حضرت فرمود که داری و باید که بیاوری. گفت به خدا سوگند که ندارم، مگر یک جاریه بیمار. حضرت فرمود که او را بیاور. چون او مضایقه کرد، حضرت مراجعت نمود. روز

دیگر مرا به نزد او فرستاد و فرمود که به هر قیمت که بگوید، آن جاریه بیمار را برای من خریداری کن و به نزد من آور. چون به نزد او رفتم و آن کنیزک را طلب کردم، قیمت بسیاری گفت. گفتم: من به این قیمت او را از تو خریدم. برده فروش گفت: من نیز فروختم. پس او گفت که مرا خبر ده که آن مرد که دیروز با تو همراه بود، چه کسی بود. گفتم مردی است از بنی‌هاشم. گفت از کدام سلسله بنی‌هاشم؟ گفتم: بیش از این نمی‌دانم. گفت بدان که من این کنیز را از اقصای بلاد مغرب خریدم. روزی زنی از اهل کتاب این کنیز را با من دید، پرسید که این را از کجا آورده‌ای؟ گفتم: این را برای خود خریده‌ام. گفت: سزاوار نیست که این نزد مانند تو کسی باشد و می‌باید که این نزد بهترین اهل زمین باشد. و چون به تصرف او در آید، بعد از اندک زمانی پسری از او به وجود آید که اهل مشرق و مغرب زمین او را اطاعت کنند. پس بعد از اندک وقتی، حضرت امام رضا - علیه‌السلام - از او به وجود آمد.

چهارم: مادر حضرت امام محمد تقی - علیه‌السلام - که ام ولد بود و او را سُبیکه می‌گفتند، و بعضی خیزران و ریحانه و سکینه نیز گفته‌اند. و در حدیث وارد شده که او از اهل بیت ماریه، مادر ابراهیم فرزند رسول خدا - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - بود. و در حدیث معتبر منقول است که چون حضرت امام محمد تقی - علیه‌السلام - متولد شد، حضرت امام رضا - علیه‌السلام - فرمود که حق تعالی به من فرزندی کرامت کرده است که شبیه است به موسی بن عمران که دریاها را می‌شکافت و نظیر عیسی بن مریم است که حق تعالی او را مقدّس و مطهر گردانیده بود، و مادر او را طاهر و مطهر آفریده شده.

پنجم: مادر حضرت امام علی نقی - علیه‌السلام - که ام ولد بود و او را سمانه مغربیه می‌گفتند. **ششم:** مادر حضرت امام حسن عسکری - علیه‌السلام - که ام ولد بود و او را حدیث می‌گفتند و بعضی سوسن و بعضی سلیل گفته‌اند. و آن عقیقه کریمه در غایت صلاح و نهایت ورع و تقوی بود.

هفتم: مادر حضرت صاحب الامر - صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه‌وآله‌الطاهرین - که نرجس خاتون - رضی‌الله‌عنها - است به سندهای معتبر از بشر بن سلیمان برده فروش که از اولاد ابو ایوب انصاری و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری - علیهما‌السلام - و همسایه ایشان در سرّ من رای بود، منقول است که راوی گفت:

روزی کافور، خادم حضرت امام علی نقی - صلوات‌الله‌علیه - به نزد من آمد و مرا طلب نمود. چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم، فرمود: تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل همیشه در میان شما از زمان حضرت رسول - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - تا حال بوده و پیوسته محلّ اعتماد ما بوده‌اید، و من تو را اختیار می‌کنم و مشرف می‌گردانم به فضیلتی که به سبب آن فضیلت بر شیعیان ما سبقت گیری در ولایت ما، و تو را بر رازی پنهان مطلع می‌گردانم و به خریدن کنیزی می‌فرستم.

پس آن حضرت نامه پاکیزه به خطّ فرنگی و لغت فرنگی نوشت و مهر شریف خود را بر آن زد و کیسه زری بیرون آورد که در آن کیسه دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه و این زر را و برو در چاشت فلان روز، بر سر فلان جسر حاضر شو، و چون کشتی‌های اسیران به ساحل رسد، کنیزان بسیار در آن کشتی‌ها خواهی دید. گروهی از مشتریان از وکلای امرای بنی‌عباس و قلیلی از جوانان عرب

را خواهی دید که بر سر آن اسیران جمع شوند. در آن حال از دور نظر کن به برده فروشی که عمر بن یزید نام دارد، و در تمام آن روز او را ملاحظه کن تا هنگامی که برای مشتریان بیاورد کنیزی را که فلان و فلان صفت دارد و همه اوصاف او را بیان فرمود. و آن کنیز در جامه حریر گنده [متن عربی: لَابِسَةُ حَرِيرَيْنِ صَفِيْقَيْنِ] پوشیده باشد و ابا و امتناع نماید از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن بر او، و خواهی شنید که از پس پرده صدایی به لغت فرنگی از او ظاهر می‌شود که می‌گوید: وای پرده عفتم دریده شد. پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی به قیمت این کنیز می‌دهم و عفتی که از او مشاهده می‌کنم، مرا راغب‌تر گردانید به خریدن او. پس او به لغت عربی خواهد گفت اگر به زنی حضرت سلیمان برآیی و پادشاهی او را بیابی، به تو رغبت نخواهم کرد. مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده. برده فروش چون این سخن را شنود، گوید: من چه چاره کنم که به هیچ مشتری تو راضی نمی‌شوی و مرا از فروختن تو چاره نیست. او گوید که البته باید مشتری به هم رسد که دل من به او میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم. در آن وقت تو برو به نزد صاحب کنیز و بگو من نامه آورده‌ام که یکی از بزرگواران از روی ملاحظت به لغت فرنگی نوشته و کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده. این نامه را به او بده که بخواند. اگر به صاحب این نامه راضی شود، من وکیلیم که او را برای صاحب نامه خریداری نمایم. بشرگفت آنچه آن حضرت خبر داده بود، همه واقع شد و آنچه فرموده بود، همه را به عمل آوردم. چون کنیز در نامه نظر کرد، بسیار گریست و گفت مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به او نفروشی، خود را هلاک می‌کنم. پس با برده فروش در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی - علیه‌السلام - به من داده بود. پس زر را دادم و او را گرفتم و او خندان و شاد با من به حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم آمد و چون به حجره رسید، نامه امام - علیه‌السلام - را بیرون آورد و مکرر می‌بوسید و بر دیده‌های خود می‌چسبانید و بر روی خود می‌گذاشت و بر بدن می‌مالید. پس من از روی تعجب به او گفتم: نامه را می‌بوسی که صاحبش را نمی‌شناسی. گفت: ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود را به من سپار و دل خود را برای شنیدن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم.

من ملکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه فرنگم، و مادرم از فرزندان شمعون الصفا وصی حضرت عیسی - علیهما السلام - است. تو را خیر دهم به امر عجیب. بدان که جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد، در هنگامی که من سیزده ساله بودم. پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی - علیه‌السلام - از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس، و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل، چهارهزار نفر. پس فرمود که تختی را حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصع گردانیده بود، و آن را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بت‌ها و چلیپاهای خود را بر بلندی‌ها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت نشانید. چون کشیشان انجیل‌ها بر دست گرفتند که بخوانند، بت‌ها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتاد، و پایه‌های تخت منهدم شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد.

در آن حال، رنگ‌های کشیشان متغیّر شد و اعضایشان بلرزید. پس بزرگ ایشان به جدّم گفت: ای پادشاه! ما را معاف دار از این امر که به سبب آن نحوست‌ها روی نمود که دلیل آن است که دین مسیحی به زودی زایل خواهد گردید. پس جدّم این امر را به فال بد شمرد و به علما و کشیشان گفت: این تخت را مرتبه دیگر بر پا کنید و چلیپاها را به جاهای خود قرار دهید و برادر این برگشته روزگار بدبخت را بیاورید که این دختر را به او تزویج نمایم تا سعادت آن برادر، دفع نحوست این برادر کند. چون چنین کردند، همان حالت اول روی نمود و سر این کار را ندانستند که این از سعادت سروری است نه از نحوست دو برادر. پس مردم متفرّق شدند. دیدم جدّم غمناک به حرم سرای خود بازگشت نمود.

چون شب شد و من به خواب رفتم، در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدّم جمع شدند، و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی می‌نمود. و در همان موضع، تعبیه کردند همان تختی را که جدّم گذاشته بود. پس حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلّم - با وصی و داماد خود علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - و جمعی از امامان و فرزندان ایشان قصر را به نور قدم خویش منور ساختند، و حضرت مسیح به قدم ادب از روی تعظیم و اجلال به استقبال حضرت خاتم الانبیا - صلی الله علیه و آله و سلّم - شتافت و دست در گردن مبارک آن حضرت در آورد. آن حضرت فرمود یا روح الله! آمده‌ام که ملکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادت‌مند خود خواستگاری نمایم، و اشاره فرمود به امام حسن عسکری - علیه السّلام - فرزند آن کسی که تو نامه او را به من دادی. پس حضرت عیسی - علیه السّلام - به جانب شمعون نظر کرد و گفت: شرف دو جهانی به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - شمعون گفت: کردم.

پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلّم - خطبه‌ای انشا فرمود با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند. چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم، از خوف قتل، آن خواب را به پدر و جدّ خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز به روز در کانون سینه‌ام مشتعل می‌شد و سرمایه صبر و قرار مرا به باد فنا می‌داد، تا به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام گردید و هر روز چهره من گاهی می‌شد و بدن می‌کاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر می‌گردید. پس در شهرهای فرنگ طیبی نماند، مگر آنکه جدّم برای معالجه من او را حاضر کرد، و از دوی درد من از او سؤال نمود و هیچ سود نمی‌داد. چون از علاج درد من مأیوس گردید، روزی به من گفت: ای نور چشم من! آیا در خاطر هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو به عمل آورم. گفتم: ای جدّم! درهای فرح را بر روی خود بسته می‌بینم. اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند، دفع نمایی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشایی و ایشان را آزاد کنی، امید دارم که حضرت مسیح و مادرش به من عافیتی ببخشند.

چون چنین کرد، اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و قلبی طعام تناول نمودم، و او خوشحال و شاد شد. من بعد اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشتم. پس بعد از چهارده شب دیگر، در خوابی دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا - صلوات الله و سلامه علیها - به دیدن من آمد و حضرت مریم - علیها السّلام

– با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند. حضرت مریم به من گفت که، این خاتون! بهترین زنان و مادر شوهر تو است، امام حسن عسکری – علیه السلام – پس من به دامن مبارک فاطمه زهرا در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن – علیه السلام – به من جفا می‌کند و از دیدن من ابا می‌نماید. فرمود: فرزند من چگونه به دیدن تو آید و حال آنکه تو به خدا شرک می‌آوری و بر مذهب ترسایانی، و اینک خواهرم مریم، دختر عمران بیزاری می‌جوید به سوی خدا از دین تو، اگر می‌خواهی که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم – علیهما السلام – از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن – علیه السلام – به دیدن تو بیاید، بگو اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ.

چون به این دو کلمه طیبیه تلفظ نمودم، حضرت سَیِّدَةُ النِّسَاءِ مرا به سینه خود چسباند و دلداری داد و فرمود: اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می‌فرستم. چون بیدار شدم، آن دو کلمه طیبیه را بر زبان می‌راندم و انتظار ملاقات گرمی آن حضرت می‌بردم. چون شب آینده در آمد و به خواب رفتم، خورشید جمال آن حضرت طالع گردید. گفتم ای دوست من! بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی، چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی؟ فرمود که دیر آمدن من به نزد تو نبود، مگر برای اینکه تو مشرک بودی. اکنون که مسلمان شدی، هر شب به نزد تو خواهیم بود تا هنگامی که حق تعالی ما و تو را به ظاهر به یکدیگر برساند و این هجران را به وصال مبدل گرداند. پس از آن شب تا حال، یک شب نگذشته که درد هجران مرا به شربت وصال دوا فرماید.

بشر گفت که، چگونه تو در میان اسیران افتادی؟

گفت: حضرت امام حسن(ع) در شبی از شب‌ها به من خبر داد که در فلان روز جدت لشکری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد و خود از عقب ایشان خواهد رفت. تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز به هیتی که تو را نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو. چنان کردم. طلیعه لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من این بود که دیدی و تا حال کسی به غیر از تو مطلع نشده که من دختر پادشاه فرنگم. و مرد پیری که من در غنیمت به حصه او افتادم، از نام من پرسید. گفتم نرجس نام دارم. گفت این نام کنیزان است. بشر گفت: عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عرب را نیک می‌دانی. گفت: بلی، از بسیاری محبتی که جدم با من داشت و می‌خواست که مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد، و زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو می‌دانست، مقرر کرده بود که هر صبح و شام می‌آمد و لغت عربی به من می‌آموخت تا آنکه زبانم به این لغت جاری گردید.

بشر گوید که چون او را به سر من رای بردم، و به خدمت حضرت امام علی نقی – علیه السلام – رسانیدم، حضرت به او خطاب فرمود که چگونه حق تعالی به تو نمود عزت دین اسلام و مدلت دین نصاری و اشرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او – علیهم السلام – را؟ او گفت: چگونه عرض کنم به خدمت تو ای فرزند رسول خدا، خبری را که تو بهتر می‌دانی از من؟ پس حضرت فرمود که می‌خواهم تو را گرمی دارم، آیا کدام یک بهتر است نزد تو، اینکه ده هزار اشرفی به تو بدهم یا تو را بشارت دهم به شرف ابدی. گفت: بلکه بشارت ابدی را می‌خواهم و مال دنیا نمی‌خواهم. فرمود: بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و

مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند، بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. او گفت: این فرزند از کی به عمل خواهد آمد؟ فرمود: از آن کسی که حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - تو را برای او خواستگاری نمود. پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او تو را به عقد کی در آوردند؟ گفت: به عقد فرزند تو امام حسن. فرمود: آیا او را می‌شناسی؟ گفت: مگر از آن شبی که به دست بهترین زنان مسلمان شده‌ام، شبی گذشته است که او به دیدن من نیامده باشد؟ پس آن حضرت، کافور خادم را فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن. چون حکیمه خاتون آمد. فرمود که این کنیزی است که نقل می‌کنم. پس حکیمه خاتون او را در برگرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد. پس حضرت فرمود که ای فرزند رسول خدا! ببر او را به خانه خود و واجبات و سنّت‌ها را به او بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیهما - است.

مقاله دویم

در آداب خریدن ممالیک و کیفیت سلوک و طریق معاشرت با ایشان و حقوقی که مولی را بر ایشان و حقوقی که ایشان را بر مولی هست و بعضی دیگر از مطالب متعلقه به آن و این مقاله محتوی است بر چند باب:

باب اول

در بیان آداب خریدن غلامان و کنیزان و وظایف واجبه و مستحبّه آن و آنها چند چیز است

اول آنکه سنّت است که چون اراده خریدن آنها نماید، به جناب اقدس حق تعالی متوسّل شود و خیر خود را از او که عالم است به خیرات و شرور، طلب نماید تا مملوکی را که خیر و صلاح او در او باشد، به او روزی کند. و شیخ کلینی - علیه الرّحمه - به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که فرمود که، هرگاه خواهی که کنیزی بخری، بگو: **اللَّهُمَّ اِنِّی اَسْتَشِیْرُکَ وَ اَسْتَخِیْرُکَ**^۱. و در حدیث دیگر روایت نموده که فرمود: هرگاه خواهی که چهار پایی یا رأسی بخری، بگو: **اللَّهُمَّ قَدِّرْ لِی اَطْوَلَهَا حَیَاةً وَ اَکْثَرَهَا مَنَفَعَةً وَ خَیْرَهَا عَاقِبَةً**. و ابن بابویه - رحمه الله علیه - دعایی اول را چنین روایت کرده است: **اللَّهُمَّ اَسْتَشِیْرُکَ وَ اَسْتَخِیْرُکَ وَ دَعَایِ دَوِیْمِ رَا چِنِیْنَ اللّٰهُمَّ قَدِّرْ لِی اَطْوَلَهُنَّ حَیَاةً وَ اَکْثَرَهُنَّ مَنَفَعَةً وَ خَیْرَهُنَّ عَاقِبَةً**. و معنی دعای اول این است که خداوندا! مشورت می‌کنم با تو و طلب خیر خود می‌نمایم از تو. و دعای دویم آنکه، خداوندا! مقدر کن برای من از چهارپایان یا بندگان آن را که عمرش درازتر و منفعتش بیشتر و عاقبتش بهتر باشد.

۱. در حاشیه با قلم قرمز: دعایی که سنّت است در هنگام اراده خریدن بندگان

دویم آنکه جایز است^۱ که هرگاه مشتری خواهد که کنیزی بخرد، نظر کند بر وی و به محاسن او. و مراد از محاسن، مواضع حسن و زینت اوست، مانند دست و پا و گیسوها. و همچنین جایز است که مس کند آن مواضع را با احتیاج به مس، هر چند مالک رخصت نداده باشد و جایز نیست نظر و مس اجزای دیگر بدن او بی رخصت مالک او. و علامه - علیه الرحمة - تجویز نموده نظر نمودن به ما عدای عورت او را مطلقاً بدون رخصت مالک.

و در حدیث معتبر وارد شده که ابوبصیر از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - پرسید از مردی که نظر کند به کنیزی که اراده خریدن او دارد. فرمود: باکی نیست نظر نماید به محاسن او و مس کند بدن او را مادام که نظر نکند به آن چیزی که سزاوار نیست نظر کردن به آن.

و به روایت دیگر فرمود که، حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - چون می‌خواست که کنیزی را خریداری نماید، برهنه می‌کرد ساق‌های او را و به آنها نظر می‌فرمود.

سیم آنکه سنت است که چون غلام و کنیز را خریداری نمایند، ماکسه نکنند در باب کم و زیاد قیمت آنها؛ چنانچه در حدیث معتبر منقول است که حضرت رسول - صلی الله علیه آله و سلم - در وصیت خود که به حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - نمود که یا علی! در چهار چیز ماکسه مکن، در قیمت قربانی که می‌کشی و در قیمت کفن که می‌خری، و در قیمت بنده که آن را خریداری، و در کرایه سفر مکه که به مکاری می‌دهی. و این مضمون در چند حدیث دیگر وارد شده.

چهارم آنکه قیمت آن مملوک را از زر مباحی که بی‌دغدغه باشد بدهد، چنانچه به سند بسیار منقول است که محمد بن حسن عریضه‌ای به خدمت امام حسن عسکری - علیه السلام - نوشت که مردی مستغلی یا خادمی خریده است به مالی که از دزدی یا راه زنا تحصیل نموده است؛ چه صورت دارد؟ پس آن حضرت در جواب نوشت که خیری نیست در چیزی که اصل آن حرام باشد، و حلال نیست استعمال آن.

و در حدیث دیگر مروی است که حضرت امام جعفر صادق (ص) از پدر بزرگوار خود از آباء اطهار - علیهم السلام - روایت فرمود که، اگر مردی هزار درهم دزدیده باشد و به آن مال حرام، کنیزی بخرد یا به مهر زن خود بدهد، آن کنیز و آن زن بر او حلال است، لیکن وبال مال حرامی که تحصیل نموده است، بر اوست.

مؤلف گوید که، این حدیث به حسب ظاهر مخالف حدیث اول است و علما گفته‌اند که مراد از حدیث اول آن است که به عین مال حرام خریده باشد، و از حدیث ثانی آنکه به ذمه خریده باشد، و بعد از وقوع بیع مال حرام را در عوض طلب به بایع داده باشد. و بالجمله هر که بنده می‌خرد، باید که به مال حلالی که بی‌دغدغه باشد او را بخرد یا به ذمه بخرد؛ یعنی به مالک گوید که این بنده را از تو به ده تومان مثلاً می‌خرم که بر ذمت من باشد تا ادا کنم؛ زیرا که در این صورت بنده، ملک شرعی او می‌شود و به آن مبلغ مشغول الذمه شود.

پنجم آنکه بایع و مشتری صیغه بخوانند. و مشهور آن است که واجب است که صیغه به لغت عربی

۱. حاشیه: بیان آنکه جایز است دیدن روی و محاسن کنیزی که اراده خریدن داشته باشد.

باشد؛ و اقوی آن است که به فارسی و لغات دیگر نیز جایز است؛ و احوط آن است که اگر بایع و مشتری عربی نفهمند و معنی انشا را که در صیغه معتبر است ندانند، و کیلی را که عارف باشد تعیین نمایند و وکیلین صیغه جاری سازند.

و صیغه چنین است که بعد از تعیین قیمت که ده تومان باشد مثلاً و تعیین وصف زری که می‌دهد که جدید الضرب باشد، مثلاً بایع به مشتری گوید **بعتك هذا المملوك بالمبلغ المعلوم** و مشتری بی‌فاصله گوید: **اشتریت بالمبلغ المعلوم** یا **اشتریت هکذا**. و اگر وکیلین صیغه بخوانند و کیل بایع بگوید: **بع مملوک هذا المملوك بالمبلغ المعلوم** و کالة عن موکلی. و وکیل مشتری گوید: **اشتریت لموکلی**.

ششم آنکه بعد از وقوع بیع و جریان صیغه قیمت را به بایع دهد، مکروه است که قیمت را به بنده که می‌خرد بنماید. و در حدیث معتبر منقول است که حضرت امام جعفر صادق - علیه‌السلام - فرمود که هر بنده که ببیند قیمت خود را که وزن کنند، رستگار نمی‌شود.

هفتم آنکه سنت است که نام او را تغییر دهد و چیز شیرین به او بخوراند و از او تصدق کند به چهار درهم. چنانچه به سند صحیح از زراره منقول است که گفت: در خدمت امام جعفر صادق - علیه‌السلام - نشسته بودم که مردی آمد و پسر او همراه او بود. پس آن حضرت به آن مرد فرمود که پسر چه تجارت می‌کند؟ گفت: برده‌فروشی می‌کند. پس آن حضرت به او فرمود: بخر بنده زشت را و نه معیوب را، و چون بخری بنده را منما به او قیمت او را در کفه ترازو، زیرا که هیچ بنده نمی‌بیند قیمت خود را در کفه ترازو که رستگار شود. و چون بخری بنده را تغییر ده نام او را و بخوران به او چیز شیرینی را بعد از آنکه مالک او شوی، و تصدق کن از او به چهار درهم.

مؤلف گوید که شیخ زین الدین - قدس الله روحه - گفته که ظاهر این حدیث و حدیث سابق آن است که قیمت را در حضور او به ترازو نهادن، مکروه است. پس اگر در حضور او شماره کنند، چنانچه در این ازمنه شایع است، مکروه نیست. و بعضی گفته‌اند که چون در ازمنه ائمه - علیهم‌السلام - چنان متعارف بوده، به این عبارت تعبیر فرموده‌اند. و غرض آن است که مطلقاً قیمت را به او ننمایند، والله تعالی یعلم.

باب دوم

در بیان مسائل دیگر که متعلق است به خرید و فروش مملوکین و آنها چند مسئله است

مسئله اول:

آنکه سزاوار نیست تفریق میان فرزندان و مادران آنها، و همچنین میان برادران و خواهران. به سند صحیح از معاویه بن عمار منقول است که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق - علیه‌السلام - که فرمود که به خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌آوردند اسیری چند را از جانب یمن. چون به جُحفه رسیدند، خرجی ایشان تمام شد. پس کنیز را که مادری داشت، فروختند. چون به خدمت آن حضرت رسیدند، صدای گریه مادر آن کنیز به گوش مبارک آن حضرت رسید. پرسید که سبب گریه او چیست؟

گفتند: یا رسول الله! ما در عرض راه محتاج شدیم به خرجی، دختر او را فروختیم. پس آن حضرت قیمت آن کنیز را فرستاد و او را پس گرفتند و آوردند. فرمود که دختر و مادر را با هم بفروشید یا با هم نگاه دارید. و در حدیث دیگر مروی است که از برای حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - کنیزی در کوفه خریدند. آن کنیز از پی خدمتی می‌رفت، گفت: ای مادر! پس آن حضرت از او سؤال فرمود که آیا تو مادر داری؟ گفت: بلی. فرمود که او را پس دادند و فرمود که اگر من او را نگاه می‌داشتم، ایمن نبودم که ببینم در باب فرزندان خود آنچه کراهت داشته باشم.

و در حدیث دیگر از عمرو بن ابی نصر منقول است که عرض کردم به آن حضرت که کنیز خوردسالی را مردی می‌خرد، چه حال دارد؟ فرمود اگر آن کنیز مستغنی شده است از پدر و مادر خود باکی نیست. و در حدیث دیگر از سماعه مروی است که گفت از امام - علیه السلام - پرسیدم از دو برادر که مملوک باشند، آیا تفریق می‌توان کرد میان آنها، و همچنین میان زن و فرزند؟ فرمود: نه، این حرام است، مگر آنکه خود راضی باشند.

و در حدیث دیگر منقول است که از آن حضرت پرسیدند از مردی که غلام یا کنیزی را می‌خرد برادر یا خواهر یا پدر یا مادر دارد، در شهری از شهرها. فرمود که او را بیرون میر به شهری دیگر، اگر صغیر و خوردسال باشد و مخر او را و اگر غلام مادر داشته باشد و مادر و پسر هر دو راضی باشند اگر خواهی بخر. **مؤلف** گوید که، ظاهر این احادیث خصوصاً سماعه که به لفظ حرام وارد شده، این است که جایز نیست تفریق و جدا کردن فرزند از پدر و مادر و برادر از برادر و خواهر مگر در صورتی که خود راضی باشند. و اکثر علما این احادیث را بر کراهت شدید حمل نموده‌اند و بعضی از محدثین و اخباریین، به حرمت قایل شده‌اند. **مسئله دوم** آنکه مملوک، مالک چیزی نمی‌شود و مال او مال مولای اوست و هرگاه او را به مشتری فروشد، مال او را ضبط می‌نمایند و به مشتری نمی‌دهد، مگر آنکه مشتری با او شرط کرده باشد که مال او را نیز بدهد. چنانچه در حدیث وارد شده که محمد بن مسلم گفت: پرسیدم از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق - علیهما السلام - از مردی که مملوک خود را فروخته است و آن مملوک مالی دارد. فرمود که مال از برای بایع است، زیرا که بایع نفس مملوک را فروخته است، نه مال او را، مگر آنکه شرط کرده باشد که اگر مالی یا متاعی داشته باشد، از برای مشتری باشد.

مسئله سوم آنکه هرگاه بایع مملوکی را بفروشد و شرط کند با مشتری که او را بفروشد و هبه نکند، واجب است بر مشتری که وفا کند به شرط خود و جایز نیست که او را بفروشد یا به کسی ببخشد، بلکه واجب است که خود نگاه دارد یا آزاد نماید.

مسئله چهارم مشهور میان علما آن است که هرگاه صغیر غیر بالغی را مسلمانی سبی و اسیر کند، به تبعیت سالی که او را اسیر کرده، حکم اسلام به هم می‌رساند و طاهر می‌شود. و بعضی از متأخرین علما جزم به طهارت او نکرده‌اند تا هنگامی که بالغ شود، و به کلمتین شهادت تلقی نماید. و بنابراین قول معاشرت اسیران غیر بالغ و ملاقات به رطوبت با ایشان، محل اشکال است و اظهر و اقوی قول اول است. **مسئله پنجم** مالک شدن بنده به اسباب دیگر به غیر از خریدن نیز حاصل می‌شود، مانند آنکه سبی

نماید و اسیر کند با تحقق شرایطی که در مقاله اول ایراد نمودیم یا آنکه مالک به او هبه نماید و او قبول کند و قبض نماید یا آنکه از مورث به او میراث رسد، و در همه این صور اکثر احکام سابقه که در صورت خریدن مذکور شد، جاری است، والله تعالی یعلم.

باب سیوم

در بیان حقوق مولی بر ممالیک

بدان که حق تعالی به سبب شرافت اسلام فطری که به مسلمانان کرامت فرموده، ایشان را تسلطی بر کافران داده که به یکی از اسباب سابقه آنها را مالک می‌شوند و به سبب مالک شدن، حقوقی چند بر ایشان واجب می‌شود که نسبت به مولی رعایت نمایند و آن حقوق، چند حق است:

اول حق خدمت: بدان که بر مملوک واجب است که هر خدمتی که مولی بفرماید، به جای آورد، هرگاه دو شرط متحقق شده باشد: اول آنکه قدرت بر آن خدمت داشته باشد، پس اگر مولی امر نماید به امری که مقدور او نباشد، واجب نیست اطاعت او و اگر قدرت داشته باشد ولیکن بر او گران و دشوار باشد، واجب است نیز بر او اطاعت او.

دویم آنکه آن خدمت، مشروع و جایز باشد، پس اگر امر کند به فعلی که حرام باشد، واجب نیست اطاعت او مانند آنکه امر کند او را به قتل کسی یا به ناقص کردن عضو شخصی و امثال آنها از اموری که حرام باشد. و مراد از جایز آن است که حرام نباشد، خواه واجب باشد یا سنت یا مکروه یا مباح. و در همه این چهار صورت، واجب است اطاعت او.

و بدان که واجب است بر او تعجیل در اتیان به آن خدمت و جایز نیست تأخیر آن، مگر در دو صورت: **اول آنکه داند که مولی راضی است به تأخیر،** دویم آنکه تعجیل آن خدمت موجب فوت نماز واجب یا غیر نماز از واجبات دیگر باشد، زیرا که در این صورت اطاعت حق تعالی اولی است از اطاعت مولی. و اگر تعجیل خدمت موجب تأخیر نماز واجب از اول وقت شود، واجب است. نیز تعجیل در آن خدمت، هر چند که بر مولی سنت است که مانع نماز او در اول وقت نشود.

تتمه

بدان که خدمات مولی مخصوص به وقتی دون وقتی نیست، و واجب است بر او ایتان به آن خدمات در همه اوقات روز و همه اوقات شب، و همچنین در اوقات گرمی هوا و اوقات سردی هوا.

و در حدیث معتبر منقول است که حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - غلام خود را پی کاری فرستاد. غلام دیر کرد، پس آن حضرت از پی او رفت، دید که خوابیده است. بر سر بالین او نشست و باد بر او می‌زد تا بیدار شد. پس به او فرمود: ای فلان! به خدا سوگند که روا نیست تو را که شب و روز هر دو بخوابی. شب از برای تست و از برای ما از روز آن است که خدمت کنی.

مؤلف گوید که، از این حدیث شریف چند چیز مستنبط می‌شود:

اول آنکه روز وقت خدمت بنده است، نه وقت خواب و استراحت او، پس اگر مولی به بنده خود فرصت خواب روز ندهد، جایز است.

دویم آنکه شب را از برای او بگذارد که استراحت کند و خدمت به او نفرماید و گویا مراد از شب در اینجا آن قدری است که مردم به خواب می‌روند، نه همه اوقات شب، پس خدماتی که در اول شب می‌کنند، قصوری ندارد.

سیم آنکه مشهور میان علما آن است که جایز نیست بیدار کردن شخص آزادی که به خواب رفته باشد، به جهت غیر نماز و همچنین به جهت نماز، هرگاه وقت نماز وسیع باشد و اگر تنگ شده باشد، به حدی که اگر او را بیدار نکنند نماز واجب از او فوت شود، به اعتقاد بعضی از علما جایز است و به عقیده جمعی جایز نیست. و در باب بنده خلاف است که بر مولی جایز است بیدار کردن او یا جایز نیست. و ظاهر این حدیث که آن حضرت او را بیدار نکرد تا به وسیله باد زدن بیدار شود، عدم جواز است. و ممکن است که جایز بوده باشد، ولیکن ترکش اولی باشد. لهذا آن حضرت اختیار اولی کرده باشد، والله تعالی یعلم.

دویم آنکه بی‌رخصت مولی از او غایب نشود. و مراد از غیبت آن است که به جایی رود که دست مولی به او نرسد و خدمتی که روی دهد نتواند به او اعلام نمود. و این غیبت در چند صورت جایز می‌شود:

اول آنکه مولی اذن صریح داده باشد یا به قراین، معلوم او شده باشد که مولی راضی است.

دویم آنکه به جهت ضرورت غایب شده باشد، مانند آنکه به بیت الخلاء و امثال آن از امور ضروریه رفته باشد.

تتمه

از آنچه بیان نمودیم که جایز نیست غیبت او، معلوم می‌گردد که جایز نیست که بنده بگریزد و فرار نماید از مولی خود. و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - منقول است که بنده که گریخته باشد، حق تعالی قبول نمی‌کند نماز او را تا برگردد به خدمت آقای خود.

و در حدیث دیگر وارد شده که سه کس اند که حق تعالی قبول نمی‌کند نماز ایشان را و یکی از ایشان بنده‌ای که گریخته باشد تا برگردد به نزد آقای خود.

و به روایت دیگر حضرت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در وصیت خود به امیرالمؤمنین فرمود: یا علی! هشت کس اند که خدا قبول نمی‌کند نماز ایشان را و یکی از آنها بنده گریخته را فرمود.

سیم آنکه به جهت غسل جنابت که بر او واجب شده باشد، به حمام و امثال آن رفته باشد یا برای وضو و نماز رفته باشد. و در این صورت جایز نیست تعجیل او در اتیان به آن امور واجبه با وجود وسعت وقت، مگر آنکه داند که مولی به تعجیل راضی است. و از آنچه گفتیم معلوم شد که جایز نیست بدون رخصت مولی رفتن او به مواضعی که غرض تفرّج و تماشا باشد یا مواضعی که غرض عبادت و بندگی خدا باشد، مانند مساجد و مدارس، مگر آنکه تحصیل مسائل واجبه موقوف باشد بر رفتن به آنها و از این قبیل است رفتن به سفرها، خواه آسفاری که غرض منفعت دنیا باشد مانند سفر تجارت با ثواب آخرت باشد مانند سفر

حج و اسفار زیارات.

سیم: آنکه بی‌اذن مولی نماز سنتّ خواه نوافل شبانه‌روزی و خواه نوافل دیگر به جا نیاورد و همچنین روزه سنتّ ندارد و خواه مولی حاضر باشد و خواه غایب و خواه روزه او را ضعیف کند از خدمات مولی یا نه. و همچنین حج سنتّ نکند.

و مشهور میان علما این است که جایز نیست که بی‌رخصت مولی، امری را به نذر یا شبه نذر که عهد و همین است بر خود لازم سازد، ولیکن اگر مولی او را رخصت داده باشد و نذر نماید که حج کند، واجب است بر او وفا به نذر خود در این صورت، و جایز است او را که مبادرت کند و در همان سال به حج رود، هر چند مولی او را از رفتن آن سال منع نماید.

تتمه

در حدیث وارد شده که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود که هرگاه بنده خیرخواهی آقای خود کند و عبادت خدا را نیکو به جای آورد، از برای او دو ثواب خواهد برد.

و به روایت دیگر فرمود که عرض کردند به من اول از سه نفر که داخل بهشت می‌شوند، و اول از سه نفر که داخل جهنّم می‌شوند، آن سه نفر که داخل بهشت می‌شوند، شهید است و بنده مملوکی که عبادت پروردگار خود نیکو به جا آورد و نصیح و خیرخواهی آقای خود کند و شخصی که عیال بار باشد و عفت به کار برد و اموال حرام را نگیرد، و اول از سه نفر که داخل جهنّم می‌شوند، امیری است که مسلّط باشد و مال‌داری که حقوق خدا را ندهد و فقیر بی‌چیزی که فاسق باشد.

و در حدیث دیگر وارد شده که چون حضرت رسول (ص) ابو رافع، غلام خود را آزار کرد، او گریان شد و گفت مرا دو ثواب بود، اکنون یکی از آن دو ثواب از من کم شد.

و در حدیث دیگر وارد شده که هر بنده باید که غنیمت شمارد ایام بندگی خود را زیرا که در آن ایام هر حسنه او به بیست حسنه حساب می‌شود.

مؤلف گوید که، ممکن است که این اختلاف نظر به اختلاف احوال بندگان در نیکی و بدی و اقل زیادتی ثواب ایشان دو باشد و اکثر آن بیست، و الله تعالی یعلم.

چهارم آنکه اگر مولی امر نماید او را به کسب یا به تجارت، واجب است اطاعت او و آنچه به هم رساند، جایز است که مولی از او بگیرد.

پنجم آنکه اموالی که در ید او باشد، خواه آنچه مولی به او داده باشد یا به کسب و تجارت به هم رسانده باشد یا دیگری به او بخشیده باشد، بی‌اذن مولی آنها را به دیگری منتقل نسازد، خواه به فروختن یا به بخشیدن یا به غیر آنها از تصرفات ناقله، زیرا که بنده مالک مالی نمی‌شود و مال او مال مولی است، به این جهت جایز نیست که بدون اذن مولی، آن اموال را به دیگری منتقل سازد.

ششم آنکه اگر آن بنده کنیز باشد، جایز است مولی را که او را به مردی تزویج نماید و به عقد شخصی در آورد، خواه آن شخص آزاد باشد و خواه بنده. و در صورتی که بنده باشد، خواه بنده او باشد یا بنده دیگری و در این باب، رضای او منظور نیست. پس اگر مولی او را بدون رضای او تزویج نماید، جایز است. و در این

صورت مهر آن کنیز ملک مولی می‌شود.

هفتم آنکه اگر خواهد او را به دیگری تحلیل می‌نماید و مقاربت او را برای آن شخص حلال می‌کند، خواه آن شخص آزاد باشد و خواه بنده دیگری. و اگر تحلیل کند او را به بنده و غلام خود، بعضی از علما گفته‌اند جایز است و بعضی گفته‌اند جایز نیست. و در حدیث صحیح وارد شده که جایز نیست و این احوط است. و بدان که اقوی این است که صیغه تحلیل را به هر لغتی که گوید جایز است، مثل آنکه به فارسی یا به ترکی یا به لغت دیگر گوید که حلال کردم از برای تو مقاربت فلان کنیز را. و احوط آن است که به لغت عربی باشد، مثل آنکه مولی به آن مرد بگوید: احللتُ لَكَ وَ طَيُّ فُلَانَةً وَ كَالَةَ عَنْ مَوْكَلِي وَ به جای فلانه در هر دو صیغه، نام آن کنیز را بگوید.

هشتم آنکه اگر خواهد، دیدن بدن او را به دیگری حلال می‌نماید، خواه دیدن روی او یا دست و پای او یا گیسوها و سایر اجزای بدن او. و از تتبع احادیث معلوم می‌شود که ائمه کرام - علیهم السلام - کنیزان خود را در حضور شیعیان می‌طلبیده‌اند و خدمات سفر فرموده‌اند، و اکنون در مجالس شرفای مکه معظمه نیز شایع است که کنیزان حبشی حاضر می‌شوند و به حضار مجلس، قهوه می‌دهند.

و در این تحلیل کافی است قوانینی که دلالت کند بر آن مانند آنکه مولی در حضور دیگری کنیز خود را طلب نماید، هر چند صریح نگوید که دیدن او را بر تو حلال کردم، مهم آنکه اگر مولی خواهد که نظر کند به جسد او، بر او حلال و مباح است. و همچنین به هر جزوی از اجزای بدن او حتی به عورت او، و جایز است که از دیدن او لذت برد و او را بیوسد و در برگیرد و در هیچ یک از این لذات، محتاج به عقدی و صیغه نیست. **دهم** آنکه مقاربت او نیز بدون عقد و صیغه جایز است و این اعظم انتفاعاتی است که حق تعالی در باب کنیزان قرار داده. و حکمت در این است که چون مردان محتاجند به طرفی که دفع شهوت خود به آن کنند. و ایضاً باید که بنی آدم بی‌خلف و بی‌عقب نباشند و از ایشان اولاد و احفاد به هم رسد که در زمان حیات مُمد و معاون ایشان و بعد از وفات، طلب مغفرت به جهت ایشان کنند و سبب آمرزش ایشان باشند، و همه ایشان را میسر نیست که زن دایمی به جهت خود خواستگاری نمایند، لهذا خداوند حکیم - جلت حکمته - چنین قرار داده که هر که کنیزی را مالک شود، بر او مباح باشد تا این معنی موجب سهولت امر بر او شود و حجت بر او تمام باشد و هرگاه با وجود این مرتکب زنا شود، در دنیا مستحق حد زنا و در آخرت مستوجب عقاب، نمودن بالله منه.

باب چهارم

در بیان آنکه اولی در باب کنیزی که مولی خواهند با او مقاربت نماید، این است که او را آزاد کند، آن‌گاه متعه نماید و مقاربت کند

بدان که کنیزی را که مولی مالک می‌شود، چنانکه بیان کردیم، جایز است که به ملک یمین با او مقاربت کند و همچنین جایز است که او را آزاد کند و به عقد دوام یا متعه تزویج کند و مقاربت نماید. و طریقه دویم اولی و ارجح است، به چند جهت:

اول آنکه ثواب عتق و آزاد کردن از برای او حاصل می‌شود و این ثواب به غایت عظیم است، چنانچه در مقاله سیم مذکور می‌شود.

دویم آنکه هرگاه متعه نماید، فضیلت متعه نیز برای او خواهد بود و فضیلت متعه کردن در اخبار و احادیث بسیار وارد شده و شیخ ابن بابویه و جمعی دیگر از علمای شیعه در این باب کتاب‌ها تألیف نموده‌اند و ما در این رساله به بعضی از آن احادیث اشاره می‌نماییم.

به سند معتبر منقول است که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود که در شبی که به معراج رفتیم، جبرئیل به نزد من آمد و گفت ای محمد! خداوند عالمیان می‌فرماید که آمرزیدم من متعه‌کنندگان امت تو را.

و در حدیث دیگر از عقبه مروی است که گفت به خدمت حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - عرض کردم که شخصی که متعه کند، آیا او را ثوابی هست؟ فرمود: بلی اگر غرض او از متعه کردن رضا و خشنودی خدا و مخالفت آن کسی باشد که متعه را انکار نموده است، یعنی عمر، این ثواب خواهد داشت که متکلم نشود به آن زن به کلمه‌ای، مگر آنکه حق تعالی بنویسد برای او حسنه و دست دراز نکند به جانب او، مگر آنکه بنویسد نیز برای او حسنه. و چون مقاربت کند با او، بیامرزد برای او گناهی، و چون غسل جنابت کند، بیامرزد برای او گناهان به عدد آنچه قطرات آب بر موهای بدن او جاری گردد. پس عقبه از روی تعجب گفت: به عدد هر موی جسد او؟ فرمود: بلی، به عدد هر موی او.

و در حدیث دیگر از بکر بن محمد منقول است که گفت: پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - از متعه کردن. فرمود که مرا خوش نمی‌آید که مسلمانی از دنیا رود و بر او خصلتی از خصلت‌های رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - باقی مانده باشد که به جا نیاورده باشد. پرسیدم که مگر آن حضرت متعه کرده بود؟ فرمود: بلی، پس این آیه کریمه را خواند که واذا اسرّ النبی الی بعض ازواجه حدیثا تا آخر آیه. مؤلف گوید که این آیه اشاره است به قصه ماریه کنیز آن حضرت که او را آزاد نمود و متعه کرد و با او مقاربت نمود؛ و این واقعه را به حفصه و به روایت دیگر به عایشه اظهار نمود و فرمود که به کسی اظهار مکن و آن [شخص] اظهار نمود، و این قصه طولانی است، و در حدیقه سلیمانی به تفصیل مذکور نموده‌ام. و در حدیث دیگر منقول است که مردی از قبیله قریش گفت: دختر عمی داشتم که مال بسیار داشت. به من پیغام نمود که می‌دانی که جمعی کثیر از مردان به خواستگاری من آمدند و من به ترویج ایشان راضی نشدم و اینک به نزد تو فرستاده‌ام که مرا متعه کنی و این نه از این جهت است که مرا رغبت به مردان هست، بلکه به جهت این است که معلوم شده است بر من که حق تعالی در قرآن و کتاب خود متعه را حلال گردانیده است و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در احادیث خود بیان حلیت آن نموده است و زفر آن را حرام کرده؛ به این جهت می‌خواهم که اطاعت کنم خداوند عالمیان را در بالای عرش عظمت او و اطاعت کنم پیغمبر و مخالفت نمایم زفر را، پس بیا مرا متعه کن. من در جواب گفتم: بروم و به خدمت حضرت امام محمد باقر (ع) مشاوره کنم. چون به خدمت آن حضرت رفتم و عرض کردم، فرمود: او را متعه کن؛ خدا رحمت کند شما را.

مؤلف گوید که مراد از زُفر، عمر است و در احادیث، گاهی از او به زفر تعبیر می‌کنند که سنیان نفهمند. و در حدیث دیگر منقول است که راوی به خدمت امام - علیه السّلام - عرض نمود که فدای تو شوم، من پیش‌تر بسیار متعه می‌کردم، پس بد شدم با متعه کردن و آن را شوم شمردم و به این سبب عهد کردم با خدا در میان رکن و مقام و بر خود روزه واجب کردم که من بعد متعه نکنم و اکتان این معنی بر من شاق و گران شده است و از سوگند خود پشیمان شده‌ام و آن قدر مال ندارم که زنی بخواهم. پس آن حضرت فرمود که تو با خدا عهد کرده که اطاعت خدا نکنی؟ به خدا قسم که اگر اطاعت نکنی و متعه کردن را ترک کنی، معصیت خدا خواهی کرد.

سیمم آنکه تأسی به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - می‌شود، زیرا که در حدیث ماریه گذشته که آن حضرت او را آزاد نمود و متعه کرد و متابعت آن حضرت، سنت است و ثمرات عظیمه دارد.

تتهیم

بدان که آنچه ایراد نمودیم، در صورتی است که کنیز از فرقه‌هایی باشد که بندگی آنها بی‌شبهه باشد، و اگر چنین نباشد و از طوایف مشبّهه باشد، جهت دیگر علاوه جهات سابقه می‌شود، و آن این است که مراعات امور واقعی کرده و از آثار بد آنها اجتناب نموده و بیان این آن است که اهل دین و متدینان شرع مبین در افعال و اعمال خود و طریقه سلوک در تکلیفات الهی و امتثال اوامر و نواهی، دو مسلک دارند: **مسلک اول** مسلک جماعت اهل ظاهر و متدینان به ظواهر شرع که ظواهر شرع را منظور می‌دارند و تفحص و تجسس امور واقعی می‌نمایند، و در اختیار این مسلک متمسک‌اند به آنچه در اخبار و احادیث وارد شده از امر به ظاهر [طاهر] و ترک تفتیش.

در کثیری از موارد که بعد از تفتیش، خلاف حکم طاهر ظاهر می‌شود:

اول طهارت اشیا مانند نان و طعام اهل بازار و روغن و کشک و ماست و پنیر الوار و اکراد و شکر و مریبات اهل هند، و امتعه و اقمشه که در هند گازی می‌نمایند، و آب‌ها که در سفر مکه اعراب از چاه‌ها می‌کشند، و امثال آنها از چیزها که بعد از تفحص علم به نجاست، حالیا حاصل می‌شود. **دویم** اموال ظلمه و متغلبه که بعد از تفتیش حرمت آنها معلوم می‌گردد. **سیمم** تزویج زنانی که گویند که شوهری ندارند یا شوهر ایشان وفات یافته یا طلاق گفته، و عده منقضی شده، چنانچه به سند صحیح منقول است که میسر گفت از حضرت صادق - علیه‌السّلام - پرسیدم که گاه هست که زنی را در بیابانی می‌بینم و کسی در آنجا نیست، می‌پرسیم شوهر داری؛ می‌گوید: نه، جایز است که او را متعه کنم. فرمود: بلی، تصدیق کن او را در آنچه خود می‌گوید.

و به سند معتبر دیگر مروی است که ابان بن تغلب عرض کرد به خدمت آن حضرت که گاه هست که در اثنای راه، زنی صاحب جمالی را می‌بینم و ایمن نیستم از اینکه شوهری داشته باشد یا زناکار باشد. فرمود: بر تو لازم نیست که تفحص کنی، بلکه باید که تصدیق [کنی] او را در آنچه ادعا می‌نماید.

و به سند صحیح دیگر از فضیل منقول است که به خدمت آن حضرت عرض نمودم که زنی را متعه

کردم. پس به خاطرم خطور کرد که شاید شوهری داشته باشد. تفتیش نمودم، معلوم شد که شوهر دارد. فرمود که، چرا تفتیش می‌کردی.

مؤلف گوید که، یکی از ثقات نقل نمود از عالم ربّانی، شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی - قدس الله روحه - که می‌فرموده است که در یکی از اسفار، وارد هرات شدم و زنی را متعه کردم. و بعد از آنکه مقاربت واقع شد، زن گفت که من هرگز متعه نشده بودم، مگر متعه شخصی که چند سال قبل از این شده بودم. از او پرسیدم احوال آن شخص را، معلوم شد که والد من، شیخ حسین بن عبدالصمد بوده است. پس آن زن را مرخص کردم و گفتم تو بر من حرام بوده‌ای و به نادانی با تو مقاربت کرده‌ام.

مؤلف گوید که در بعضی از روایات وارد شده که هرگاه مردی، زنی را تزویج نماید، پس معلوم شود که آن زن شوهر داشته است، مرد را حد می‌زنند و زن را سنگسار می‌کنند، و اگر آن مرد را به نزد امام نیاورند، باید که پنج صاع آرد تصدق نماید.

و علما این حدیث را به جهت احادیث سابقه بر این حمل نموده‌اند که او را زنی حاصل بوده به اینکه شوهر دارد و با وجود این گمان، مسامحه نموده و او را تزویج کرده و مقاربت نموده، و الله تعالی یعلم. این است بعضی از مواردی که در اخبار و احادیث، نهی از تجسس واقع شده و موارد دیگر از این قبیل بسیار است که این رساله گنجایش تفصیل آنها ندارد.

مسلك دویم مسلک جماعت اهل ورع و متقیان که مراعات امور واقعی می‌نمایند و در وقوع صفای باطن و حصول ربط کامل به جناب اقدس الهی، اجتناب از شبهات را دخیل می‌دانند، و در اختیار این مسلک متمسک‌اند به ادله عقلیه و شواهد، نقلیه و امارات ذوقیه و تجارب حسیه، و چون تفصیل آن دلایل و استقصای آن شواهد مناسب این رساله نیست، اقتصار می‌نمایم به ایراد چند شاهد:

شاهد اول آنکه کسی که شرابی را به گمان اینکه آب نار است بخورد، مست می‌شود و از معرفت خداوند خود غافل می‌گردد، و آثار بد که بر مستی مترتب می‌شود، از او ظاهر می‌شود.

شاهد دویم آنکه در حدیث وارد شده که حضرت سلیمان از جانب خداوند عالمیان مأمور بود به تعذیب جنیان و دیوان که کافر بودند و چون شروع کرد به بنای بیت المقدس، امر کرد ایشان را که سنگ‌های گران بر دوش گیرند و برای عمارت بیت المقدس به پای کار آورند. در آن حال، شیطان - علیه اللعنه - به نزد ایشان آمد و پرسید: چه حال دارید؟ گفتند: بدترین احوال، زیرا که از صبح تا شام به این مشقت گرفتاریم. شیطان گفت: مشقت شما سهل است، زیرا که شب‌ها استراحت می‌نمایید. چون این سخن در میان ایشان گذشت، باد که مسخر سلیمان بود، این سؤال و جواب را به سلیمان رسانید. پس سلیمان امر نمود که من بعد شب‌ها نیز کار کنند. بار دیگر شیطان به نزد ایشان آمد و همان سؤال نمود. جواب گفتند که حال ما بدتر شد، زیرا که الحال مأمور شده‌ایم که شب‌ها نیز کار کنیم. شیطان گفت: در وقت رفتن، بار گران بر دوش می‌گیرید، لیکن در هنگام برگشتن باری ندارید، و راحت می‌یابید. باد این گفتگو را باز به گوش سلیمان رسانید و او امر نمود که در هنگام رفتن سنگ ببرند و در حالت برگشتن خاک بیاورند. و چون سلیمان کار بر ایشان سخت کرد و به این حد تنگ گرفت، دولت او به آخر رسید و در آن اوان از دنیا رفت.

شاهد سیم آنکه در روایات مذکور است که روزی متوکل عباسی - علیه اللّٰعنه - به حضرت فاطمه زهرا - صلوات الله و سلامه علیها - دشنام داد و فحش گفت، و منتصر پس او حاضر بود و این سخن شنیع را از پدر لعینش شنید. پس منتصر از یکی از علمای آن عصر استفتا نمود. عالم گفت که هر که چنین سخنی را به گوش خود شنود، جایز است که او را به قتل رساند، لیکن فرزندی که پدر را به قتل آورد، بهره‌ای از زندگانی دنیا نمی‌برد و عمرش کوتاه می‌شود. منتصر چون فتوی قتل را شنید، گفت: هرگاه من در قتل او اطاعت امر خدا کرده باشم، از کوتاه شدن عمر خود مضایقه ندارم. پس تمهید کرد و در کمین بود تا او را به قتل رسانید و بعد از قتل پدر، هفت ماه زندگانی کرد.

مؤلف گوید که از این شواهد، مفهوم و مستفاد می‌گردد که امور واقعیه را مدخلیت عظیم هست و آثار و خواص آن امور، غالباً مترتب می‌شود، هرچند به حسب ظاهر شرع، رعایت آن امور واجب و لازم نباشد. و تحقیق این مطلب آن است که آثار و خواص اشیا بر دو نوع است:

نوع اول آثار و خواص طبیعی، یعنی خاصیت چند که بر طبایع و صور نوعیه بسایط یا امزجه مرکبات مترتب می‌شود، مانند تبرید کافور و تسخین قرنفل و امثال آنها.

دوم آثار و خواص دیگر که حق تعالی در عالم تکلیف نظر به مصلحت نظام عالم آنها را خواص و لوازم افعال و اعمالی چند قرار داده، مانند زوال استیلا و دولت که خاصیت سخت گرفتن بر گروه ذی‌حیات است، و نقص عمر که خاصیت قتل پدر است، و چنان که خواص نوع اول تخلف نمی‌کند، مگر در صورت خرق عادت خواص، نوع ثانی نیز تخلف نمی‌نماید، مگر آنکه حق تعالی در ماده‌ای از مواد، منع نوبت آن خاصیت‌ها نماید.

و بالجمله ارتکاب اموری که به حسب ظاهر شرع جایز و مباح باشد، لیکن به حسب واقع و نفس الامر خواص بد داشته باشد، اگر چه موجب اثم و گناه نیست، اما به حسب عادت مستلزم آن مفاسد عظیمه هست، و اگر حق تعالی درباره مرتکب آن امور خرق عادت نکند، آن آثار بد ظاهر می‌گردد.

و از این قبیل است نیز تصرف نمودن اموال شبهه‌ناک؛ و لهذا در حدیث وارد شده که بپرهیز از شبهات تا نیفتید در هلاکت. و سرّ این حدیث آن است که آن کسی که اجتناب نمی‌کند از اموال شبهه‌ناک و خود را خوش‌دل می‌سازد به اینکه این اموال به حسب ظاهر شرع، مباح و حلال است و تناول می‌نماید، چون آن مال جزو بدن او می‌شود، گوشت و خون حرامزاده در بدن او متکون می‌شود. و بدن، آلت آدمی است در عبادت، و عمل صالح و به وسیله قوت بدن عبادت و بندگی خدا می‌کند، و معلوم است که قوتی که از مال شبهه‌ناک به هم رسد و آن قوت خاصیت‌های بد داشته باشد، آلت عبادات مخلصانه و طاعات خالصانه نمی‌شود، زیرا که از حرامزاده، خیر و نیک صادر نمی‌گردد و نطفه‌ای که از آن اموال حاصل شود نیز، سعادت‌مند نخواهد بود.

یکی از ثقات نقل می‌نمود که در زمان نواب خاقان گیتی ستان - انارالله برهانه - شخصی از اترک و ارباب مناصب، فرزندان بسیار داشت. یکی از فرزندان او در غایت صلاح و سداد بود، و او را همسایه‌ای بود از اهل علم و ورع و تقوی و او نیز فرزندان بسیار داشت و یکی از آن فرزندان، جاهل و فاسق و بی‌سعادت

بود. روزی آن ترک به آن مرد صالح گفت: چه عجیب است که از من چنین فرزندی و از تو چنان فرزندی به هم رسیده است؟ مرد صالح گفت: عجب نیست، زیرا که من طعام تو را خورده‌ام و از طعام شبهه‌ناک تو نطفه این فرزند به هم رسیده است، و تو طعام مرا خورده و از طعام حلال من نطفه این فرزند صالح تو به هم رسیده است. و در این مقام، سخن بسیار است و تفصیل آن سخنان، مناسب این رساله نیست.

چون حال این دو مسلک معلوم شد، اکنون گوئیم که بر هر ذی عقلی، معلوم و واضح است که مسلک ثانی، اولی و ارجح است، زیرا که در این مسلک، مراعات ظواهر شرع و امور واقعیّه هر دو واقع می‌شود، و ثمرات خیر امور واقعی مترتب می‌گردد، و احتیاطی که به حسب دین مرغوب است، به عمل می‌آید، و احتراز از شبهات که در اخبار و روایات ترغیب به آن شده و مثمر ثمرات عظیمه است، مرعی می‌شود و بنابر این است که اهل ورع و تقوی و طالبان قرب و رضا، خشنودی جناب اقدس حق تعالی از علمای اخبار در همه ازمه و اعصار پیوسته صاحب این مسلک بوده‌اند و از شبهات اجتناب تمام می‌نموده‌اند. و مسلک اول را وظیفه عوام مکلفان می‌شمرده‌اند، زیرا که خداوند حکیم - جلت حکمته - در این شریعت که شریعت سمحه سهله است، بنابر حکمت کامله و مصلحت شامله، امور صعبه و اعمال عسره را بر عامه مکلفان واجب و لازم نگردانیده و در احکام عامه تکلیفی، تسهیل امر را منظور داشته تا شاهراه هدایت و انقیاد و اطاعت بر ایشان، واسع و فراخ باشد و به مخالفت آن امور صعبه که بر اکثر مکلفان شاق و گران است، مستوجب عذاب و مستحق عقاب نگردند و معلوم است که این حکمت بالغه درباره تکلیفات عامه واجب ملحوظ و منظور است نه تکالیف خاصه مرغوبه که گروه خواص و خواهشمندان قرب و اختصاص به آنها اتیان می‌نمایند، زیرا که ادراک سعادت قرب و فوز به درجه عالیه اختصاص، بدون مجاهده و تحمل امور شاقه و اتیان به تکالیف خاصه صعبه از برای احدی حاصل نمی‌شود، چنانچه به این معنی اشاره است آنچه حق تعالی می‌فرماید:

و الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.

و هر گاه معلوم شد که مسلک دوم، اولی و ارجح است، معلوم می‌گردد که هرگاه مولی کنیز خود را آزاد و به عقد متعه درآورد، مراعات امور واقعی نموده و فرزندی که او را به هم رسد بی شبهه خواهد بود، و الله الموفق.

تکمیل

بدان که اختیار طریقه دوم، فایده دیگر نیز دارد، و آن این است که استبرا از او ساقط است، و بدون استبرا، مقاربت بر او حلال است، به خلاف طریقه اول که چون کنیز به ملک او در آمده و از جهت ملک با او مقاربت می‌نماید تا استبرا نکند، بر او جایز و حلال نیست. و در حدیث وارد شده که زنا به مال خود کرده است، یعنی حکم زنا دارد، ولیکن در مرتبه زنا با زن بیگانه نیست، و گناهی از زناهای دیگر کمتر است. و استبراء آن است که بعد از مالک شدن آن کنیز، انتظار بکشد تا در ملک او حیض شود، و از حیض بیرون آید، اگر کنیزی باشد که حیض می‌دیده باشد یا چهل و پنج روز از هنگام خریدن او بگذرد، اگر حیض نبیند. و غرض از استبراء این است که معلوم شود که حامله نیست و رحم او بری است از فرزند تا به سبب

مقاربت منی او با منی دیگری مخلوط نشود.

و بدان که این استبراء که گفتیم، در چند صورت ساقط می‌شود و بدون استبراء، مقاربت جایز است. **اول** آنکه چون به ملک او در آید حیض باشد، زیرا که در این صورت چون از حیض فارغ شود، مقاربت او جایز است.

دویم آنکه مالک کنیز که از او به مولی منتقل می‌شود، عادل باشد و خبر دهد که استبراء کرده‌ام و در ملک من حیض شده است و بعد از حیض با او [مقاربت] ننموده‌ام یا چهل و پنج روز گذشته است که با او مقاربت نکرده‌ام.

و از بعضی احادیث مفهوم می‌شود که اگر مالک امین باشد و بر قول او وثوق و اعتمادی باشد و اخبار کند که استبراء نموده‌ام، استبراء نیز ساقط است، اگر چه عادل نبوده باشد.

سیّم آنکه مالک کنیز زنی باشد و از آن زن به مولی منتقل شود؛ چه در این صورت نیز به قول مشهور میان علما استبراء واجب نیست.

چهارم آنکه آن کنیز یائسه باشد، یعنی پنجاه سال از عمر او گذشته باشد و از حیض مأیوس شده باشد، یا صغیر باشد و هنوز حیض ندیده باشد و چون به ملک مولی در آید، بالغ شود.

پنجم آنکه حامله باشد، چه مشهور این است که در این صورت نیز جایز است مقاربت او بدون استبراء. و بعضی از علما گفته‌اند که تا وضع حمل او نشود، مقاربت او جایز نیست، و این قول احوط است.

وصل

بدان که شهید ثانی شیخ زین الدّین - رحمه الله علیه - و جمعی دیگر از متأخرین علما گفته‌اند که هرگاه استبراء واجب شده باشد و مولی خواهد که بدون استبراء مقاربت نماید، به چند وجه حیلۀ شرعی می‌تواند نمود که استبراء ساقط می‌شود.

وجه اول آنکه زنی را واسطه کند تا کنیز را از مالک بخرد، آن‌گاه او از آن زن بخرد یا بعد از آنکه او را از مردی خریده باشد، به زنی بفروشد و باز از او بخرد، زیرا که در این دو صورت چون از زن به او منتقل می‌شود، استبراء واجب نیست.

وجه دویم آنکه کنیز را به مردی آزاد یا به بنده تزویج کند و آن مرد بدون آنکه مقاربت نموده باشد، او را طلاق گوید، چه در این صورت مولی بدون استبراء مقاربت می‌تواند نمود.

وجه سیّم آنکه کنیز را آزاد کند و به عقد دوام یا به عقد متعه تزویج نماید. بیان نمودیم، و الله تعالی یعلم.

باب پنجم

در بیان حال امهات اولاد بعضی از ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - که ملک یمین بودند یا به حباله نکاح در آمده بودند

بدان که روایاتی که در احوال ایشان وارد شده و در مقاله اول به بعضی از آنها اشاره نمودیم، قابل چند احتمال است.

احتمال اول آنکه همگی آنها به عقد و نکاح آن بزرگواران در آمده باشند، چه در احادیثی که پیش گذشت، مذکور است که حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - شهربانو را به حضرت امام حسین(ع) و نرجس خاتون را به حضرت امام حسن عسکری - علیهما السلام - تزویج نمود، و این دو تزویج گرچه مطابق وضع ظاهر نبود، لیکن احکام پیشوایان دین و رای احکام سایر مؤمنین است و احیاء و اموات ایشان در یک حکم‌اند، و خواب و بیداری ایشان از یک عالم است و ممکن است که به حسب ظاهر نیز عقدی شده باشد. و مؤید این است که آنچه در واقعه شهربانو گذشت که حضرت امیرالمؤمنین(ع) به عمر فرمود که هر که را او اختیار نماید به نکاح او در آورد، و در وقایع دیگر نیز عقد نکاح دوام یا منقطع واقع شده باشد، و در روایاتی که به ما رسیده است، مذکور نباشد. و ایضاً مؤید این احتمال است و جوه ترجیح عقد بر ملک یمین، چنانچه پیش گذشت، خصوصاً وجه اخیر، چه بعید است که آن بزرگواران تأسی به جد بزرگوار خود ننموده باشند.

احتمال دوم آنکه بر ملک یمین باقی باشند، چه در اخبار و احادیث، ترغیب و تحریص به ملک یمین بسیار واقع شده، چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - منقول است که فرمود: بر شما باد به کنیزان، زیرا که در رحم‌های ایشان برکت است. و در حدیث دیگر منقول است که شخصی شکایت کرد به حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - از زیادتی بلغم، فرمود: آیا کنیزی نداری که تو را بخنداند؟ گفت: نه. فرمود که به هم رسان که او از تو قطع بلغم می‌کند.

به روایت دیگر فرمود که در همه چیز اسراف می‌باشد، مگر در زنان، زیرا که حق تعالی فرموده است: فَاَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتْنِي وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ، [نساء: ۳] یعنی نکاح آنچه طیب و پاکیزه باشد از برای شما از زنان دو دو و سه سه و چهار چهار. و باز فرموده وَ اَحِلَّ لَكُمْ مَا وَّرَاءَ ذَلِكُمْ، یعنی حلال است از برای شما ما سواى زنان، یعنی کنیزان هر چند بسیار باشند. و در حدیث دیگر وارد شده که حضرت سلیمان - علی نبینا و آله و علیه السلام - در یک قصر، سیصد زن مهریه داشت و هفت کنیز خاصه.

و در حدیث دیگر آنکه حضرت امام موسی کاظم - علیه السلام - فرمود که سه چیز است که هر که لذت آنها دریافت، هرگز ترک نمی‌کند: اول ازاله موهای زیاد بدن. دوم تشمیر جامه، سیم مباشرت کنیزان. و به روایت دیگر، حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: سه چیز است که هر که عادت به آنها کرد، هرگز ترک نمی‌کند: شعر گفتن و تشمیر جامه و مباشرت کنیزان. مؤلف گوید که تشمیر جامه در این دو حدیث، دو احتمال دارد: دامان بر کمر زدن به جهت آنکه جامه به زمین نرسد و از نجاسات محفوظ ماند، و کوتاه کردن جامه. و این هر دو سنت است، و در احادیث امر به آنها واقع شده است.

و در حدیث دیگر وارد شده که راوی گفت: من و جمعی دیگر در خدمت حضرت امام موسی - علیه السلام - در مسجد مدینه نشستیم بودیم و در باب زنان سخن می‌گفتیم و بسیار حرف زدیم و آن حضرت

۱. ثَلَاثٌ مَنْ عَرَفَهُنَّ لَمْ يَدْعُهُنَّ جَزُ الشَّعْرِ وَ تَشْمِيرُ الثِّيَابِ وَ نِكَاحُ الْاِمَاءِ [کافی: ج ۶، ص ۴۸۴] به نظر می‌رسد تعبیر «شعر گفتن» در متن، نادرست باشد.

ساکت بود و تا ما حرف می‌گفتیم، حرفی نمی‌فرمود. چون ساکت شدیم، فرمود: زنان آزاد را پس نام مبرید، ولیکن بدانید که بهترین کنیزان، آن کنیزی است که تو او را دوست داری و صاحب عقل و ادب باشد، و به امر و نهی تو محتاج نباشد، و از او پست‌تر کنیزی است که او را دوست داری و ادب نداشته باشد، و باید که او را پیوسته امر و نهی نمایی، و از او زبون‌تر کنیزی است که او را دوست داری و نه عقل داشته باشد و نه ادب و چون او را دوست می‌داری، صبر می‌کنی بر آنچه می‌کند. و اما کنیزی که او را نخواهی و نه عقل داشته باشد و نه ادب، پس میانه او و خود فاصله کن در بای اخضر را، و احادیث در باب کنیزان خاصه بسیار است. **احتمال سیم** آنکه به طریق تحلیل باشد، و هریک از آنها ملک امام پیش باشد و مقاربت او را برای امام بعد حلال کرده باشد.

این است احتمالات محتمله در این باب. و محتمل است نیز که بعضی به طریق نکاح و بعضی به طریق ملک یمین و بعضی به طریق تحلیل بوده باشند.

تتمیم

اگر گویند که در ماسوای احتمال اول، مراعات طریقه دویم که وجوه ترجیح آن را در باب سابق بیان نمودیم، نشده است و با وجود آنکه آن طریقه ارجح باشد، چگونه آن بزرگواران آن را اختیار نفرموده‌اند، گوییم که ممکن است که این به جهت نکته‌ای باشد و آن این است که فرزندان شیعیان که از کنیزان خاصه متولد شوند، محل تعبیر و سرزنش نبوده باشند، زیرا که آن بزرگواران که پیشوایان عالمیان‌اند، هرگاه روا باشد که از کنیزان خاصه به هم رسانیده باشند، چگونه دیگران محل ملامت خواهند بود، و نظایر این را بسیار است که ایشان به جهت بیان جواز یا به جهت تسهیل امر بر امت، مرتکب امور مرجوحه می‌شده‌اند، و تفصیل آن نظایر، مناسب این رساله نیست، و ممکن است که در این باب مصلحت‌های دیگر نیز بوده باشد که عقول ناقصه ما، از درک آنها قاصر باشد، و الله تعالی یعلم.

وصل

از آنچه بیان نمودیم، مستنبط می‌شود جواب سؤالی دیگر که در خاطرها خُطور می‌کند و آن این است که از شواهد و دلایل معلوم می‌شود که شرافت پدر و مادر به فرزندان سرایت می‌کند، و به این جهت است که در اخبار و احادیث بسیار امر شده است به مراعات اولاد رسول خدا و ائمه هدی - علیهم الصلوٰه و التحیة و الثناء - یعنی امام‌زادگان و سادات عالی‌شان که به سبب تولد از ایشان کسب شرافت و نجابت نموده‌اند. و از این ضابطه مفهوم می‌شود که فرزندی که مادر او مانند پدر، نجیب و شریف باشد، اشرف است از فرزندی که مادر او نجیب نبوده باشد، و هرگاه چنین باشد، پس به چه جهت آن بزرگواران اختیار کنیزان نموده‌اند، و از اقارب و خویشان خود که به شرف انتساب حضرت رسالت و ائمه سابقه - علیهم السلام - مشرف و سرافراز بوده‌اند، خواستگاری ننموده‌اند.

جواب این است که ممکن است که در این باب، همان نکته و همان مصلحت مرعی باشد، زیرا که معلوم است که امام زمان را حاجتی به کسب نجابت و شرافت از دیگری نیست، بلکه حق تعالی امام هر زمان و خلیفه هر عصر و اوان را به مرتبه‌ای بزرگوار و عالی‌مقدار گردانیده که فوق آن بزرگواری و برتری متصور

نیست. و بالجمله شرافت ایشان نه به مرتبه‌ای است که قابل زیاده باشد تا از والدین خود کسب زیادتی نمایند، بلکه دیگران به انتساب به ایشان کسب شرافت می‌کنند و هرگاه محتاج به این نباشند، پس رواست که اختیار کنیزان نموده باشند، به جهت مراعات آن نکته که بیان نمودیم، و الله تعالی يعلم.

تکمیل

بدان که امهات آن بزرگواران که ذکر نمودیم، اگرچه از سادات عظام و اولاد کرام حضرت رسالت و ائمه کرام - علیهم الصلاة والسلام - نبوده‌اند، اما هر یک نجیب و بزرگ‌زاده بوده‌اند، و به حسب اخلاق حمیده و اوصاف جمیله و افعال و اعمال صالحه ممتاز بوده‌اند. و جهات شرافت و امتیاز ایشان از روایاتی که در مقاله اول ایراد نمودیم، قدری مفهوم و مستفاد می‌گردد؛ اما حضرت شهربانو و نرجس خاتون، مادر حضرت امام زین‌العابدین(ع) و حضرت صاحب‌الامر - صلوات الله و سلامه علیهما - به جهت آنکه پادشاه‌زاده بودند، زیرا که پادشاهان هر چند کافر بوده باشند، باز گرامی و مستحق رعایت‌اند، و لهذا در احادیث سابقه گذشت که حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - در باب حضرت شهربانو - رضی الله عنها - فرمود که او پادشاه‌زاده است و حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده است که گرامی دارید کریمان هر قومی را.

و ایضاً در حدیث دیگر وارد شده که چون حضرت ابراهیم خلیل - علی نبینا و آله و علیه السلام - را نمرود لعین از بلاد خود بیرون کرد، و حضرت ابراهیم از بلاد او بیرون رفت، داخل ملک پادشاهی شد از قبطیان که او را عواره می‌گفتند. معجزات عظیمه از ابرهیم مشاهده نمود و به این جهت مهابتی از ابراهیم در دل او افتاد و او را تعظیم و تکریم بسیار نمود. پس با او گفت: تو ایمنی از آنکه من متعرض حرمت تو شوم یا چیزی از اموال تو را بگیرم. به هر جا که خواهی برو، ولیکن مرا حاجتی به سوی تو هست. ابراهیم گفت: آن حاجت چیست؟ گفت: می‌خواهم مرا رخصت دهی که کنیزک جمیله خوش روی عاقل دانائی دارم؛ آن را به ساره، زوجه تو ببخشم که خدمت او کند. ابراهیم رخصت داد. پادشاه هاجره را به ساره بخشیده، پس ابراهیم با اهل و اموال خود روانه شد که از شهر او بیرون رود. پادشاه او را مشایعت کرد و از برای تعظیم و مهابت او، در پشت سر او راه می‌رفت. پس حق تعالی به او وحی کرد که ای ابراهیم! بایست و از پیش روی پادشاه جباری که تسلط بر او یافته، راه مرو، و او را مقدم دار و از عقب او برو و تعظیم او بکن که او مسلط است، و ناچار است روی زمین را از پادشاهی که در زمین باشد یا نیکوکار یا بدکردار. پس ابراهیم ایستاد و به پادشاه گفت: پیش برو که خدای من در این ساعت به من وحی فرمود که تو را تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه بروم برای اجلال و بزرگی تو. پادشاه چون این سخن را شنید، گفت: خدای تو به تو چنین وحی نمود؟ ابراهیم گفت: بلی. پادشاه گفت: شهادت می‌دهم که خدای تو صاحب رفق و مدارا و بردباری و کرم است و مرا راغب گردانیدی به دین خود. پس پادشاه ابراهیم را وداع کرد و ابرهیم رفت و چون مدتی بود که ابراهیم را از ساره فرزندی نمی‌شد، به ساره گفت: اگر خواهی هاجره را به من فروش، شاید که حق تعالی به من از او فرزندی کرامت فرماید که خلف ما باشد، و هاجره را از ساره خرید و با او مقاربت کرد و اسماعیل - علیه السلام - از او به وجود آمد.

مؤلف گوید که سرّ این معنی و حکمت در این باب که پادشاهان هرچند کافر باشند، باید که گرامی و محترم باشند، دقیق است، و بیان موقوف است بر تنقیح بعضی از مسائل قضا و قدر، و این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد.

و اما حمیده، مادر حضرت امام موسی کاظم(ع) به جهت آنکه حضرت امام محمد باقر - علیه‌السلام - انتظار می‌برد تا برده‌فروش او را بیاورد و ابن عکاشه را فرستاد به خریدن او، و چون او را به خدمت آن حضرت آورد و از نام او سؤال نمود، فرمود که پسندیده در دنیا و ستایش کرده خواهی بود در آخرت؛ و ایضاً پیش گذشت که هرگاه نخاس می‌خواست که با او نزدیکی کند، مرد سفید مویی مانع او می‌شد از آن امر و حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود که حمیده پاک و پاکیزه است از چرک و عیب، مانند شمش طلای خالص، و پیوسته ملائکه به امر حق تعالی او را حراست می‌کردند که دست بیگانه به او نرسد تا به دست من آمد برای بزرگواری من و بزرگواری حجت بعد از من.

و اما طاهره، مادر حضرت امام رضا - علیه‌السلام - به این جهت که حضرت امام موسی کاظم - علیه‌السلام - خود به جهت طلب او به نزد برده‌فروش رفت و نه کنیز را به خدمت آن حضرت حاضر کرد، هیچ‌یک را قبول نفرمود. پس روز دیگر هشام را فرستاد و فرمود به هر قیمت که بگوید، او را بخر. و ایضاً نخاس نقل نمود که زنی از اهل کتاب او را دید و گفت: سزاوار نیست که این نزد مثل تو کسی باشد، بلکه باید که نزد بهترین اهل زمین باشد. و چون به تصرف او در آید، بعد از اندک زمانی پسری از او به وجود آید که اهل مشرق و مغرب او را اطاعت کنند.

و اما سبیکه مادر حضرت امام محمد تقی - علیه‌السلام - به این جهت که او از اهل بیت ماریه، مادر ابراهیم، فرزند حضرت رسول - صلی‌الله‌وآله‌وسلم - بود و حضرت امام رضا - علیه‌السلام - در حق او فرمود که او طاهر و مطهر آفریده شده بود.

و اما سمانه مادر حضرت امام علی نقی و حدیث مادر حضرت امام حسن عسکری - علیهما‌السلام - به این جهت که ایشان نیز موافق روایات در غایت بزرگی و صلاح و نهایت ورع و تقوی بودند.

تذییل

اگر گویند که مکروه است تزویج کودک زنان سند و هند و قندهار و زن دادن به مردان ایشان و در حدیث وارد شده که ایشان نجیب نمی‌باشند و همچنین مکروه است تزویج نمودن سودان، یعنی سیاهان، و در حدیث وارد شده که مخر کنیز سیاه را و اگر ناچار باشی از خریدن آن، پس نوبی بخر، و از احادیث سابقه معلوم می‌شود که حضرت رسول - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - ماریه را که کنیز سیاهی بود، آزاد کرد و او را متعه نمود، ابراهیم فرزند آن حضرت از او به هم رسید و حضرت امام رضا - علیه‌السلام - نیز از سبیکه که از اهل بیت ماریه بود، حضرت امام محمد تقی - علیه‌السلام - را به هم رسانید و این مخالف آن است که ذکر نمودیم، **گوییم:**

ممکن است که ماریه و سبیکه نوبی بوده باشند و در دو واقعه به اعتبار جهاتی چند، تحصیل ولد از ایشان راجح باشد و آنچه در حدیث وارد شده، محمول بر غالب باشد و ممکن است که یکی از آن جهات،

همان نکته باشد که اشاره نمودیم که معلوم شود که جایز است و جمعی که از کنیزان سیاه متولد شده باشند، محل ملامت نبوده باشند؛ والله تعالی يعلم حقایق الامور.

باب ششم

در بیان حقوق مالیک بر مولی

بدان که مولی را بر بنده، چنانچه حقوقی که ایراد نمودیم لازم نیست، همچنین بنده را نیز بر مولی حقوق بسیار هست که باید مولی آنها را مرعی دارد، به چند جهت:

اول آنکه او از فرزندان آدم است و حق تعالی فرموده: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**، یعنی به تحقیق که ما گرامی گردانیده‌ایم همه فرزندان آدم را.

دویم آنکه مسلمان شده و صاحب ایمان گردیده و حق تعالی فرموده: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**، یعنی همه مؤمنان با یکدیگر برادرانند.

سبیم آنکه از آیات کریمه و اخبار و احادیث کثیره مفهوم می‌شود که هدایت به دین اسلام و اختیار مذهب حق امری است از جانب حق تعالی، و هر که را می‌خواهد و قابل دین حق می‌داند، آنها را هدایت می‌نماید. و ایضاً غالب بردن و مغلوب شدن و عزیز بودن و ذلیل گردیدن نیز از جانب خداست؛ پس لازم است بر مولی که به شکرانه آنکه حق تعالی او را هدایت نموده و مسلم فطری گردانیده و بنده او را مملوک و مطیع و مغلوب و ذلیل او گردانیده، مراعات او نماید و به این اشاره است آنچه در حدیث وارد شده که عقوبت مکنید آفریده‌های خدا را، به درستی که حق تعالی شما را مالک گردانیده است و اگر می‌خواست چنان می‌کرد که ایشان مالک شما باشند.

و این حقوق بر دو نوع است:

نوع اول حقوق واجبه و آنها چند چیز است:

اول آنکه اصول دین را که بر همه کس واجب است شناختن آنها و فروع دین که بر او واجب است عمل نمودن به آنها، به او تعلیم نماید یا به دیگری رجوع کند که تعلیم او نماید.

دویم آنکه اگر خواهد که به غسل جنابت یا غسل حیض و استحاضه و نفاس به حمام یا امثال حمام از مواضعی که در آنجا غسل کند، رَوَد، مانع او نشود، و همچنین هرگاه خواهد که وضو و نماز کند. و بالجمله هریک از امور واجبه را که خواهد به جا آورد، در آن حال به او خدمتی که مانع از اتیان به آن امر واجب باشد، نفرماید و بگذارد که مشغول به آن امر واجب شود.

سبیم آنکه هر گاه کنیز حایض باشد، مقاربت او ننماید، خواه او راضی باشد یا او را مجبور سازد.

چهارم آنکه ماکول و ملبوس او را به او رساند، و ضابطه در باب ماکول واجب این است که قوت غالب آن شهر باشد که امثال آن مولی، یعنی جماعتی که در مرتبه او باشند، در پریشانی و توانگری به غلامان و کنیزان خود در آن شهر بخوراند، از نان گندم یا نان جو، نان خورشکی که معمول امثال او باشد در آن بلد. و اقوی این است که واجب است که آن قدر به او بدهد که سیر شود و بدنش ضعیف نگردد، اگرچه آن بنده

آکول باشد و چیز بسیار خورد. و بعضی از علما گفته‌اند زیاد از قدر متعارف واجب نیست، هر چند نظر به اشتها و خواهش او کم باشد، و این قول ضعیف است.

و همچنین ضابطه در باب ملبوس واجب آن است که متعارف و معمول امثال او باشد که در آن شهر و غلامان و کنیزان خود پوشانند، از جامه‌های پنبه و کتان و امثال آنها از جامه‌های نفیس و غیر نفیس. و بالجملة در هریک از ماکول و ملبوس واجب است که رعایت معمول و متعارف امثال خود و آن بلد نماید، هر چند مولی در ماکول و ملبوس خود به جهت بخل و خست یا ریاضت نفس به کمتر از معمول اکتفا نماید.

و باید که در هر فصلی، رعایت ماکول و ملبوس آن فصل نماید. چنانچه در فصل میوه به وضع متعارف میوه به ایشان دهد، و در فصل سردی هوا جامه‌های زمستانی به ایشان دهد، و هرگاه بندگان متعدد داشته باشد، اولی این است که با همه به یک وضع سلوک نماید، و اگر کنیزان جمیله را که خاصه او باشند در ماکول و ملبوس ترجیح دهد، جایز است، والله تعالی یعلم.

پنجم آنکه هرگاه مستحق تأدیب باشد، او را بزند و اگر تأدیب او ضرور شده باشد، به قدر ضرورت اکتفا نماید، و به اقل تأدیب او را بزند.

نوع دوم حقوق مستحبّه، و آنها چند چیز است:

اول آنکه اگر او خواهد که تحصیل علوم و متعارف حقّه زیاده بر قدر واجب نماید، مانع او نشود، بلکه او را ترغیب و تحریر برکسب آنها نماید. خواه آن علوم متعلق به اصول دین باشد یا به فروع دین.

دویم آنکه اگر خواهد که عبادات واجبه را در اول وقت که وقت فضیلت آن عبادات است ادا نماید، یا نمازهای سنت از نوافل شبانه‌روزی و غیر آنها را به جا آورد یا تعقیبات و اذکار و ادعیه را به نحوی که مأثور است بخواند یا تلاوت قرآن نماید یا روزه سنت بردارد یا به مساجد برای عبادت و نماز جماعت رود یا به سفر حج و عمره سنت یا به زیارات رود، مانع او نشود، بلکه او را در اتیان به آنها ترغیب نماید تا در ثواب آن عبادات شریک باشد.

سیم آنکه اگر خواهد که به دیدن خویشان و اقارب خود یا به دیدن علما و صلحا و سادات و برادران ایمانی رود یا سعی در حوایج ایشان نماید و از پی کارهای ایشان رود، او را مرخص نماید.

چهارم آنکه اگر مالی که دست اوست، خواهد که به فقرا و مساکین بذل نماید یا در صدقات جاریه مانند وقف یا ساختن پل و رباط و مسجد و مدرسه و امثال آنها صرف نماید، او را مرخص سازد تا ثواب آنها از برای او بوده باشد.

پنجم آنکه از طعامی که خود می‌خورد به او بخوراند و در حدیث وارد شده هر گاه یکی از شما خادم او طعامی برای او بیاورد، باید که او را به نزد خود بنشانند و با آن، آن طعام را تناول نماید، و اگر چنان نکند، پس لااقل قدری از آن طعام را به او بدهد که تناول کند.

و به روایت دیگر هرگاه یکی از شما به مملوک خود بفرماید که به جهت او طعامی بسازد و او گرمی آتش و پختن طعام و مشقت آن را متحمل شود و طبخ نماید و به نزد او بیاورد، باید که او را به نزد خود

بنشانند و با او تناول نماید یا لقمه از آن طعام را به دست او دهد و بگوید که این را تناول نما؛ و همچنین از جامه‌ها که خود می‌پوشد، به او بیوشانند.

و بالجمله واجب آن است که مأکول و ملبوس معمول متعارف به او بدهد و سنت آن است که او را با خود شریک گرداند و در سفره خود بنشانند و از طعام خود به او خوراند، خصوصاً هرگاه آن بنده برای او آن طعام را پخته باشد و مهیا نموده باشد، و همچنین از لباس خود به او بیوشانند.

ششم آنکه خدمتی که بر او گران باشد، به او نفرماید و تا تواند در خدمات او تخفیف دهد، خصوصاً هرگاه اوقات سردی یا گرمی هوا یا اوقات استراحت باشد، مانند وقت خواب و امثال آن و همچنین ماه مبارک رمضان و امثال آن.

و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - منقول است که فرمود چهار صنف است که در هر که یافت شود، حق تعالی او را در اعلیٰ علیین در اعلائی غرفه‌های شرف ساکن گرداند. کسی که پناه دهد یتیمی و او متوجه احوال او شود و نسبت به او به منزله پدر مهربان باشد، و کسی که رحم کند بر ضعیفان و ایشان را یاری نماید و کسی که مال خود را صرف پدر و مادر کند و با ایشان مدارا نماید و احسان کند و ایشان را آزرده نکند و کسی که تندی و سفاهت با بنده خود نکند و او را یآوری نماید بر خدماتی که می‌فرماید و کاری که بر او دشوار باشد به او نفرماید.

و در احادیث دیگر وارد شده که هرگاه در روز به او خدمات فرموده باشد، شب را برای راحت او بگذارد و برعکس، هر گاه در شب خدمات فرموده باشد، روز را برای راحت او بگذارد و در ایام تابستان در وقت قیلوله، او را بگذارد که استراحت کند.

هفتم آنکه هرگاه مشغول اکل و شرب و امثال آن از امور خود باشد، او را از خدمت معاف دارد، چنانچه در حدیث معتبر منقول است که یاسر و مادر خادمان حضرت امام رضا - علیه السلام - گفتند که آن حضرت به خادمان خود می‌فرمود که اگر من بر بالای سر شما ایستاده باشم در وقت طعام خوردن شما، برنخیزید تا فارغ شوید. و بسیار بود که آن حضرت یکی از ما را می‌طلبید، می‌گفتند او چیزی می‌خورد. می‌فرمود بگذارید تا فارغ شود و هرگز ما را در وقت طعام خوردن، خدمت نمی‌فرمود.

هشتم آنکه به او بدخویی نکند و در حدیث وارد شده که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود که داخل بهشت نمی‌شود کسی که خدعه بسیار کند و نه کسی که مکر بسیار کند، و نه کسی که خیانت کند و نه کسی که با مملوکین خود بدخویی کند.

نهم آنکه از روی تکبر با او سلوک ننماید. و در حدیث وارد شده که حضرت امام رضا - علیه السلام - چون خلوت می‌شد و سفره می‌آوردند، همه غلامان خود را بر سر خوان می‌طلبید و همچنین همه منسوبان خود را می‌طلبید، حتی دربانان و خدمتکاران را. بدان که همچنان که به وضع تکبر با ایشان سلوک نمودن مذموم است، همچنین با ایشان لعب و بازی کردن نیز مذموم است و در حدیث واقع شده که مولی با بندگان خود استهزا نکند که وقار او بر طرف می‌شود.

دهم آنکه اگر از او تقصیری یا لغزشی یا نسیانی صادر شود و مولی به غضب آید، از او عفو نماید و او

را بر آنها عقوبت ننماید و نزنند. و در حدیث وارد شده که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - به صحابه فرمود: می‌خواهید خبر دهم شما را به بدترین مردم؟ گفتند: بلی یا رسول الله. فرمود: کسی که تنها سفر کند و عطای خود را از مردم منع نماید، و غلام خود را بزند.

و در حدیث دیگر که بندگان خود را به قدر عقل ایشان مورد عتاب سازید.

و در حدیث دیگر منقول است که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود که همه شما را عیبی آید و از شما سؤال خواهند کرد که با رعیت خود چگونه سلوک نموده. پس فرمود که حقوق مملوک شما بر شما آن است که شریک کنی او را با خود در طعام خود و جامه خود، و به او تکلیف نکنی امری را که فوق طاقت او باشد، و نظر نکنی به چشم تکبر و بزرگی به او، عفو کنی از لغزش او و هرگاه تقصیری کند و تو بر او غضبناک شوی، تفکر نمایی که او معصیت خدای خود بسیار کرده است و در حقوق خدا خیانت نموده است، و در طاعت او تقصیر کرده است و قدرت خدا بر او بیشتر است از قدرت تو بر او، و چون حق تعالی با وجود قدرت کامل بر او غضب نکرده است، پس به طریق اولی تو با قدرت ضعیفی که بر او داری، نباید که بر او غضب کنی.

و در حدیث دیگر وارد شده که ابومسعود انصاری گفت: من غلام خود را می‌زدم. ناگاه آوازی از پشت سر خود شنیدم که شخصی دو مرتبه گفت: ای ابومسعود بدان. پس من ملتفت شدم. دیدم که حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - است. چون آن حضرت را دیدم، تازیانه را از دست خود افکندم. پس آن حضرت فرمود: به خدا سوگند که قدرت خدا بر تو بیشتر است از قدرت تو بر این غلام.

و در حدیث دیگر وارد شده که وصیت آخری که حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - کرد، این بود که بپرهیزید از خدا در باب مملوکین خود، بخورانید به ایشان از آنچه خود می‌خورید و ببوشانید به ایشان از آنچه خود می‌پوشید، و تکلیف مکنید به ایشان از عمل آنچه را طاقت آن نداشته باشند، و تا راضی باشید از ایشان نگاه دارید و هرگاه ناخوش داشته باشید، بفروشید ایشان را که آفریده خداوند. عقوبت مکنید به درستی که حق تعالی شما را مالک ایشان گردانیده است و اگر می‌خواست، ایشان را مالک شما می‌گردانید. و در حدیث دیگر منقول است که مردی آمد به خدمت آن حضرت و گفت یا رسول الله! چند مرتبه می‌باید که ما عفو کنیم از خدمتکار خود؟ آن حضرت زمانی ساکت شد. آن‌گاه فرمود: عفو کن از او هر روز هفتاد مرتبه.

و در حدیث دیگر مروی است که حضرت امام زین‌العابدین - علیه السلام - مملوک خود را دو مرتبه طلبید و او جواب نداد و در مرتبه سیم جواب داد. پس آن حضرت به او فرمود: ای فرزندک من! آیا آواز مرا نشنیدی؟ غلام گفت: شنیدم. فرمود: پس چرا جواب ندادی؟ گفت: به جهت آنکه از تو ایمن بودم. آن حضرت چون این سخن را از غلام شنید، فرمود: خدا را شکر می‌کنم که مملوک مرا از من ایمن گردانیده است. و در حدیث دیگر منقول است که آن حضرت، مملوک خود را زد. بعد از آن داخل منزل خود شد و تازیانه را حاضر کرد و خود برهنه شد و به او فرمود که این تازیانه را بر علی بن‌الحسین [بزن] و او ابا کرد. پس آن حضرت به او پنجاه اشرفی داد.

و در حدیث دیگر مروی است که کنیز آن حضرت خواست که آب بر دست مبارک آن حضرت بریزد به جهت وضوی نماز. در آن حال بنگی بر او غلبه کرد و ابریق از دست او بیفتاد و بر سر مبارک آن حضرت آمد و مجروح شد. پس آن حضرت سر به جانب او بلند کرد. جاریه چون این حالت را دید، این آیه کریمه را خواند که و الْكَاطِمِينَ الْغَيْظُ؛ یعنی آن جماعتی که خشم خود را فرو می‌خورند. پس آن حضرت فرمود: خشم خود را فرو خوردم. جاریه گفت: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ؛ یعنی و آن جماعت که عفو می‌کنند از مردمان. آن حضرت فرمود: خدا عفو کند از تو. جاریه گفت: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ یعنی خدا دوست می‌دارد احسان و نیکی کنندگان را. آن حضرت فرمود: برو ای جاریه که تو را آزاد کردم برای رضای خدا.

مؤلف گوید که غزالی در *احیاء العلوم*، قریب به این واقعه حکایتی نقل کرده است و گفته: میمون بن مهران که یکی از زهاد بود، مهمانی داشت، جاریه خود را طلبید و گفت: زود طعام را به جهت مهمان بیاورد. جاریه به سرعت تمام می‌آمد و کاسه پر از طعام را می‌آورد. پای او بلغزید و کاسه را بر سر میمون [کذا] آقای خود ریخت. آقا گفت: ای جاریه! مرا سوزانیدی. جاریه گفت: ای معلم خیر و ادب آموزنده مردمان! رجوع کن در این عمل که از من صادر شد به آنچه حق تعالی فرموده است. آقا گفت: کدام است آنچه خدا فرموده؟ جاریه گفت: فرموده است وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظُ، آقا گفت: به درستی که خشم خود را فرو خوردم. جاریه گفت: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ، آقا گفت: عفو کردم از تو. جاریه گفت: زیاده بر این بکن به درستی که حق تعالی می‌فرماید: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. آقا گفت: تو را آزاد کردم برای رضای حق تعالی.

و ایضاً نقل نموده که به احنف بن قیس گفتند که تو حلم را از کی آموختی؟ گفت: از قیس بن عاصم. پرسیدند که حلم او در چه مرتبه بود؟ گفت روزی قیس در خانه خود نشسته بود که جاریه او تابه‌ای به نزد او آورد که پر از بریان بود. تابه از دست جاریه افتاد و بر پسر خوردسال قیس خورد و او را جراحت کرد و هلاک شد. جاریه چون این حالت را مشاهده نمود، مدهوش گردید. قیس چون دهشت او را دید، گفت: ترس این جاریه فرو نمی‌نشیند، مگر به آزادی. پس رو به جاریه کرد و گفت: تو را آزاد کردم برای خوشنودی خدا، برو که بر تو باکی نیست.

و ایضاً نقل نموده که عوف بن عبدالله هرگاه غلام او نافرمانی او می‌کرد، به او می‌گفت: چه شبیه است حال تو به حالی آقای تو. آقای تو معصیت آقای خود می‌کند و تو معصیت آقای خود می‌کنی. و روزی غلام او را به غضب آورد. به غلام گفت: تو می‌خواهی که من ترا بزنم، برو که تو را آزاد کردم.

ایضاً نقل نموده که روزی کنیز ابوالدردا به او گفت که یک سال است که من زهر به خورد تو می‌دهم و در تو اثر نمی‌کند. ابوالدرداء گفت: چرا چنین می‌کردی؟ جاریه گفت: برای آنکه می‌خواستم از خدمت تو خلاص شوم. ابوالدرداء گفت: برو که ترا آزاد کردم برای رضای خدا.

و ایضاً به طرق عامه از ابن المنکدر روایت کرده که فردی از صحابه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روزی غلام خود را می‌زد و غلام فریاد می‌کرد و می‌گفت: سؤال می‌کنم از تو به حق خداوند عالمیان و سؤال می‌کنم از تو به رضای حق تعالی و این سخنان را مکرر می‌گفت و فایده نمی‌بخشید. پس آن حضرت فریاد غلام را شنید و به جانب ایشان روان شد. چون آن مرد آن حضرت را دید، دست از زدن

او بداشت. پس آن حضرت به آن مرد فرمود: غلام از تو سؤال کرد به حق خدا و تو ترک زدن او نکردی و چون مرا دیدی، دست از او برداشتی؟ آن مرد گفت: یا رسول الله! او را آزاد کردم. پس آن حضرت فرمود که اگر او را آزاد نمی‌کردی، هر آینه آتش جهنم روی تو را می‌سوخت.

یازدهم آنکه اگر غلام باشد، او را رخصت دهد که زنی برای خود خواستگاری نماید و مهر آن زن را از مال خود بدهد یا کنیز خود را به عقد او درآورد؛ و اگر کنیز باشد و خود به او مقاربت نکند، او را به شوهر دهد. و در حدیث وارد شده که حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - فرمود که هر که کنیزان را آن قدر نگاه دارد و خود با آنها مقاربت ننماید و ایشان زنا کنند، گناه زنای ایشان بر او خواهد بود.

دوازدهم آنکه اگر آنها را فروشد، فرزند و پدر و مادر و برادر و خواهر و زن و شوهر را از یکدیگر جدا نکند و با هم بفروشد، مگر آنکه خود به جدا شدن از یکدیگر راضی باشند، چنانچه بیشتر بیان نمودیم.

این است معظم حقوق که مملوکن را بر مولی لازم است، و حقوق دیگر نیز بسیار است که هر که صاحب هوش و آگاهی باشد و در مقام تحصیل رضای حق تعالی و شکر نعمای او باشد، در هر مورد و هر موقع می‌داند که خود به چه طریق به ایشان سلوک نماید و ایشان را برادران و خواهران ایمانی خود می‌شمارد، و حقوق اخوت ایمانی را درباره ایشان مرعی می‌دارد، بلکه ایشان را اولی می‌داند به مراعات آن حقوق، زیرا که به علاوه حق اخوت ایمانی که بر مولی دارند، حقوق خدمت نیز بر او دارند و به جهت آنکه حق تعالی ایشان را زیر دست مولی گردانیده نیز مستحق رعایت هستند. و لهذا در حدیث وارد شده است که حق مملوک تو بر تو این است که بدانی که او آفریده پروردگار تو است و فرزند پدر و مادر تو؛ یعنی حضرت آدم و حوا - علیهما السلام - است و گوشت و خون او را مالک نشده که آفریده باشی، بلکه خدا آنها را آفریده است و اعضا و جوارح او را نیافریده، و روزی او را به جهت او نیاورده، بلکه حق تعالی برای او تو را کفایت کرده که واسطه روزی او باشی، و او را مستخر گردانیده و تو را درباره او امین کرده و به تو او را به ودیعه سپرده که نگاه دارد از برای تو آنچه به هم‌رسانی. پس احسان کن با او همچنان که خداوند تو با تو احسان می‌کند و اگر او را نخواهی، بدل کن و تعذیب مکن آفریده خدا را، و لا قوة الا بالله.

باب هفتم

در بیان تأدیب و سیاسات شرعی بندگان

بدان که جایز نیست زدن بنده بدون تقصیر، هر چند کاری کند که موجب غضب مولی شود. و در حدیث صحیح وارد شده که هر که غلام یا کنیز خود را به قدر حدی از حدود الهی بزند، بی‌آنکه جرمی از او صادر شده باشد که به حسب شرع مستحق آن حد باشد، گناه او را کفاره نیست به غیر آزاد کردن او. و اگر تقصیری از او صادر شود، آن تقصیر بر چند نوع است و هر یک از آنها حکمی دارد.

نوع اول تقصیری که در خدمات کند که به سبب آن تقصیر، مستحق ضرب شود. و حکم این تقصیر در اخبار و احادیث مختلف وارد شده، چه در حدیث معتبر منقول است که از حضرت امام علی نقی - صلوات الله علیه - پرسیدند که بنده، فرمان صاحبش نمی‌برد؛ آیا حلال است زدن او؟ فرمود: نه، اگر موافق طبیعت

آگاهی‌های تازه درباره غلامان و کنیزکان در دوره صفوی / رسول جعفریان

تو باشد، نگاه‌دار و اگر نباشد، بفروش یا او را رها کن، یعنی آزاد کن.

و در بعضی از احادیث سابقه نیز گذشت که اگر نخواهی، بفروش و تعذیب مکن آفریده خدا را. و در بعضی اخبار دیگر وارد شده که حضرت امام زین‌العابدین - علیه السلام - غلام خود را یک بار تازیانه زد، به جهت آنکه او را پی‌کاری فرستاده بود، دیر کرده بود. و در حدیث دیگر واقع شده که آن حضرت چون ماه رمضان می‌شد، بندگان خود را نمی‌زد، و این حدیث اشعاری دارد به اینکه در غیر آن ماه مبارک، گاهی ایشان را به سبب تقصیرات می‌زده باشد.

و در حدیث دیگر منقول است که زراره از حضرت صادق - علیه السلام - پرسید از زدن بنده. فرمود که، هرگاه چیزی بدون تقصیر در دست او تلف شود، بر او چیزی نیست و اگر نافرمانی تو دانسته کند، می‌توانی زد. گفت: چه مقدار بزخم؟ فرمود: سه چوب یا چهار چوب یا پنج چوب.

و در حدیث دیگر فرمود که در تأدیب اطفال و غلامان و کنیزان، پنج تازیانه یا شش تازیانه بیشتر مزیند، و آن را نیز به رفق و همواری بزیند. و در حدیث دیگر وارد شده که زیاده بر سه تازیانه مزیند که آن قصاص روز قیامت است.

و ظاهر جمع میان این احادیث آن است که گوییم که این اختلاف معمول است بر مراتب فضل، و افضل ترک ضرب است، و اگر مصلحت در ضرب باشد، افضل آن است که اکتفا کند به یک چوب و بعد از آن سه و بعد از آن چهار و بعد از آن پنج، و بعد از آن شش چوب.

نوع دویم تقصیر فرار و گریختن. و در این نوع جایز است که او را قیدی که مانع فرار باشد نماید. چنانچه در حدیث معتبر منقول است که زید شحام به خدمت حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - عرض نمود که شخصی بنده دارد و می‌ترسد که بگریزد یا عرض نمود که پیش‌تر گریخته است، آیا جایز است که او را قید و زنجیر کند یا بر گردن او رایتی بگذارد؟ فرمود: بلی، او به منزله شتری است که ترسد که رم کند و بگریزد. پس فرمود که هرگاه چنین باشد، او را محکم ببند، اما او را سیر کن و جامه او را به او بپوشان. زید پرسید که چه مقدار به او بخورانم؟ ما عیال خود را به فلان قدر خرما می‌خورانیم.

مؤلف گوید که در بعضی روایات دیگر وارد شده که پنج نفرند که دعای ایشان مستجاب نمی‌شود. مردی که حق تعالی طلاق را به دست او گذاشته و زن او را آزار می‌کند و قدرت دارد که مهر او را بدهد، طلاق گوید، و طلاق نگوید و بر او نفرین کند؛ و شخصی که غلام او سه مرتبه گریزد و او دعا کند که خدا او را به او برگرداند؛ و شخصی که از زیر دیوار خم شده شکسته گذرد و تند نگذرد و دعا کند که دیوار بر سر او نیاید؛ و شخصی که مالی به قرض دهد و گواه نگیرد و دعا کند که خدا مال او را به او رساند؛ و شخصی که قدرت بر طلب روزی داشته باشد و در خانه خود نشیند و طلب روزی نکند و دعا کند که خدا او را روزی دهد.^۱

و جمع میان این حدیث و حدیث سابق مقتضی آن است که هرگاه مصلحت در نگاه داشتن باشد و به

۱. بنگرید: *عدة الداعی*، ص ۱۳۷، با تفاوت.

قید حبس منتبّه شود، او را نگاه دارد و قید کند، و اگر ضبط او فایده نبخشد و مکرر گریزد، او را بفروشد. و بدان که در این صورت باید که عیب او را به مشتری اعلام نماید که فرار نموده است تا موجب غرر و فریب مشتری نشود.

نوع سیم تقصیراتی که موجب سیاست شرعی می‌شود، و آنها چند چیز است:

اول آنکه آن بنده، بنده دیگر آقای خود را به قتل رساند، خواه او و مقتول هر دو غلام باشند یا هر دو کنیز یا او غلام باشد و مقتول کنیز یا او کنیز و مقتول غلام. و حکم این چهار صورت آن است که آقا مخیر است میان آنکه از تقصیر او عفو کند یا او را به عوض مقتول، قصاص نماید.

دویم آنکه بنده، شخصی دیگر را به قتل رساند و این دو صورت دارد:

اول آنکه به طریق عمد و دانسته او را بکشد. و حکم آن این است که آقای مقتول مخیر است میان آنکه او را قصاص کند یا به بندگی گیرد. و جمعی از علما گفته‌اند که هرگاه او را به بندگی گیرد و آقای قاتل قیمت او را دهد، واجب است که به تصرف او دهد، و این قول، محل تأمل است.

و بعضی را عقیده آن است که اگر قیمت قاتل زیاده از قیمت مقتول باشد و آقای مقتول اختیار قصاص نماید، واجب است که تفاوت قیمت را به آقای قاتل دهد و اگر به بندگی گیرد، به مقدار قیمت مقتول با او شریک می‌شود.

دویم آنکه به عنوان خطا او را بکشد. و در این صورت آقای مقتول اختیار قصاص ندارد، بلکه مخیر است میان آنکه عفو کند یا دیت بگیرد. و هرگاه اختیار دیت نماید، آقای قاتل را اختیار آن هست که بنده را به او دهد یا قیمت او را، خواه آن مساوی قیمت مقتول باشد یا بیشتر یا کمتر. و بعضی گفته‌اند که در صورتی که قیمت قاتل زیاده باشد، قیمت مقتول را می‌دهد نه قیمت قاتل.

سیم آنکه شخص آزادی را به قتل رساند. و این نیز مانند سابق دو صورت دارد، و در صورت عمد، وارث مقتول، مخیر است میان عفو و قصاص و دیت. و هرگاه اختیار دیت نماید، به قول شهر آقوی او را به بندگی می‌گیرد، و بعضی گفته‌اند که بدون رضای آقا نمی‌توان گرفت. و در صورت خطا مخیر است میان عفو و دیت و هرگاه دیت گیرد، آقا اختیار دارد که دیت مقتول را دهد یا به مقدار دیت او را در بنده شریک گرداند. و بعضی گفته‌اند که دیت مقتول در هنگامی است که آن کمتر از قیمت قاتل باشد و اگر بیشتر باشد، زیاده از قیمت قاتل بر او واجب نیست.

چهارم آنکه دو شخص آزاد را به ترتیب به قتل رساند، و حکم این صورت، موافق مشهور آن است که اگر وارث مقتول اول او را به بندگی گرفته باشد و در تحت ید او مقتول دویم را بکشد، وارث مقتول دویم را رواست که او را قصاص کند یا به بندگی گیرد، و الا اختیار با وارث اول است و هر یک از این دو امر را که خواهد، اختیار می‌نماید. و بعضی گفته‌اند که مطلقاً اختیار با وارث مقتول دویم است.

پنجم آنکه شخصی آزادی را مجروح سازد و این نیز دو صورت دارد:

اول: آنکه به طریق عمد جراحت زده باشد، و حکم آن این است که اگر جراحت او قصاص شرعی دارد، مخیر است مجروح میان عفو و قصاص و دیت. و هرگاه اختیار قصاص کند، همان جراحت را بر او می‌زند.

و اگر اختیار دیت نماید، آقا دیت جراحی را به او می‌دهد، خواه مساوی قیمت او باشد یا کمتر یا بیشتر. و بعضی گفته‌اند که در صورتی که بیشتر باشد، قیمت غلام را می‌دهد، و بنابر هر دو قول، اگر آقادیت ندهد، جایز است که مجروح او را به بندگی گیرد، هرگاه مساوی قیمت یا بیشتر باشد، و اگر کمتر باشد، با آقا شریک شود در مقدار دیت از آن بنده، یا او را بفروشد و زیاده قیمت را به او دهد.

دویم آنکه به طریق خطا جراحی زده باشد. و در این صورت مخیر است میان عفو و دیت؛ و اگر اختیار دیت نماید، آقا اختیار دارد که دیت جراحی را دهد یا به قدر آن دیت، او را در بنده شریک کند. و بعضی گفته‌اند اگر دیت کمتر از قیمت باشد، دیت دهد و اگر بیشتر باشد، قیمت او را دهد، و زیادتی دیت بر او واجب نیست.

تکلمه

بدان که بنده چون ملک مولی است، قیمت آن مالی از اموال آقای اوست. پس هرگاه احدی بر او جنایتی کند که به سبب آن معیوب گردد و قیمت او کم شود، بر او سه حق از حقوق لازم می‌گردد و واجب می‌شود که دمت خود را از آن حقوق بری سازد.

اول حق الله که مخالفت امر الهی نموده و به چیزی که حق تعالی نهی فرموده، اتيان نموده و تدارک آن به استغفار و توبه و انابه می‌شود که حق تعالی از گناه او درگذرد.

دویم حق الناس و آن زجری است که بر بنده کرده و عضوی از او را ناقص گردانیده و تدارک آن موقوف است بر استرضای او که به نحوی از انحاء او را راضی سازد که از تقصیر او در گذرد و از او عفو نماید. **سوم** حق دیگر از حقوق الناس که ملک مولی را ناقص و ضایع گردانیده و مال او را کم قیمت کرده و تدارک آن به این می‌شود که آن نقص را به عوضی که شارع در شرع شریف عوض آن قرار داده، تدارک نماید و آن عوض را به مولی رساند و آن عوض را ارش می‌نامند و این ارش مختلف می‌شود، به سبب اختلاف جنایات.

و ضابطه آن این است که جنایاتی که بر شخص آزاد واقع می‌شود، در قسمت **اول** جنایتی که دیت یعنی به حسب شرع دارد، **دویم** جنایتی که دیت معلومی از برای آن وارد نشده. پس جنایت بنده اگر از قسم دویم باشد، معلوم نماید که بدون این جنایت و پیش از حدوث این عیب، قیمت او چقدر بوده و بعد از حدوث آن چه مقدار است و تفاوت ما بین قیمتین، ارشی است که آقای بنده از جنایت کننده اخذ می‌نماید. و اگر از قسم **اول** باشد، معلوم کنند که دیت این جنایت در آزاد چه مقدار است و آن را به تمام دیت نسبت دهند که چند یک آن است و به همان نسبت از قیمت بنده آقای او می‌گیرد.

مثلاً هرگاه جنایت بنده بریدن یک دست یا یک پا یا کور کردن یک چشم بوده باشد، چون دیت هر یک از اینها در شخص آزاد نصف دیه او است، باید که نصف قیمت بنده را بگیرد، و اگر دیت آن جنایت مساوی تمام دیت باشد، مانند آنکه دو دست یا دو پای او را بریده باشد یا آلت تناسل او را قطع نموده باشد، چون دیت هر یک از اینها در شخص آزاد مساوی تمام دیت است، در این صورت تفاوتی نیست که آقا آن را اخذ نماید، بلکه مخیر است میان آنکه بنده را به آن شخص دهد و تمام قیمت او را بگیرد یا نگاه دارد و اصلاً

چیزی نگیرد.

و بعضی از علما گفته‌اند که این حکم در صورتی است که بنده را از آقای او غضب نکرده باشد، پس اگر او را غضب نماید و بعد از غضب چنان کاری با او کند، آقا را تسلط این هست که بنده مغضوب را به سبب غضبی که کرده، از او پس گیرد و قیمت او را به سبب جنایتی که نموده، بستاند. و بدان که حکم این صورت اخیر در وقتی است که یک کس مباشر این جنایت شده باشد. پس اگر شخصی یک دست او را بریده باشد و دیگری دست دیگر او را، اکثر علما را عقیده آن است که آقا سلطنت دارد که از هر یک، نصف قیمت را بگیرد. و بعضی را اعتقاد آن است که بنده را به آن دو شخص می‌گذارد و از هر یک نصف قیمت می‌گیرد، و الله تعالی يعلم.

مقاله سیم

در آزاد نمودن بندگان و آداب و وظایف آن و بیان آزادی که بدون اختیار مولی واقع می‌شود، و مسائلی چند که متعلق است به این مطلب و این مقاله مشتمل است بر چند باب:

باب اول در بیان استحباب عتق و فضیلت، و ثواب آن.

بدان که حق تعالی هرگاه بنده به مؤمنی کرامت فرماید، سنت است که به شکرانه این نعمت که آن بنده را مملوک و زیر دست او گردانیده و او را بنده و زیر دست کسی نگردانیده، و همچنین به امید آنکه حق تعالی او را آزاد گرداند از آتش جهنم و مؤاخذه ننماید به گناهایی که به سبب آنها مستحق جهنم گردیده، آن بنده را از بند بندگی رها و او را آزاد کند.

و لهذا در احادیث بسیار از رسول خدا و ائمه اطهار - علیهم السلام - وارد شده که هر که آزاد کند بنده خود را آزاد گرداند حق تعالی به هر عضوی از آن بنده، عضوی از آزاد کننده را از آتش جهنم و در بعضی از روایات وارد شده که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود که هر که آزاد کند غلام مؤمنی را، آزاد کند خداوند عزیز به عوض هر عضوی از آن غلام، عضوی از او را از آتش جهنم. و اگر آزاد کند کنیز مؤمنه‌ای را، آزاد کند به عوض هر دو عضوی از آن کنیز، عضوی از او را از آتش جهنم، زیرا که زن نصف مرد است، و بدان که مشهور و میان علما آن است که این ثواب جزیل در صورتی حاصل می‌شود و آزاد کردن در وقتی جایز است که بنده مسلمان باشد.

و شیخ طوسی در کتاب تهذیب و استبصار و شهید اول و شهید ثانی - رحمة الله علیهم - گفته‌اند که آزاد کردن کافر نیز جایز است، هرگاه غرض رضای حق تعالی و میل او به اسلام باشد. در حدیث صحیح وارد شده که سیف بن عمیره گفت: پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - که آیا جایز است از برای مرد مسلمان اینکه آزاد کند بنده را که مشرک باشد؟ فرمود: نه، جایز نیست.

و در حدیث دیگر منقول است که از حضرت امام موسی کاظم - علیه السلام - پرسیدند که شخصی وصیت کرده است که بنده‌ای به جهت او آزاد کنند. آن حضرت فرمود: بخرند از بازار بنده را که ناصبی نباشد و او را آزاد کنند.

مؤلف گوید که این دو حدیث دلالت بر این می‌کند که بنده مشرک و ناصبی را آزاد نکنند، نه کافران دیگر. و در بعضی از روایات دیگر وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - آزاد کرد غلامی را که نصرانی بود و بعد از آزادی، آن غلام مسلمان شد. و این حدیث به حسب ظاهر دلیل آن است که جایز است آزادی کافری که اهل کتاب باشد، لیکن بعضی از علما آن را تأویل نموده‌اند و گفته‌اند که چون آن حضرت می‌دانست که او مسلمان خواهد شد، بلکه آزادی او سبب اسلام او خواهد گردید، او را آزاد کرد، و در غیر آن واقعه جایز نیست.

و دور نیست که حکمت در منع آزاد کردن کافر این باشد که هرگاه آزاد شود، باقی می‌ماند بر کفر و ضلالت خود، لهذا سزاوار این است که در تحت ید مولی باشد و او را تربیت نماید، و شواهد حقیقت دین اسلام را مکرر به او بفهماند تا هدایت یابد و به دین اسلام در آید. و از این نکته معلوم می‌شود که هرگاه آزادی سبب رغبت او به اسلام شود، جایز باشد.

و باید دانست که از این نکته مفهوم می‌شود که باید که بنده را که آزاد می‌کنند، مؤمن و شیعه اثناعشری نیز باشند. لیکن علما گفته‌اند که مجرد اسلام کافی است و اگر آن بنده سنی یا از سایر فرقه‌های شیعه بوده باشد نیز جایز است آزاد کردن او، بلکه سنت نیز هست. و هرگاه او را آزاد کند، ثواب موعود را خواهد داشت. و حجت ایشان آن است که بعضی از احادیث فضیلت آزاد کردن، به لفظ مسلم وارد شده است و مسلم شامل همه آنهاست.

و ایضاً به سند معتبر از حلی منقول است که گفت: پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - که بنده را که مستضعف بوده باشد، آزاد می‌توان کرد؟ فرمود: بلی. و در بعضی از روایات وارد شده که آن حضرت بر او می‌فرمود که، جایز نیست شما را که آزاد کنید، مگر بنده را که عارف باشد. و ظاهر و متبادر از عارف آن است که شناسا باشد به امامت ائمه اثنا عشر - صلوات الله علیهم اجمعین - لیکن جمعی از علما عارف را در این حدیث نیز بر مسلمان حمل نموده‌اند، به قرینه آن احادیث.

اقوی و اقرب آن است که مکروه است آزاد کردن بنده مخالف مذهب، هرگاه مصر باشد بر مذهب باطل خود، و اگر مصر نباشد بلکه مستضعف باشد، مکروه نیست، چنانچه در حدیث حلی وارد شده. والله تعالی یعلم.

باب دوم

در بیان آنکه عتق بنده سنت مؤکد می‌شود، هرگاه شروطی چند یافت شود و آن شروط چند چیز است

اول آنکه با وجود اسلام که شرط صحّت عتق است، مؤمن یعنی شیعه اثناعشری نیز باشد.

دویم آنکه با ایمان صالح نیز باشد، و در حدیث معتبر منقول است که حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - داخل بیت الخلا شد و لقمه نانی دید که در میان قدر افتاده است. پس آن لقمه را برداشت و

شست و به غلامی که در خدمت آن حضرت بود سپرد، و فرمود که این را نگاه دار تا از بیت الخلا بیرون آیم و تناول نمایم. چون بیرون آمد، فرمود که آن لقمه نان چه شد؟ غلام گفت: آن را خوردم یابن رسول الله. پس آن حضرت فرمود: به درستی که این لقمه قرار نمی‌گیرد در شکم احدی، مگر آنکه واجب می‌شود از برای او بهشت. برو ای غلام که تو را آزاد کردم، زیرا که کراهت دارم و خوش نمی‌آید مرا که خدمت بفرمایم کسی را که از اهل بهشت باشد.

مؤلف گوید که علما از این حدیث شریف، چند حکم استنباط نموده‌اند:

اول آنکه نان را حرمت عظیم هست؛ **دویم** آنکه سنت است تناول نمودن نانی که بر زمین افتاده باشد، اگر چه در میان کثافات باشد؛ **سیم** آنکه هرگاه نان نجس شده باشد، به شستن پاک می‌شود؛ **چهارم** آنکه مکروه است چیزی خوردن در بیت الخلا، زیرا که تأخیر نمودن آن حضرت تناول آن لقمه را با وجود این ثواب عظیم و وعده نمودن تناول آن را به بیرون آمدن از بیت الخلا دلالت می‌کند بر اینکه اکل در بیت الخلا مرجوح است؛ **پنجم** آنکه در خوردن مال دیگری اکتفا می‌توان نمود به قرآینی که دلالت کند بر رضای او؛ **ششم** آنکه به جا آوردن کار خیر و حصول ثواب آن موقوف نیست بر نیت داشتن، زیرا که آن غلام نیت ثواب نکرده بود و نمی‌دانست که چنین ثوابی دارد؛ **هفتم** آنکه سنت است که هرگاه مملوک آدمی کار خیر و طاعتی کند، او را آزاد کند؛ **هشتم** آنکه مکروه است خدمت فرمودن کسی که از اهل بهشت باشد، خواه غلام و کنیز و خواه ملازم و خدمتکار.

این است آنچه بعضی از علما در شرح این حدیث گفته‌اند. و حق این است که حکم چهارم محلّ تأمل است، زیرا که حدیث در نجاست آن لقمه نیست، بلکه قدر واقع شده است، و ممکن است که مراد از قدر، کثافت باشد، نه نجاست و به جهت کثافت آن را شسته باشند، و الله تعالیٰ يعلم.

سیم آنکه رشدی به هم رسانیده باشد که از عهده معیشت خود بیرون آید. چنانچه در حدیث معتبر منقول است که هشام بین سالم از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - سؤال نمود از کسی که خواهد بنده‌ای آزاد کند، فرمود که آزاد کند بنده‌ای را که خود را بی‌نیاز تواند کرد از مردمان.

و در حدیث صحیح دیگر مروی است که علی بن جعفر گفت: پرسیدم از برادر بزرگوار خود امام موسی کاظم - علیه السلام - از مردی که بر او واجب شده است آزاد کردن بنده و می‌خواهد که بنده آزاد کند، کدام یک افضل است. اینکه آزاد کند بنده را که بزرگ باشد یا جوانی که بی‌ریش باشد. فرمود آزاد کند بنده را که خود را توانگر تواند کرد، و بنده کبیر ضعیف افضل است از جوان بی‌ریش. و به روایت دیگر از جوانی که چابک و چسبان [کذا] باشد.

مؤلف گوید که مراد از ضعیف در این حدیث شریف، گویا آن است که به سبب ضعف بدن، خدمات مولی بر او گران باشد، ولیکن از عهده معیشت خود برآید، و بنابراین آزاد کردن او به دو جهت افضل خواهد بود: یکی به جهت آنکه کبیر و سال‌دار است و دیگری به جهت آنکه ضعیف است و در خدمات مولی مشقت می‌کشد.

و بالجمله مقصود از این احادیث آن است که آزاد کردن بندگانی که سال‌دار باشند و از عهده معیشت

خود برآیند، فضیلتش بیشتر است، نه آنکه آزاد کردن کودکان و خردسالان فضیلتی ندارد. و مؤید این است آنچه در حدیث معتبر از محمد بن مسلم منقول است که گفت: پرسیدم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق - علیهما السلام - که آیا کودک را آزاد می‌توان کرد؟ فرمود: بلی، به درستی که حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - کودکان بسیار را آزاد نمود.

و بدان که در حدیث صحیح از ابن محبوب مروی است که گفت: نوشتیم به حضرت امام رضا - علیه السلام - و سؤال کردم از مردی که آزاد می‌کند غلام ضعیف یا شیخ کبیر یا غلامی را که مُزمن شده باشد و چاره کار خود نتواند نمود. پس آن حضرت فرمود که، هر که آزاد کند مملوکی را که چاره خود نتواند نمود، بر او لازم است که خرج او را بکشد تا هنگامی که از او مستغنی شود. و حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - چنین می‌کرد در وقتی که کودکان را یا بندگانی را که چاره نمی‌توانستند کرد، آزاد می‌فرمود؛ و علما این حدیث را بر استجاب مؤکد حمل نموده‌اند و گفته‌اند که سنت مؤکد است که مولی متکفل اخراجات او باشد تا وقتی که رفع حاجت او بشود.

چهارم آنکه در تردد مولای خود مشقت کشد، چنانچه در حدیث وارد شده که چهار چیز است که هر که یکی از آنها را به جا آورد، داخل بهشت شود: کسی که بیاشاماند یا سیر گرداند جگر گرسنه‌ای را یا بیوشاند بدن برهنه‌ای را یا آزاد کند بنده‌ای را که در مشقت باشد.

مؤلف گوید که مشقت در این حدیث شریف، اعم از آن است که به سبب پریشانی مولی باشد یا به سبب بدخویی او یا به سبب ضعف بنده، خدمات مولی بر او شاق و دشوار باشد.

پنجم آنکه آن بنده هفت سال خدمت کرده باشد، چنانچه به سند معتبر منقول است که حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - فرمود که هر بنده‌ای که مؤمن باشد، آزاد می‌شود بعد از هفت سال، خواه صاحبش او را آزاد کند یا آزاد نکند. و حلال نیست خدمت بنده مؤمن بعد از هفت سال.

مؤلف گوید که ظاهر مفاد این حدیث آن است که بنده اثنا عشری بعد از خدمت هفت سال آزاد می‌شود، اگرچه مولی او را آزاد نکرده باشد. و چون این مفاد مخالف اجماع و احادیث دیگر است، علما این حدیث را حمل نموده‌اند بر تأکد استحباب و گفته‌اند، غرض مبالغه درین باب است که گویا خود آزاد می‌شود، هر چند او را آزاد نکرده باشند.

ششم آنکه مولی او را زده باشد، چنانچه به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - منقول است که فرمود پدرم حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - غلامی را یک تازیانه زد به جهت آنکه او را پی‌کاری فرستاده بود و او دیر کرده بود. غلام گریست و گفت: مرا از پی‌کاری خود می‌فرستی و بعد از آن می‌زنی. آن حضرت چون این سخن را از غلام شنید، به گریه آمد و فرمود: برو به سوی قبر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و دو رکعت نماز کن و بگو خداوندا پیامر از برای علی بن الحسین گناهی را که کرده است. پس به غلام فرمود برو که تو را آزاد کردم. حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که پس من از پدر بزرگوار خود پرسیدم که آزاد کردن، کفاره گناه است؟ آن حضرت ساکت شد و جوابی نفرمود. و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - مروی است که فرمود: مردی از بنی فهد

غلام خود را می‌زد. غلام گفت: پناه می‌برم به خدا. آن مرد به این سخن ترک زدن او نکرد. پس غلام گفت: پناه می‌برم به محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. پس آن مرد دست از زدن او برداشت. پس رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - به او فرمود که غلام پناه به خدا می‌برد و تو او را پناه نمی‌دهی و پناه به محمد می‌برد و او را پناه می‌دهی و حال آنکه حق تعالی احق است از محمد به آنکه پناه دهند کسی را که پناه به او برد. آن مرد گفت: این غلام را آزاد کردم برای رضای خدا. پس رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - فرمود به حق آن خداوندی که مرا به حق به پیغمبری فرستاده که اگر تو او را آزاد نمی‌کردی، هر آینه درمی‌یافت روی تو آتش جهنم را.

مؤلف گوید که، این حدیث را غزالی در *احیاء العلوم* و به طرق عامه از ابن المنکدر روایت کرده به ادنی اختلافی، چنانچه ما در مقاله دویم ایراد نمودیم.

و پوشیده نماند که عتق غلام در این حدیث و وعید آن حضرت به عذاب بر ترک آن، محتمل است که به جهت زدن غلام باشد، و ممکن است که به جهت آن ترک اولی باشد که بعد از استعاذه به حق تعالی او را پناه نداده است، و ممکن است که آزادی کفاره هر دو باشد. و علی‌ای حال از این حدیث شریف مستنبط می‌گردد که هر که به خدا و رسول پناه برد در امری از امور، باید که او را پناه دهند.

و بدان که جمعی از علما گفته‌اند که هرگاه مولی بنده خود را زیاده از حد شرعی بزند، واجب می‌شود که او را آزاد کند. و ابن ادریس - علیه الرّحمه - انکار و جوب عتق کرده و جمعی دیگر از علما آزاد کردن او را در این صورت سنت می‌دانند، والله تعالی یعلم.

هفتم آنکه آن بنده قربت و خویشی با مولی داشته باشد، مانند آنکه عمو یا خالو یا برادر یا اولاد عم و خال و برادر او باشد. و بالجمله هرگاه خویش او باشد، نه خویشی که موجب آزادی او شود، مانند مادر و پدر و فرزندان، چنان که بعد از این خواهد آمد، بلکه خویشی که بنده او تواند شد، چه در این صورت مکروه است نگاه داشتن آن خویشان به عنوان بندگی، بلکه سنت مؤکد است آزاد کردن ایشان.

باب سیم

در بیان ازمه که وقوع عتق در آن ازمه فضل است

بدان که عبادت عتق چون از عبادات عظیمه و موجب ثواب جزیل است، در هر وقت و زمانی که آن را واقع سازند نیکو است و ثواب جزیل موعود را دارد، لیکن اگر آن را در ازمه متبرکه واقع سازند، فضیلتش عظیم‌تر و ثوابش بیشتر می‌شود.

و در حدیث معتبر منقول است که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که چون ماه مبارک رمضان داخل می‌شود، حضرت امام زین‌العابدین - صلوات الله و سلامه علیه - غلامان و کنیزان خود را نمی‌زد و چون یکی از ایشان تقصیری می‌کرد که مستوجب ضرب و تأدیب بود، او را تأدیب نمی‌نمود و می‌نوشت که فلان غلام یا فلان کنیز، فلان گناه کرده و نوشته‌ها را ضبط می‌نمود و چون شب آخر ماه رمضان می‌شد و ایشان را می‌طلبید و نوشته‌ها را به ایشان می‌نمود و می‌فرمود: ای فلان! تو چنین و چنین تقصیر کرده‌ای

و تو را ادب نکرده ام، آیا در یاد تو هست؟ آن بنده می‌گفت: بلی یابن رسول الله، و همچنین به یک یک از ایشان این سخن را می‌فرمود و ایشان به تقصیرات خود اعتراف می‌نمودند. پس آن حضرت در میان ایشان می‌ایستاد و می‌فرمود که به آواز بلند بگویید: ای علی بن الحسین به درستی که پروردگار تو که مالک تو و مولی تو است احصا کرده است بر تو آنچه تو کرده‌ای از گناهان، همچنان که تو احصا کرده‌ای بر ما آنچه ما کرده‌ایم از تقصیرات. در نزد پروردگار تو، نامه‌ای است که ناطق است بر تو به حق و هیچ صغیره و کبیره از کرده‌های تو نیست، مگر آنکه آن را احصا نموده است، و تو آنچه کرده‌ای نزد خداوند خود حاضر می‌یابی، چنان که ما آنچه کرده‌ایم اکنون نزد تو حاضر می‌یابیم. پس عفو کن و درگذر از تقصیرات ما چنان که از پروردگار خود امید عفو داری. و همچنان که می‌خواهی که خدا از تو عفو کند، تو نیز از ما عفو کن تا آنکه بیابی خداوند مالک خود را عفو کننده و رحم کننده و آمرزنده. ای علی ابن الحسین به یاد آر خواری و مذلت مقام خود را در برابر خداوند حاکم عادل خود که به مقدار خردله‌ای ظلم و ستم نمی‌کند و هرچه را کرده، در قیامت حاضر می‌سازد، و شاهد و گواه است بر آنها و بس است او از برای حساب خلاق و گواه بودن بر کرده‌های ایشان. پس عفو کن و در گذر ای علی بن الحسین تا عفو کند و درگذرد از تو مالک تو، به درستی که پروردگار تو می‌فرماید: *وَلْيَعْفُوا وَ لِيُصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ* [نور: ۲۲]؛ یعنی باید که عفو کنید و در گذرید. آیا دوست نمی‌دارید که خدا بپامرزد شما را.

و آن حضرت به آواز بلند تلقین ایشان می‌فرمود، و ایشان به آواز بلند می‌گفتند و خود در میان ایشان ایستاده بود و می‌گریست و نوحه و زاری می‌کرد. و کلماتی چند می‌فرمود که مضمونش این است: خداوند! امر فرموده‌ای ما را که عفو کنیم و در گذریم از کسی که بر ما ظلم کرده باشد و ما نیز ظلم کرده‌ایم بر نفس خود، و اینک عفو کردیم از کسی که بر ما ظلم کرده است، چنانچه امر نموده بودی. پس تو نیز عفو کن از ما به درستی که تو اولی و سزاوارتری به عفو کردن از ما، و از جماعتی که امر کرده ایشان را به عفو کردن. خداوند! امر فرموده‌ای ما را که رد نکنیم سائیلی را از در خانه خود، و به درستی که ما گروهیم سؤال کننده و مسکین و بیچاره و بر در درگاه تو ایستاده‌ایم، و به ساحت کرم تو فرود آمده‌ایم، و طلب می‌کنیم از تو احسان و کرم، و عطای تو را. پس عطا کن به ما و ناامید مگردان ما را، به درستی که تو اولایی به عطا کردن و ناامید نگردانیدن از ما، و از آن جماعت که ایشان را امر فرموده‌ای به عطا و نهی کرده‌ای از ناامید گردانیدن سائیلان. خداوند! پیوسته کرم کرده‌ای؛ پس گرمی کن ما را، چون از سؤال کنندگان توام و پیوسته احسان و نیکی کرده‌ای، پس مرا داخل کن در گروهی که به ایشان عطا کرده‌ای خداوند کریم. پس روی مبارک خود را به ایشان می‌کرد و می‌فرمود: من از شما عفو کردم، آیا شما از من عفو کردید و از بدی که من به شما کرده‌ام در گذشتید؟ به درستی که من بد مالک ظالمی بودم از برای شما و مالک من کریم و بخشاینده و عادل و نیکوکار و صاحب تفضل است. ایشان همگی می‌گفتند: عفو کردیم از تو ای سید و آقای ما و هرگز بدی نسبت به ما نکردی. پس آن حضرت می‌فرمود: بگویید خداوند عفو کن از علی بن الحسین همچنان که او عفو کرد از ما و او را آزاد گردان از آتش جهنم، همچنان که او ما را از بندگی آزاد کرد. و چون ایشان می‌گفتند، خود آمین می‌گفت. پس ایشان را آزاد می‌کرد و می‌فرمود: بروید که عفو

کردم از شما، و آزاد نمودم شما را، به امید آنکه حق تعالی عفو کند از من، و آزاد گرداند مرا از آتش جهنم. و چون روز عید فطر می‌شد، به ایشان جایزه‌ها می‌داد آن قدر که بی‌نیاز می‌شدند و هیچ سالی نبود، مگر آنکه در شب آخر ماه رمضان بیست بنده یا بیشتر یا کمتر آزاد می‌کرد و می‌فرمود که حق تعالی در هر شب از شب‌های ماه مبارک رمضان در هنگام افطار، هفتاد هزار کس از جماعتی که مستوجب جهنم شده باشند، از آتش جهنم آزاد می‌کند و چون شب آخر آن ماه می‌شود، مانند آنچه در تمام آن ماه آزاد کرده از آتش جهنم، آزاد می‌گرداند و به درستی که من می‌خواهم که حق تعالی ببیند مرا که در دنیا چند بنده آزاد کرده‌ام، شاید که مرا از آتش جهنم آزاد گرداند.

پس حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که آن حضرت هرگز خادمی را زیاده از یک‌سال خدمت نمی‌فرمود و هر خادمی را که در اول سال یا میان سال می‌خرید، چون شب عید فطر می‌شد، آزاد می‌کرد و در سال دیگر باز خادمان می‌خرید و در شب عید فطر آزاد می‌کرد و پیوسته چنین می‌نمود تا به عالم اقدس رحلت فرمود. و با وجود آنکه احتیاجی به خادمان زیاد نداشت، بسیار می‌خرید از بندگان سودان یعنی غلامان سیاه، و ایشان را به عرفات حاضر می‌گرداند و فرج‌ها و رخنه‌های عرفات را با ایشان مسدود می‌ساخت و چون از وقوف عرفات فارغ می‌گردید، همگی را آزاد می‌کرد و جایزه‌ها به ایشان عطا می‌فرمود. **مؤلف گوید:** سید ابن طاووس - علیه الرحمه - این حدیث شریف را در کتاب *اقبال* ایراد نموده و چنان فهمیده که مراد از شب آخر ماه، شب پیش از شب عید است و جمعی از متأخرین علما نیز در این باب متابعت او نموده‌اند. و حق آن است که مراد شب عید است و عبارت آخر حدیث در این معنی صریح است. و بالجمله از این حدیث مستفاد می‌شود که آزاد کردن بندگان در شب عید رمضان و در روز عرفه، فضیلت عظیم دارد.

و بدان که از عموماً اخبار و احادیث کثیره مستنبط می‌شود که این عبادت عظیمه مثل عبادات دیگر، فضیلت عظیمه دارد، هرگاه در اوقات و از منته متبرکه که واقع شود مانند ایام و لیالی ماه مبارک رمضان قاطباً، خصوصاً شب قدر و در عشر آخر و روزهای جمعه این ماه که در میان سایر اجزای این ماه مبارک ممتازند به فضیلت و مانند لیالی اربع، یعنی شب اول ماه رجب، و شب نیمه ماه شعبان، و شب عید ماه رمضان که در این حدیث مذکور بود و شب عید قربان و مانند ایام اعیاد، یعنی عید رمضان و عید قربان و عید غدیر و روز جمعه از همه ایام سال و مانند ایام اربعه یعنی روز عید آل محمد که معروف است به عید بابا شجاع الدین و روز مولد و روز مبعث آن حضرت و روز دحوالارض و مانند روز مباحله و روز تصدق خاتم و سایر ایام و لیالی متبرکه که به سبب ولادت یکی از ائمه کرام - علیهم السلام - یا به جهت آنکه فضیلتی از فضایل ایشان در آن روز یا آن شب ظاهر گردیده، ممتاز گردیده باشد و این حقیر همگی آنها را به تفصیل در کتاب *تقویم المؤمنین* ایراد نموده‌ام، و الله الموفق.

تتمیم

بدان که از منته متبرکه که همچنان که موجب فضیلت عتق می‌گردد، همچنین امکانه متبرکه که نیز موافق

ضوابط و ادله، موجب فضیلت آن می‌شود؛ مانند آنکه اتیان نمایند به آن در حرم خدا و خصوصاً در مسجدالحرام و نزد خانه کعبه و در مشاعر عظام، مانند عرفات، چنانچه در آن حدیث مذکور بود، و مشعر الحرام و منی یا در حرم رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - خصوصاً در مسجد آن حضرت یا نزد قبر مبارک آن حضرت یا در حرم امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - خصوصاً مسجد کوفه و حرم محترم آن حضرت یا مسجد سهله یا مسجد زید یا مسجد صعصعه یا در حایر حضرت امام حسین - صلوات الله و سلامه علیه - خصوصاً در تحت قبه مبارکه آن حضرت یا در روضات مقدّسات سایر ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - یا در مساجد شریفه، خصوصاً مسجد جامع، زیرا که ثواب همه عبادات در آن امکانه بیشتر و عظیم‌تر است.

اکمال

بدان که این عتق که ثواب آن را دانستی و فضیلت آن را شنیدی، هرچند بیشتر واقع شود، موجب سعادت و نجات و رستگاری آدمی بیشتر می‌گردد. پس باید که هر مؤمن و مؤمنه نظر به حال خود از توانگری و بی‌چیزی، سعی در اکثار آن نماید.

و در حدیث سابق گذشت که حضرت امام زین العابدین - صلوات الله و سلامه علیه - هر سال در شب عید رمضان، بیست نفر یا بیشتر یا کمتر آزاد می‌کرد و در سنواتی که به حج تشریف می‌برد، در موقف عرفات نیز بندگان بسیار آزاد می‌فرمود.

و در حدیث دیگر وارد شده که حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - هزار بنده به کدّید خود آزاد فرمود. **وَقَفْنَا لِلَّهِ وَ سَائِرِ الْمُؤْمِنِينَ لِتِلْكَ الْفَضِيلَةِ الْعَظْمَى.**

باب چهارم

در بیان آنکه در بعضی احوال عتق مرجوح و اولی ترک آن است

بدان که آزاد کردن بنده هرگاه در حالت صحت بنده باشد یا در حالت مرض بنده باشد و او را حالتی و شعوری باشد که بفهمد و بداند که او را مولی آزاد کرده است، بی‌شبهه سنت است و فضیلت عظیم دارد؛ اما اگر این آزادی در حالتی باشد که آن بنده مشرف بر موت شده باشد و آثار موت بر او ظاهر شده باشد، موافق بعضی از احادیث معتبره مرجوح است و آزاد نکردن او در این حالت افضل است.

چنانچه از فضل بن مبارک منقول است که گفت: نوشتم به خدمت حضرت امام علی نقی - علیه السلام - در باب مردی که مملوکی دارد و آن بیمار شده است؛ آیا آزاد کردن او در مرض او ثوابش بیشتر است یا او را واگذارد که بنده باشد. پس آن حضرت فرمود که، اگر آن بنده بیمار است و حالت او حالت مرض است، آزاد کردن او افضل است و هرگاه او را آزاد کند، آزاد می‌کند حق تعالی به هر عضوی از آن بنده عضوی از او را از آتش جهنم، و اگر حالت او حالت احتضار است، وا گذاشتن او بر همان حال که بنده باشد افضل است از آزاد کردن او.

و در حدیث صحیح دیگر از علی بن مهزیار منقول است که گفت: نوشتم به خدمت آن حضرت و سؤال

نمودم که بنده، وقت مرگ او می‌رسد و آقای او را در آن وقت آزاد می‌کند که چون از دنیا رود، آزاد باشد. برای آقا ثوابی هست یا اولی آن است که آزاد نکند و او بنده بمیرد؟ پس آن حضرت در جواب نوشت که بلکه او را بگذارد که بنده بمیرد که ثواب خواهد داشت، و اگر او را در آن وقت آزاد کند، نفعی برای او نخواهد داشت.

مؤلف گوید که نکته این معنی که در این صورت آزاد کردن بنده فضیلتی ندارد، چنانچه به خاطر این قاصر می‌رسد و این حدیث شریف ایماء به آن دارد، این است که حکمت استحباب عتق و حصول آن ثواب جزیل، آن است که آن نسبت به بنده موجب حصول فواید و منافع عظیمه است، زیرا که حقوق خدمت از او ساقط می‌شود و مالک اختیار خود می‌گردد و هرگونه کسبی و تجارتي که خواهد می‌نماید و به هر سفری که خواهد می‌رود و هر مالی که به هم رساند مالک می‌شود، و به هر که خواهد بذل می‌نماید، و اگر خواهد تزویج می‌کند و فرزندان می‌کند که به هم رساند آزاد می‌باشند و همچنین سایر فوایدی که از برای احرار می‌باشد برای او حاصل می‌شود. و نسبت به مولی، مضرت‌ها دارد و موجب تقویت حقوقی که بر بنده دارد می‌گردد، و قیمت آن از مال او بیرون می‌رود. لهذا خداوند کریم مقرر فرموده که هرگاه مولی آن مضرت‌ها را بر خود بپسندد و منفعت بنده را بر نفع خود ایثار نماید، و اذخالی سروری که لازم آزادی است در قلب بنده ضعیف که مغلوب و زیردست اوست نماید، به آن ثواب عظیم فایز گردد. و معلوم است که در این صورت مفروضه آن فواید از برای بنده حاصل نمی‌شود و نقصان مالی به ناچار به سبب موت بر مولی واقع می‌شود؛ لهذا فضیلت عتق و ثواب آن برای او در این صورت حاصل نمی‌شود، بلکه اولی و افضل آن است که آنچه حق تعالی در حق او تقدیر کرده، به آن راضی و شاکر باشد تا به ثوابی که وعده نموده از برای گروهی که راضی می‌باشند به نقصان مالی که از جانب خدا به ایشان می‌رسد فایز گردد، و الله تعالی یعلم.

باب پنجم

در بیان آنکه در برخی از احوال فروختن بنده و تصدق نمودن قیمت آن اولی است از آزاد نمودن او و آن حالت که مقتضی افضلیت و تصدق است، چنانچه از اخبار و احادیث مفهوم می‌شود دو حالت است: **اول** آنکه بنده فاسق باشد، چه در این صورت فروختن او به شخصی که مراقبت احوال او نماید و منع و زجر کند از معاصی و فسوق، و ترغیب و تحریر کند به طاعت و عبادت، اولی و افضل است. و در حدیث وارد شده که حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - و کیلی داشت و او را در خانه خود جا داده بود، و در حجره‌ای از حجرات خانه آن حضرت سکنا داشت و آن حضرت غلام سفیدی را مقرر فرموده بود که با او در آن حجره باشد و خدمات او را کند. پس آن و کیلی اراده عمل قبیح با آن غلام کرد. غلام با او گفت که من راضی نمی‌شوم تا آنکه نبیذی برای من بیاوری که از آن تناول کنم. پس و کیلی نبیذی به هم رسانید و به حجره آورد و میان آن حجره و محلی که آن حضرت سکنا داشت، سه در مقفل فاصله بود. چون قدری از شب گذشت، و کیلی بیدار شد و نبیذ را به غلام داد که تناول نماید. ناگاه آن درهای مقفل همه گشوده شد و آن حضرت حاضر گردید و در بر آن حجره ایستاد و فرمود: **یا هولاء اتقوا الله**،

خافوا الله، یعنی ای مردمان بپرهیزید و از خدا بترسید. و چون صحیح شد، امر فرمود که آن غلام را بفروشند و وکیل را از خانه آن حضرت بیرون کنند.

مؤلف گوید که ظاهر آن است که آن حضرت قیمت غلام را بعد از فروختن تصدق نموده باشد، و در این صورت از این حدیث مفهوم می‌شود که فروختن بنده فاسق و تصدق نمودن قیمت آن افضل است. **دویم** آنکه تنگی در میان مردمان به هم رسیده باشد و محتاج شده باشند به گرفتن تصدقات، چه در این صورت نیز تصدق و بذل قیمت به محتاجین، اولی و افضل است. چنانچه در حدیث معتبر از بکر بن محمد منقول است که گفت: شخصی از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - پرسید و من حاضر بودم که، مرا غلامی هست که شراب می‌خورد و در افعال و اعمال بد داخل می‌شود. می‌خواهم که او را آزاد کنم. آیا آزاد کردن او شما را خوش تر می‌آید یا فروختن او و تصدق نمودن قیمت او؟ پس آن حضرت فرمود که، در بعضی اوقات آزاد کردن افضل است و در بعضی اوقات تصدق نمودن. هرگاه حال مردمان به نیکی گذرد، آزاد کردن افضل است، و هرگاه به تنگی گذرد، فروختن و تصدق نمودن قیمت بهتر است.

باب ششم

در بیان شروطی که واجب است تحقق آنها در معتق

بدان که عتق صحیح نیست، مگر در هنگامی که شروطی چند در معتق یافت شده باشد.

اول آنکه آزاد کننده مالک او باشد. پس اگر آزاد کند دیگری را، جایز نیست، خواه پدر او باشد یا مادر یا زن یا شوهر یا فرزند. و بعضی از علما گفته‌اند که پدر، بنده پسر خود را آزاد می‌تواند نمود، و بر این مضمون حدیثی نیز وارد شده و اکثر علما آن را بر این حمل نموده‌اند که سنت است که پسر آن را تنفیذ نماید.

و بدان که هرگاه فرزند صغیر و غیر بالغ باشد، جایز است که پدر یا جد پدری، بنده او را به قیمت واقعی درآورند و به ولایت شرعی، به خود بفروشند، آن‌گاه او را آزاد کنند.

دویم آنکه آزاد کننده بالغ و عاقل و رشید باشد. پس اگر صغیر باشد و به بلوغ شرعی نرسیده باشد، آزاد کردن او صحیح نیست. و در حدیث ضعیفی وارد شده که ده ساله، آزادی او جایز است. و جمعی از علما به مضمون آن عمل نموده‌اند. و این قول ضعیف است و همچنین اگر مجنون یا سفیه باشد. و در بعضی روایات از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق - علیهما السلام - منقول است که مردی که مُدله باشد، آزادی او صحیح نیست. مُدله کسی را گویند که پریشان خاطر باشد و به سبب عشق یا امثال آن، عقلش مختل شده باشد.

سیم آنکه با شعور باشد و در حالت شعور آزاد کند. پس اگر در حالت مستی یا بیهوشی آزاد کند، صحیح نیست.

چهارم آنکه قرضی نداشته باشد که مستوجب مال او باشد. پس اگر قروض او مستوعب مال او باشد و حاکم شرعی او را محجور علیه سازد، و مال او را در میان غرما قسمت نماید، عتق او جایز نیست، زیرا که

در این صورت بنده، مال طلبکاران می‌شود و مولی را اختیاری در آزادی او نیست؛ و اگر او را محجور علیه نکرده باشند، صحت عتق او و بطلان آن محل اشکال است.

و در حدیثی وارد شده که آزاد نمودن او زیاده نمی‌کند برای او، مگر خیر و نیکی را. و در حدیث صحیح دیگر آنکه هرگاه بمیرد و متروکات او وفا به قروض او نکند، عتق او باطل می‌شود، زیرا که آزاد کرده است چیزی را که مالک او نبوده. و جمع این دو حدیث مقتضی آن است که عتق او در چنین صورتی صحیح و متزلزل باشد و اگر قروض خود را ادا کند، عتق لازم می‌شود و اگر ادا نکند، بعد از وفات عتق باطل شود؛ و الله تعالی یعلم.

و بدان که در حدیثی وارد شده که یکی از انصار فوت شد و پنج غلام یا شش غلام داشت؛ آنها را در حین وفات خود آزاد کرد و به غیر غلامان، مالی نداشت. این واقعه به حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - رسید. آن حضرت فرمود: اگر من از حال او خیردار می‌شدم، نمی‌گذاشتم که او را در میان مسلمانان دفن کنند، زیرا که اطفال صغیر خود را به گدایی محتاج گردانیده. و علما این حدیث را حمل بر مبالغه نموده‌اند که در حالی که مالی نداشته باشد که به وارث رسد، آزاد کردن خوب نیست، خصوصاً هرگاه فرزندان صغیر داشته باشد.

پنجم آنکه به اختیار خود آزادی را به عمل آورد. پس اگر مجبور باشد و او را بر آزاد نمودن جبری نمایند، صحیح نیست.

ششم آنکه قصد قربت داشته باشد، و مراد از قربت آن است که غرض او رضای حق تعالی و ثواب آخرت باشد، نه ریا و سُمعه که مردم ببینند و بشنوند و او را مدح نمایند.

و بدان که علما اختلاف نموده‌اند که جایز است که کافر، بنده خود را آزاد کند یا عتق او صحیح نیست. و بعضی برآنند که عتق او مطلقاً جایز نیست و برخی مطلقاً آن را جایز می‌دانند، و جمعی از محققین به تفصیل قایل شده‌اند که اگر آن کافر، خداوند خود را انکار می‌نماید، عتق او صحیح نیست، زیرا که نیت قربت که شرط صحت عتق است از او متمسک نمی‌شود، و اگر از کفار دیگر باشد که به خالق عالم قایلند، عتق او صحیح است و این قول اقوی و اقرب است، والله تعالی یعلم.

باب هفتم

در بیان صیغه عتق

بدان که آزاد کردن بنده واقع نمی‌شود مگر به صیغه، خواه آزاد کننده خود صیغه گوید یا وکیلی تعیین نماید که او به صیغه تلفظ نماید، و بالجمله بدون صیغه، بنده آزاد نمی‌شود، هرچند آزاد نامه نویسد و به او دهد.

مشهور این است که هرگاه میسر باشد، واجب است صیغه به لغت عربی باشد و اگر خود صیغه عربی نداند و احدی که عارف به صیغه عربی باشد نیز به هم نرسد که او را وکیل نماید، جایز است به فارسی یا لغات دیگر گوید که: «تو را آزاد کردم برای رضای حق تعالی» و صیغه عربی که متفق علیه علماست

آن است که در آزاد کردن غلام، یکی از این عبارات را گوید:
اول آنکه غلام حاضر باشد و به او خطاب کند و بگوید: أنت حرّ قرّبه الی الله تعالی. یا گوید: أنت حرّ لوجه الله تعالی؛ یعنی تو را آزاد کردم برای رضای حق تعالی.
دویم آنکه در حضور او گوید: هذا حرّ قرّبه الی الله تعالی؛ یعنی این غلام حاضر را آزاد کردم برای رضای خدا.

سیم آنکه در حضور او نام برد و گوید: فلان حرّ لوجه الله تعالی.
چهارم آنکه غلام غایب باشد و در غایبانه او گوید: هو حرّ قرّبه الی الله تعالی؛ یعنی آن غلام غایب را آزاد کردم برای رضای خدا.

پنجم آنکه غایبانه نام او را مذکور کند و گوید: فلان حرّ قرّبه الی الله تعالی.
و اگر کنیز باشد نیز به دستور غلام، یکی از آن صیغه‌ها را گوید:
اول آنکه او حاضر باشد و به او خطاب کند و گوید: أنت حرّة قرّبه الی الله تعالی؛ یعنی تو را آزاد کردم به جهت رضای حق تعالی.

دویم آنکه در حضور او گوید: هذه حرّة لوجه الله تعالی؛ یعنی این کنیز حاضر را آزاد گردانیدم برای رضای خدا.

سیم آنکه در حضور او نام او را برد و گوید: فلانة حرّة قرّبه الی الله تعالی.
چهارم آنکه کنیز غایب باشد و در غیبت او گوید: هی حرّة لوجه الله تعالی، یعنی آن کنیز غایبه را آزاد کردم به جهت خوشنودی خدا.

پنجم آنکه غایبانه او، نام او را برد و گوید: فلانة حرّة قرّبه الی الله تعالی.
و بدان که اسامی غلامان و کنیزان اکثر به لغت غیر عربی و اعراب آن اسامی به حسب قواعد عربیت، محل اشتباه است، لهذا اولی و احوط آن است که یکی از چهار طریق اول را که اسامی مذکور نیست، اختیار نماید.

باب هشتم

در بیان آنکه سنت است که معتق بعد از ایقاع عتق مجله نویسد و گواهان گیرد و به بنده عتیق دهد
و در حدیث معتبر منقول است که ابرهیم بن ابی البلاد گفت: من خواندم آزاد نامه‌ای را که حضرت امام جعفر صادق - علیه‌السلام - نوشته بود، چنین بود که این آزاد نامه جعفر بن محمد است که آزاد کرده است برای رضای خدا و نمی‌خواهد به این آزادی جزایی و نه شکری غلام را بر [شاید: جز] اینکه نماز بگذارد و زکات بدهد و حجّ خانه کعبه کند و روزه ماه رمضان دارد و دوستی کند با دوستان خدا و بیزاری جوید از دشمنان خدا، گواه باشید فلان و فلان و فلان و سه نفر را تعداد فرموده بود.

و در حدیث صحیح دیگر مروی است که آن حضرت غلامی را آزاد کرده بود و نوشته بود که این چیزی است که آزاد کرده جعفر بن محمد؛ آزاد نموده است غلام سندی خود را فلان نام، بر اینکه گواهی دهد که

نیست خداوندی به جز خداوند یگانه که شریک ندارد و اینکه محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - بنده و رسول اوست و اینکه مبعوث گردیدن خلائق حق است و بهشت حق است و جهنم حق است، و اینکه دوستی کند با دوستان خدا و بیزاری جوید از دشمنان خدا و حلال داند حلال خدا را و حرام داند حرام خدا را و ایمان آورد به رسولان خدا و اقرار کند به هر چه آمده است از جانب خدا. آزاد کرده است او را از برای رضای خدا و نمی‌خواهد این آزادی جزایی و نه شکری و باید که احدی را بر این غلام راهی نباشد، مگر آنکه به خیر و نیکی. شاهد شود بر آن فلان.

و بدان که اولی آن است که **آزاد نامه** مشتمل باشد بر خصوصیات عتق که عتق سنت است؛ یا عتق نذر باشد یا شبه نذر یا عتق کفاره، زیرا که احکام این اقسام در میراث غیر آن به حسب شرع مختلف شود؛ لهذا اولی که معلوم باشد که کدام قسم از آن اقسام است.

و مشهور آن است که واجب است بر مولی بعد از آزاد نمودن اینکه آزادی او را به او اعلام نماید و از او پنهان ندارد و اگر مانع و ضابط باشد، آزادنامه او را به او دهد، و الاً خود ضبط نماید یا به شخص ثقه سپارد تا پس از بلوغ و رشد او، به او تسلیم نماید.

باب نهم

در مسائل دیگر که متعلق است به عتق، آنها چند مسئله است

مسئله اول هرگاه بنده مشترک باشد میان چند نفر، و یکی از ایشان او را آزاد کند، عتق او سرایت می‌کند به حصص شرکای دیگر، به شرط آنکه آزاد کننده موسر و مالدار باشد و عتق او عتق اختیاری باشد، و به حصص شرکا حقی که مانع نفع بوده باشد تعلق نگرفته باشد، و با تحقق این شرایط، واجب می‌شود که بنده را به قیمت درآورد و حصص شرکا را به ایشان دهد و بعد از دادن به شرکا همه آن بنده آزاد می‌شود. **مسئله دوم** هرگاه آزاد کند کنیز حامله‌ای را که فرزند او بنده باشد، مانند آنکه او را به غلام خود تزویج کرده باشد و از غلام حامله شده باشد، فرزند او آزاد نمی‌شود به قول مشهور، و بر بندگی باقی است. و بعضی از علما گفته‌اند که فرزند نیز به تبعیت مادر آزاد می‌شود.

مسئله سیوم بنده‌ای که آزاد شود، مال او ملک مالک اوست نزد گروهی که به عقیده ایشان بنده مالک مالی نیست، و به عقیده جمعی که او را مالک می‌دانند، مال او بعد از آزادی، نزد اکثر ایشان تعلق به بنده دارد، به شرط آنکه آزاد کننده عالم به مال او باشد، و در هنگامی که او را آزاد نموده آن مال را استیفا نکرده باشد، و اگر نداند یا مال را استیفا نموده باشد، به قول ایشان نیز آن مال به آقا تعلق دارد.

مسئله چهارم جایز است که مالک، بنده را به این نهج آزاد نماید که بعد از وفات او آزاد باشد و در این صورت آن بنده را مدیر می‌نامند، یعنی بنده‌ای که پشت کرده از بندگی، و بعد از موت آقا آزاد است و صیغه این آزادی چنین است که به غلام گوید که: أنت حرّ بعد وفاتی، و به کنیز گوید: أنت حرّة بعد وفاتی، یعنی تو را آزاد کردم که بعد از وفات من آزاد باشی. و در این نوع جایز است مالک را که هرگاه خواهد رجوع نماید و او را به بندگی برگرداند.

و بدان که بنده مدبر، حکم بنده‌های دیگر دارد و بر او واجب است خدمات آقا و جایز است آقا را که با او مباشرت کند و هر تصرفی که خواهد نماید.

باب دهم

در بیان عتقی که به جهت کفاره واجب می‌شود

بدان که آزاد کردن بنده بر دو قسم است:

قسم اول عتق سنت، یعنی آزاد کردن بنده به جهت آنکه سنت است و حق تعالی وعده ثواب به آن نموده و آن را موجب آزادی از عذاب جهنم گردانیده، چنانچه به تفصیل ایراد نمودیم.

قسم دوم عتق واجب، یعنی آزاد کردن بنده که بر او واجب شده باشد به سبب نذر یا شبه نذر از عهد و میمن یا به جهت کفاره؛ و کفاره آن است که به سبب فعلی که از مکلف صادر شده باشد، واجب شود بر او تدارک آن به عملی از اعمال خیر و آن اعمال چند نوع از عمل است:

اول آزاد کردن بنده، **دویم** روزه داشتن، **سیم** به فقرا و مساکین طعام دادن یا جامه پوشانیدن. و ما در این باب افعالی را که موجب عتق بوده باشد، ایراد می‌نماییم، و آنها چند چیز است:

اول افطار روزه مبارک رمضان. و مشهور میان علما آن است که هر که افطار نماید روزی از ماه رمضان را به چیزی که حلال باشد، واجب است که بنده‌ای آزاد کند یا دو ماه پیاپی روزه دارد یا شصت مسکین طعام دهد، و اختیار هر یک از این سه چیز با اوست. و بعضی به ترتیب قایل شده‌اند، یعنی اگر قدرت داشته باشد بر آزاد کردن، عتق بر او واجب است، و اگر قادر نباشد، روزه واجب است و اگر از آن نیز عاجز باشد، طعام دادن واجب است.

و اگر افطار نماید به چیزی که حرام باشد، مانند آنکه شراب یا گوشت خوک خورده باشد یا طعامی که مال دیگری باشد به حرامی تناول نموده باشد یا زنا و لواطه و امثال آنها کرده باشد، در این صورت بعضی را گمان این است که هر سه کفاره بر او واجب می‌شود. و بعضی مانند صورت اول یکی را واجب می‌دانند و قول اول احوط است.

و بدان که افطاری که موجب کفاره است، به چند چیز حاصل می‌شود:

اول به خوردن یا آشامیدن چیزهایی که متعارف باشد خوردن و آشامیدن آن، و اگر چیزی تناول نموده باشد که نامتعارف باشد مانند علف و چوب و امثال آنها بعضی را گمان این است که موجب کفاره نیست و اشهر و اقوی آن است که آن نیز موجب کفاره می‌شود.

دویم به رسانیدن غبار غلیظ به حلق به قول جمعی از علما.

سیم به حقنه کردن و شیاف عمل نمودن به قول بعضی.

چهارم به قی کردن به قول بعضی.

پنجم به مقاربت نمودن قبُل اتفاقاً و به مقاربت دبر به مذهب اقوی.

ششم به باقی ماندن به جنابت و غسل نکردن تا طلوع صبح به مذهب مشهور.

آگاهی‌های تازه درباره غلامان و کنیزکان در دوره صفوی / رسول جعفریان

هفتم به خوابیدن با جنابت تا صبح بدون اراده غسل به قول احوط.

هشتم به خوابیدن تا صبح، بعد از بیدار شدن یک مرتبه یا زیاده خواه اراده غسل داشته باشد یا نه به قول احوط.

نهم به طلب منی کردن خواه به تحریک یا خواه به دست بازی و خواه به نظر کردن مکرر به زنی تا به مرتبه‌ای که منی آید به قول احوط.

دهم به دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه هدی - علیهم السلام - به قول بعضی.

یازدهم به سر فرو بردن در آب به قول بعضی.

و بدان که کفاره به این یازده چیز و هنگامی واجب می‌شود که مسئله را شنیده باشد و داند که آنها در روز ماه رمضان حرام است و دانسته کرده باشد، و اگر مسئله را نشینده باشد در وجوب کفاره خلاف است و احوط آن است که کفاره دهد.

دویم کفاره افطار قضای ماه رمضان هرگاه بعد از ظهر آن روز افطار نماید. و در این کفاره خلاف است که واجب است یا سنت. و مشهور وجوب آن است. و این کفاره به قول اشهر و اقوی آن است که اگر قدرت داشته باشد، ده مسکین را طعام دهد، و اگر از آن عاجز باشد سه روز روزه‌داری و بعضی تخیر قایل شده‌اند که هریک را که خواهد اختیار نماید. و بعضی را عقیده آن است که این کفاره نیز مانند کفاره افطار ماه رمضان است و بعضی گفته‌اند مانند کفاره مخالفت قسم است.

سیم کفاره قتل عمد، و آن این است که دانسته شخصی را بکشد یا کاری با او کند که در اغلب اوقات کشنده باشد و او کشته شود. و این کفاره، کفاره جمع است که بنده آزاد کند و دو ماه پیاپی روزه دارد، و شصت مسکین طعام دهد.

چهارم کفاره قتل خطا، و آن این است که کسی را به نادانی به قتل رساند، یعنی قصد قتل او نداشته باشد و کاری با او کند، ولیکن که در اغلب کشنده نباشد، کشته شود، مانند آنکه کودکی را به جهت تأدیب زند و به آن زدن بمیرد، یا تیری به جانب آهو افکند و آن به شخصی خورد و کشته شود. و این کفاره بنده آزاد کردن است، و یا عجز از آن، دو ماه پیاپی روزه داشتن و یا عجز از آن شصت مسکین طعام دادن. **پنجم** کفاره مخالفت قسم، یعنی آنکه به اسمی از اسماء مقدمه حق تعالی قسم یاد نموده باشد بر کردن فعلی که نکردن آن در دین اسلام راجح نباشد یا بر نکردن فعلی که کردن آن راجح نباشد، و مخالفت قسم نماید. و این کفاره بنده آزاد کردن است یا ده مسکین را جامه پوشانیدن یا طعام دادن. و اگر از این سه چیز عاجز باشد، سه روز پیاپی روزه داشتن.

ششم کفاره مخالفت نذر، یعنی نذر کرده باشد کردن فعلی را که راجح باشد یا نکردن فعلی را که مرجوح باشد و مخالفت آن نماید، و این کفاره به قول بعضی مانند کفاره مخالفت قسم است، و به قول بعضی مانند کفاره افطار ماه رمضان، یعنی بنده آزاد کردن یا دو ماه پیاپی روزه داشتن یا شصت مسکین طعام دادن. و بعضی گفته‌اند اگر فعل راجحی که نذر کرده روزه است، کفاره افطار ماه رمضان واجب می‌شود و اگر غیر روزه است کفاره مخالفت قسم، و این قول به حسب دلیل اقوی است، و احوط قول دویم است.

هفتم کفّاره مخالفت عهد، یعنی آنکه با خدای تعالی عهد کرده باشد کردن فعلی را که نکردن آن راجح نباشد یا نکردن فعلی را که کردن آن راجح نباشد و مخالفت نماید. و این کفّاره مانند کفّاره مخالفت نذر است و احوط در آن، آن است که در نذر مذکور شد.

هشتم کفّاره قسم خوردن به بیزاری از خدای تعالی یا رسول خدا یا ائمه هدی - علیهم السّلام - و در حرام بودن این قسم خلافی نیست، بلکه در وجوب کفّاره خلاف است، و بعضی را گمان آن است که کفّاره ندارد بلکه گناه عظیمی کرده باید که استغفار نماید و توبه کند، و بعضی کفّاره را واجب می‌دانند و کفّاره‌اش آن است که بنده آزاد کند و یا عجز از آن دو ماه پیاپی روزه بدارد و یا عجز از آن شصت مسکین طعام دهد و اگر از این عاجز باشد، ده مسکین طعام یا کسوه دهد و اگر از این عاجز باشد سه روز پیاپی روزه دارد. و بعضی گفته‌اند که کفّاره آن کفّاره مخالفت نذر است، و ابن بابویه - علیه الرحمه - گفته که سه روز روزه بدارد و ده مسکین طعام دهد.

و در حدیث صحیح وارد شده که صفار به خدمت حضرت امام حسن عسکری - علیه السّلام - عریضه نوشت که شخصی سوگند یاد کرده به بیزاری از خدا و رسول و مخالفت کرده به توبه او، کفّاره او چیست؟ آن حضرت در جواب نوشت که به ده مسکین طعام دهد، به هر مسکینی یک مد و طلب آمرزش از خدای تعالی کند. و بعضی از علما به این حدیث عمل نموده‌اند، و این اقوی است.

و بدان که علما خلاف نموده‌اند در اینکه این کفّاره به جهت سوگند است که چرا چنین سوگندی یاد کرده است یا به جهت مخالفت قسم است. و به قول اوّل کفّاره مطلقاً واجب می‌شود و به قول ثانی در هنگامی واجب می‌شود که مخالفت نموده باشد. و الله تعالی یعلم.

نهم کفّاره ظهار، و ظهار آن است که مردی با زن خود گفته باشد: أنت علیّ کظهر امّی، یعنی تو بر من مانند پشت مادر منی؛ یا به جای مادر، خواهر یا زنان محرم دیگر را گفته باشد. و این کفّاره در هنگامی واجب می‌شود که در حین گفتن صیغه ظهار زن او حایض نباشد، و حال طهر او باشد، و در آن حالت شوهر با او مقاربت نکرده باشد و صیغه را شوهر در حضور دو عادل گفته باشد، و بعد از تحقق خواهد که با او مقاربت نماید، زیرا که در این صورت واجب است که کفّاره دهد، آن‌گاه مقاربت نماید و این کفّاره بنده آزاد کردن است و با عجز از آن دو ماه پیاپی روزه داشتن و با عجز از آن شصت مسکین طعام دارد.

دهم کفّاره ایلا، و ایلا آن است که قسم خورده باشد که با زن دایمی خود چهار ماه یا زیاده مقاربت نکند و زن او را به نزد حاکم شرع برد و حاکم حکم کند که او را طلاق دهد یا مقاربت نماید، و شوهر اختیار مقاربت نماید. در این صورت کفّاره بر او واجب می‌شود و این کفّاره مخالفت قسم است که پیش گذشت.

یازدهم بعضی گفته‌اند که هرگاه زنی در مصیبتی موی سر خود را ببرد، کفّاره افطار ماه رمضان بر او واجب می‌شود به طریق تخییر. و بعضی گفته‌اند به طریق ترتیب، و بعضی گفته‌اند که کفّاره ندارد و گناهی کرده است باید که توبه کند. و در حدیث وارد شده که کفّاره افطار ماه رمضان بر او لازم می‌شود.

دوازدهم هرگاه زنی در مصیبتی موی خود را بکند یا روی خود را بخراشد یا مردی در مرگ فرزند یا زن خود جامه چاک کند، بعضی از علما موافق مضمون حدیثی، گفته‌اند که کفّاره مخالفت قسم بر ایشان

لازم می‌شود، و بعضی گفته‌اند کفّاره واجب نمی‌شود، و قول اول احوط است هر چند جزم به وجوب کفّاره محلّ تأمل است.

تتمه

بدان که در این مواضع که واجب می‌شود آزاد کردن بنده فرقی نیست میان آنکه آن غلام باشد یا کنیز یا خواجه سرا، و صغیر باشد یا کبیر، و شیعه اثنا عشری باشد یا غیر اثنا عشری، و مجرد اسلام او کافی است. و همچنین فرقی نیست میان آنکه به خریدن به او منتقل شده باشد یا به هبه یا به میراث. و احوط آن است که در این عتق تعیین نماید آن امری را که این عتق را به جهت کفّاره آن می‌کند، هرگاه موجبات کفّاره اجناس مختلفه باشد، مانند آنکه روزی از ماه رمضان را افطار کرده باشد و شخصی را به قتل رسانیده باشد. و واجب نیست تقدیم کفّاره که سبب آن مقدم باشد؛ پس اگر افطار مقدم باشد بر قتل، جایز است که ابتدا کند به کفّاره قبل، و اگر موجبات کفّاره از یک جنس باشند مانند آنکه سه روز از ماه رمضان را افطار نموده باشد یا سه کس را به قتل رسانیده باشد ضرور نیست تعیین آن، یعنی آنکه قصد نماید که کفّاره افطار کدام روز است یا کفّاره قتل کدام شخص است.

و واجب نیست نیز تقدیم کفّاره که سببش مقدم باشد، پس اگر افطار نموده باشد روز اول و روز سیم ماه رمضان را جایز است که مقدم دارد کفّاره روز سیم را.

و بدان که در تعیین، کافی است قصد آن و واجب نیست که در صیغه عتق تصریح به آن نماید و اگر در صیغه نیز تصریح نماید و بگوید: «فلان حرّ قریبه الی الله تعالی کفّارة عن افطار یوم من شهر رمضان» اولی و افضل است.

باب یازدهم

در انعتاقی که بدون اختیار مولی واقع می‌شود

بدان که حق تعالی چنین مقرر فرموده که هرگاه اسبابی چند متحقق شود بنده آزاد شود، هر چند مالک او را آزاد نکند و آنها چند سبب است:

اول آنکه بنده پدر یا مادر مالک باشد، خواه بی‌واسطه یا به واسطه، مانند آنکه جد یا جده او باشد، هر چند بالا روند؛ و همچنین هرگاه فرزند او باشد، خواه بی‌واسطه یا به وسایط، مانند آنکه فرزند فرزند او باشد، هر چند پایین روند، و در این دو صورت به مجرد آنکه به ملک مالک در آیند، فی‌الحال آزاد می‌شوند، خواه مالک مرد بوده باشد یا زن. و اگر مالک مرد باشد، همچنان که پدر و مادر و فرزند بر او آزاد می‌شود، همچنین زنانی که محرم او باشند نیز آزاد می‌شوند، مانند عمه و خاله و دختران برادر و دختران خواهر. زن مانند مرد نیست که بر او آزاد شوند مردان محرم او مانند عمو و خالو و فرزندان برادر و فرزندان خواهر. و بدان که این خویشان هرگاه نسبی باشند، حکم‌هایشان بلاخلاف چنین است که گفتیم و اگر خویشان رضاعی باشند، یعنی به سبب شیر خوردن ایشان را این خویشی به هم رسیده باشد در میان علما خلاف است. و مشهور آن است که آن نیز حکم خویش نسبی دارد. و شیخ مفید و جمعی دیگر از علما گفته‌اند

آن حکم ندارد، و احادیث در این باب مختلف است و اکثر احادیث معتبره موافق قول مشهور است؛ و الله تعالی یعلم.

و در همه این صورت‌ها فرقی نیست میان آنکه مالک ایشان را خریده باشد یا کسی به او بخشیده باشد یا به میراث به او رسیده باشد.

تتمه

از آنچه بیان نمودیم که پدر و مادر هرگاه به ملک فرزند در آیند آزاد می‌شوند، معلوم می‌گردد که هرگاه مادر ام ولد بوده باشد و بعد از وفات پدر به میراث به فرزند رسد، آزاد می‌شود، و معروف میان علما موافق چند حدیث معتبر، آن است که او را قیمت می‌نماید و به سهم ولد به او می‌دهند و تمام او آزاد می‌شود، به شرط آنکه سهم ولد از میراث پدر وفا کند به تمام قیمت او. و اگر وفا نکند، مشهور این است که ام ولد سعی می‌کند در بقیه قیمت خود و به سایر ورثه می‌دهد. و شیخ طوسی - علیه الرحمه - گفته که بقیه قیمت فرزند می‌دهد، و حدیث معتبر ابوبصیر بر این قول دلالت دارد، و الله تعالی یعلم.

دویم آنکه آن بنده کور و نابینا شود که در این صورت بلاخلاف و مطابق روایات بسیار آزاد می‌گردد. **سبیم** آنکه جذام یعنی خُوره به هم رساند که در این صورت نیز بلاخلاف موافق حدیثی آزاد می‌شود، و شیخ ابن حمزه - علیه الرحمه - برص را نیز به جذام الحاق نموده و آن را نیز موجب آزادی می‌داند. **چهارم** آنکه زمین‌گیر شود، و در این باب حدیثی به نظر نمی‌رسد، لیکن علما آن را نیز بلاخلاف سبب آزاد شدن می‌دانند.

پنجم آنکه مولی او را تنکیل نموده باشد که در این صورت به قول مشهور میان علما آزاد می‌شود. و شیخ ابن ادریس - علیه الرحمه - آن را سبب آزادی نمی‌داند و این قول ضعیف است، و احادیث صحیحه و غیر صحیحه دلالت بر قول مشهور دارد. و مراد از تنکیل آن است که مولی امر فضیحی و کار رسوایی با او کند که موجب نکال و رسوایی او شود و آن امور فضیحه که علما تنکیل می‌دانند چند چیز است:

اول قطع لسان و بریدن زبان او، **دویم** قطع انف و بریدن بینی او، **سیم** قطع اذنین و بریدن هر دو گوش او، و اگر یک گوش او را ببرد خلاف است و بعضی گویند آزاد می‌شود و بعضی آن را سبب آزادی نمی‌دانند، و قول اول محل اشکال است، **چهارم** قلع عینین و کندن هر دو چشم او، و اگر یک چشم او را کنده باشد، ظاهر آن است که آن نیز موجب آزادی می‌شود. **پنجم** قطع شفتین و بریدن هر دو لب او. **ششم** آنکه او را مَجبوب و اخته کرده باشد.

و بدان که علما این شش چیز را تنکیل شمرده‌اند، و امور فضیحه دیگر را مانند بریدن یک دست یا دو دست و بریدن یک پا یا دو پا و بریدن بعضی از انگشتان دست یا همه انگشتان آنها را ذکر نموده‌اند و نگفته‌اند که از اقسام تنکیل است یا نیست و به این امور آزاد می‌شود یا نمی‌شود، بلکه اکتفا نموده‌اند به ضابطه کلی که آنچه در عرف و عادت آن را تنکیل نامند، سبب آزادی می‌شود. و در بعضی از این عقوبت‌ها که ذکر نمودیم، حال آن مشتبه است که در عرف آن را تنکیل می‌نامند یا نمی‌نامند، و بدون حصول جزم به تحقق تنکیل، حکم به حریت و آزادی نمی‌توان نمود، و احوط در صور مشتبه آن است که مولی او را

آزاد نماید.

تتمه

بدان که اموری که ایراد نمودیم که تشکیل است، هرگاه از جانب مولی باشد به قول مشهور موجب آزادی می‌شود، و اگر دیگری به غیر مولی یکی از این امور را با بنده کرده باشد، میان علما خلاف است. و اصح آن است که سبب آزاد شدن بنده بر مولی نمی‌شود و بنابراین قول صحیح جایز است خریدن خواجه سرایان از مالکان ایشان هرگاه مشتری را علمی نباشد به اینکه مالک این عمل را نسبت به آن خواجه سرا کرده است.

باب دوازدهم

در بیان میراث بنده که آزاد شده باشد

بدان که بنده را که آزاد می‌نمایند بر سه قسم است:

قسم اول بنده‌ای که او را به جهت آنکه سنت است آزاد کنند و حکم میراث او این است که اگر اقارب و خویشان نسبی داشته باشد، خواه نزدیک و خواه دور، میراث او به ایشان می‌رسد، و اگر اقارب نسبی نداشته باشد به آزادکننده او می‌رسد، خواه مرد باشد او یا زن، و اگر زوج یا زوجه داشته باشد، سهم خود را می‌برند و بقیه مال به آزاد کننده می‌رسد، و اگر آزادکننده که وارث اوست در حیات نباشد، علما در باب میراث او به شش قول قایل شده‌اند، و اقوی میان آن اقوال آن است که اگر آزاد کننده زن باشد، میراث به عصبه آن زن می‌رسد نه به ورثه دیگر او. و مراد از عصبه پدر و اجداد پدری و برادران پدری یا پدر و مادری و اعمام و پسران اعمام اویند، و اگر مرد باشد به اولاد او می‌رسد، خواه ذکور و خواه اناث. و پسر را دو سهم و دختر را یک سهم می‌دهند و ورثه دیگر او مانند پدر و مادر و زوجه، بهره و نصیبی از این میراث ندارند.

و بدان که تقسیم این میراث در میان اولاد معتق در صورتی که همگی در حین وفات عتیق باقی باشند، واضح است، و محل خلاف نیست، و اگر بعضی وفات کرده باشند و بعضی باقی باشند یا همه فوت شده باشند و اولادی که مختلف باشد نسبت ایشان به معتق و بعضی اقرب و بعضی ابعد باشند، موجود باشند، یا اولاد ولدی که در حیات معتق وفات کرده و از میراث او محروم بوده در میان ایشان باشد، میان علما خلاف است، به دو قول قایل شده‌اند:

قول اول قول شیخ ابوالقاسم محقق در کتاب *شرایع* و شهید ثانی شیخ زین الدین - قدس الله روحهما - که گفته‌اند که این میراث از اولادی است که اگر معتق در این وقت وفات می‌کرد وارث او می‌بودند، زیرا که این مال در این وقت به میراث می‌رسد و بنابراین قول، شریک می‌شود ولد ولدی که پدر او از معتق میراث نبرده با ولد ولدی که پدر او وارث بوده و هر یک مساوی رسد، آن دیگر میراث می‌برند و اقرب این اولاد، مانع ابعد می‌گردند.

قول دوم قول بعضی دیگر از علما که عقیده ایشان آن است که میراث عتیق نیز مانند میراث معتق است و او به جهت ولاء عتیق، استحقاق این مال داشته و از او به اولادی که وارث او بوده‌اند به میراث می‌رسد، و از آن اولاد به اولادی که وارث ایشانند و همچنین تا منتهی شود به اولادی که در این وقت

موجودند. و بنابراین قول ولد ولدی که پدر او وارث معتق نبوده، چیزی از این میراث نمی‌برد و اقرب منع ابعاد نمی‌نماید هرگاه ولاء از وارث به ابعاد رسیده باشد.

و قول ثانی نظر به اخبار و احادیثی که در این باب وارد شده، اقوی و اقرب است و این حقیر در بعضی از فتاوی خود ترجیح این قول را تحریر نموده‌ام، ولکن اولی و احوط صلح است، والله تعالی یعلم.

ذیل

بدان که میراث اولاد این بنده، خواه ذکور و خواه اناث و همچنین اولاد اولاد او هر چند پایین روند نیز حکم میراث او دارند، و اگر اقارب نسبی نداشته باشند، میراث ایشان نیز به معتق و به اولاد او می‌رسد، به دستوری که بیان نمودیم.

قسم دوم: بنده‌ای که به سبب نذر یا عهد یا یمین یا به جهت کفاره آزاد کرده باشد و حکم میراث او این است که اگر وارثی داشته باشد که با او قرابت نسبی داشته باشد، میراث او به آن وارث می‌رسد، و اگر وارث نسبی نداشته باشد، میان علما خلاف است. و بعضی را عقیده آن است که میراث او به معتق و اولاد معتق می‌رسد، چنانچه در قسم اول مذکور شد. و بعضی گویند که چون آزادی آن به طریق منزع نیست از او میراث نمی‌برند.

و اصحاب قول ثانی باز خلاف نموده‌اند در میراث او و به چند قول قایل شده‌اند:

قول اول: قول ابن جنید است که آن سال را ضبط می‌نمایند و انتظار وارث می‌کشند، اگر وارث پیدا شود و وراثت او به ثبوت رسد، به او تسلیم می‌نمایند، و اگر پیدا نشود یا وراثت او ثابت نگردد، داخل بیت المال مسلمانان می‌کنند و در مصارف بیت المال صرف می‌نمایند.

قول دوم: قول شیخ طوسی در کتاب خلاف که مال امام - علیه السلام - است و اگر امام حاضر باشد به خدمت او می‌برند و اگر غایب باشد مانند این زمان، برای او ضبط می‌نمایند، و به یکدیگر وصیت می‌کنند تا هنگام ظهور امام - علیه السلام - و اگر از تلف شدن مال ترسند، در زمین دفن می‌نمایند تا چون امام - علیه السلام - ظاهر شود به الهام حق تعالی آن را بیرون آورد و تصرف نماید.

قول سیم: قول ابن بابویه که اگر امام حاضر باشد به او سپارند و اگر غایب باشد، به اهل بلد آن میت می‌دهند. و ظاهر این قول آن است که واجب است که به گروهی دهند که همشهری او باشند، خواه فقیر و خواه غنی و جایز نیست که به غیر اهل بلد او دهند، هر چند فقیر و محتاج باشند.

قول چهارم: قول شیخ مفید که صرف فقرا و مساکین می‌نمایند و این قول میان علما مشهورتر است. این است اقوال علما در این باب، و احادیثی که در این باب به نظر رسیده نیز مختلف وارد شده و آنچه از اکثر احادیث صحیح و معتبره مفهوم می‌شود، آن است که مال هر شخصی که بلاوارث بمیرد، مال امام - علیه السلام - است خواه مسلمان و خواه کافر ذمی، یعنی یهودی و نصرانی و مجوسی یا غیر ذمی از فرقه‌های دیگر.

قسم سیم: بنده‌ای که بدون اختیار مولی آزاد شده باشد، به یکی از آن اسباب که در باب سابق مذکور شد، مشهور میان علما آن است که میراث او به امام تعلق دارد. و شیخ طوسی در کتاب مبسوط و ابن حمزه

گفته‌اند که میراث بنده‌ای که به سبب قرابت آزاد شده باشد یا به کسی می‌رسد که بر او آزاد شده و به اولاد او؛ و میراث ام ولد به اولاد مولی؛ و اقوی قول مشهور است که به امام می‌رسد.

ختم

بدان که اشهر میان علما آن است که مال امام - علیه السلام - را در زمان غیبت واجب است که به فقرا و مساکین رسانند، زیرا که امام خود در آن مال تصرف نمی‌تواند نمود، و ضبط آن تا زمان ظهور امام - علیه السلام - موجب تضییع آن مال است. و معلوم است که امام - علیه السلام - راضی است به اینکه اموال او را به شیعیان او دهند و پیوسته ایشان رعایت شیعیان خود می‌نموده‌اند و اموال خود را به ایشان عطا می‌فرموده‌اند. پس هرگاه در این زمان به شیعیان ایشان دهند، خصوصاً یتیمان و پیران و پیرزالان و عاجزان و بیماران به یقین امام - علیه السلام - راضی خواهد بود، و بعضی از علما و متأخرین گفته‌اند که چون در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که فرموده‌اند که اموال خود را به شیعیان خود حلال کرده‌ایم، جایز است که هر که شیعه اثناعشری باشد، خواه فقیر و خواه غنی، در زمان غیبت، تصرف در بیان امام نماید، و بر او حلال است، و این قول به حسب دلیل، اگر چه خالی از قوتی نیست، لیکن خلاف احتیاط است. و احوط آن است که آن را به غیر فقرا و مساکین ندهند، بلکه به جمعی که استحقاق و پریشانی ایشان بیشتر باشد رسانند و به هر یک زیاد از قدر احتیاج او ندهند. والله تعالی یعلم حقایق الامور. به اینجا ختم می‌کنم این رساله کثیره الفایده را.

و قد وقع الاتمام فی لیالی العشر الاخر من شهر الله الاعظم شهر رمضان من شهر سنه عشرين و مائة بعد الالف والحمد لله اولاً و آخراً و صلّى الله على محمد و آله الاقدسين.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی